

کتاب سوم

هشتاد به یک

ناصر کاوه

کتاب هشتاد به یک - ناصر کاوه



کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بینند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

کتاب هشتم به یک؟! (جلد سوم)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

فهرست مطالب

مقدمه/۹

سخنرانی امام خمینی و حمله به قدرتهای پوشالی /۱۶

نقش شوروی در راه اندازی جنگ تحمیلی/۲۲

روابط عراق و اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق/۳۱

خریدهای نظامی عراق از شوروی/۳۸

بند بازی شوروی در جنگ/۱۰۵

گزارشی از دو قرن خیانت شوروی به ایران/۱۹۶

عهدنامه گلستان علل شروع جنگ و علل شکست ایران/۲۰۱

عهدنامه ننگین ترکمانچای با شوروی/۲۲۵

پیمان ننگین آخال/۲۵۱

توپ بستن مجلس مشروطه توسط کلنل لیاخوف روس/۲۶۷

سوم شهریور ۱۳۲۰؛ شوروی و انگلیس در خاک ایران/۲۷۶

پیشه‌وری؛ موسس فرقه دموکرات آذربایجان و سرویس ویژه شوروی/۲۸۹

تجزیه طلبی - قاضی محمد در مهاباد/۳۲۵

محاکمه اعضای حزب توده و اعدام ناخدا افضلی/۳۶۸

خاطره آیت الله ری شهری از محاکمات رهبران حزب توده/۳۹۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَا تُسَبِّحُوا لِلَّهِ حُجُجًا كَمَا سَبَّحُوا لِلَّهِ حُجُجًا



امام خمینی (رحمة الله علیه)

بدخواهان ما گمان نکنند که جوانان ما از مردن از شهادت
باکی دارند! شهادت ارثی است که از اولیاء به ما می
رسد. آنهایی باید از مردن بترسند که بعد از مرگ، موت را فنا
می دانند. ما که بعد از موت را حیات بالا تر از این حیات می
دانیم، چه باک داریم؟



کتاب هشتم به یاد ناصر کاوه

بسم الله الرحمن الرحيم
 وَلَا تَسْأَلُوا النَّاسَ أَنْ يَمْسُوا بِيَدِكُمْ لِأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ



امام خامنه‌ای (مد ظله العالی)

آن عالم است که می تواند محتوای ذهن انسانی را تبدیل به چیزی کند که از این جسم، به اصطلاح رایج امروز، از این سخت افزار وجود بشری، یک انسان متعالی، یک انسان پیشرو و یک انسان فعال و پیشرو بسازد. یک عالم می تواند این کار را بکند



هفته
 دفاع مقدس

کتاب هشتم به یاد ناظر گامی

حامیان عراق در جنگ با ایران



کتاب هشتم به یاد ناصر کاوه

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

۸۰ کشور تجهیزکننده صدام در جنگ با ایران

هنگامی که عراق در شهریور ۱۳۵۹ حمله به ایران را آغاز کرد، شرایط دو کشور با یکدیگر کاملاً متفاوت بود؛ با آغاز جنگ ایران از هرگونه حمایت خارجی بی‌نصیب بود ولی رژیم بعثی عراق با پشتیبانی‌های جهانی وارد جنگ با ایران شده بود و کشورهای متعدد غربی و عربی به صدام هواپیما و امکانات راداری و پدافندی می‌دادند و مدرن‌ترین وسایل و تجهیزات را در اختیارش می‌گذاشتند.

علاوه بر این کمک‌های نظامی، انواع کمک‌های اقتصادی نیز عراق را پوشش می‌داد. در این نوشتار حامیان اصلی عراق در جنگ با ایران را در دو گروه حامیان غربی و پشتیبانان عربی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بر اساس اسناد ارائه شده در کتاب «جنگ ایران و عراق»، نوشته «پیرازوکس»، که توسط «انتشارات دانشگاه هاروارد» منتشر شده است، مجموع کمک‌های نظامی خارجی در دوره جنگ هشت ساله به عراق ارزشی در حدود ۸۰ میلیارد دلار و مجموع کمک‌های نظامی خارجی به جمهوری اسلامی در حدود ۲۴ میلیارد دلار بوده است. منظور از کمک نظامی معادل ارزش دلاری کلیه کمک‌ها و مساعدت‌های نظامی اعم از، تدارکاتی و مستشاری، آموزشی و خدماتی، فروش مستقیم و غیرمستقیم سلاح و تجهیزات نظامی و تعمیرات و قطعات یدکی آن، کالاهای غیرنظامی که به نوعی در جنگ و در پشتیبانی از نظامیان از آن‌ها استفاده می‌شود (مثل امکانات درمانی و بیمارستانی)، کمک‌های نقدی و اعتباری و هر گونه تسهیلات مشابه دیگر مثل وام برای خریدهای مورد نیاز نظامیان است که در جریان جنگ به دولت پذیرنده ارائه می‌شود.

جنگ ایران و عراق، مبتنی بر قاعده هژمونی و رویارویی مستقیم نبود و رویکرد توازن قوا (در کنار دو رویکرد برخورد مستقیم یا هژمونی و رویکرد چندجانبه گرایی) از اصول انکارناپذیر این جنگ خصوصا در حمایت از طرف عراقی برای مهار انقلاب بود.

اتحاد جماهیر شوروی در راس کشورهای کمک‌کننده به عراق در جنگ با ایران قرار داشت. ارزش مجموع کمک‌های نظامی شوروی به عراق دست کم ۳۰ میلیارد دلار بوده که در برخی از منابع تا ۴۰ میلیارد هم تخمین زده شده است. این رقم نشان می‌دهد نیمی از همه کمک‌های خارجی که صدام برای جنگیدن با ایران دریافت کرده، از سوی شوروی تامین شده است.

پس از شوروی، فرانسه با ۱۷ میلیارد دلار، چین ۶ میلیارد، ایتالیا نزدیک به ۴ میلیارد، مصر ۳ میلیارد، برزیل ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار و یوگسلاوی ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار، در ردیف‌های بعدی کمک نظامی به عراق هستند.

کشورهایی که کمتر از یک میلیارد دلار به صدام در زمان جنگ با ایران کمک کردند عبارتند از رومانی، لهستان، چکسلواکی، اتریش، مجارستان، آفریقای جنوبی، آلمان غربی، اسپانیا، سوئیس و سوئد. بر اساس کتاب جنگ ایران و عراق، نوشته رازوکس، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، از جمله عربستان سعودی، کویت، امارات، بحرین، قطر و عمان کمک‌های بسیار ناچیزی به صدام کردند که رقم آن‌ها کمتر از ۵۰ میلیون دلار بوده است.

از طرف دیگر با وجود اینکه کشورهای حوزه خلیج فارس، خصوصا عربستان سعودی یکی از تامین‌کنندگان مالی عراق در جنگ با ایران معرفی می‌شوند. بر اساس آرشیو اسناد ملی عراق پس از سقوط صدام حسین و تطبیق با اسناد وزارت دفاع آمریکا مشخص می‌شود که، کمک‌های مالی کشورهای خلیج فارس به صدام در حدی است که در مقایسه با کمک عظیم شوروی، می‌توان از آن‌ها صرف نظر کرد.

اما در ۲۴ میلیارد کمک خارجی به ایران در زمان جنگ چه کشورهایی نقش اصلی را داشته‌اند؟ چین و کره شمالی با کمک مالی هریک به ارزش تخمینی ۳ میلیارد دلار (در مجموع ۶ میلیارد) در بالای فهرست کمک‌کنندگان به جمهوری اسلامی قرار داشته‌اند. لیبی با ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار، شوروی ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار، کره جنوبی ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیارد دلار، دیگر کمک‌کنندگان اصلی به ایران بوده‌اند.

بلغارستان، سوریه، پرتغال، اسپانیا، بریتانیا، سوئد، ایتالیا، فرانسه، اتریش، برزیل، سوئیس، یونان، آفریقای جنوبی و اتیوپی، در ردیف کشورهای هستند که کمتر از یک میلیارد در طول جنگ هشت ساله به ایران کمک کرده‌اند.

سوریه مهم‌ترین هم‌پیمان جمهوری اسلامی در این جنگ معادل ۸۰۰ میلیون دلار کمک کرد که کمتر از کمک کره جنوبی محسوب می‌شود که رابطه نزدیکی هم با جمهوری اسلامی ندارد.

ارزش مالی کمک‌های ایالات متحده به ایران در این جنگ هشت‌ساله معادل ۶۵۰ میلیون دلار بوده است. در مقابل کمک آمریکا به عراق ۲۵۰ میلیون دلار بوده است؛ یعنی ارزش مساعدت‌های نظامی آمریکا به ایران، تقریباً سه برابر ارزش کمک به عراق بوده است. بر خلاف آنچه تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی می‌گوید ارزش کمک‌های نظامی ایالات متحده به ایران بیش از عراق بوده است و اتحاد جماهیر شوروی که جمهوری اسلامی وارث آن؛ یعنی روسیه را، «متحد استراتژیک» خود می‌داند، بیشترین مساعدت‌های نظامی به عراق را بر عهده داشته است؛ مساعدت‌هایی که به معنی نیمی از کمک‌های خارجی به عراق بوده‌اند.

از نکات بسیار قابل توجه تاریخ جنگ ایران و عراق این است که در جریان این نبرد هشت ساله، بیش از ۶۰ درصد از کمک‌های خارجی به عراق را کشورهای بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی تامین کردند، در حالی که کمک‌های مالی و مساعدت‌های نظامی این گروه از کشورها به ایران در حدود ۱۰ درصد را تشکیل می‌دهند و آمریکا سهم بیشتری در کمک مستقیم و غیرمستقیم به جمهوری اسلامی دارد تا عراق تحت رهبری صدام که در نهایت توسط ایالات متحده سرنگون شد.

آمریکا در ابتدای جنگ گفت که مستقیماً از صدام حمایت نمی‌کنم، ولی امام (ره) از همان اول گفتند صدام یک دیوانه است که مهره آمریکاست و بعد با او رفتن پایگاه‌های آمریکا در عراق و مصر معلوم شد که همین‌طور بوده است. در کربلای ۴ و ۵ شوروی ۱۵۰ تانک در اختیار عراق قرار داد؛ فرانسوی‌ها نخستین هواپیماهای دور پرواز خود را به عراق دادند و آلمانی‌ها در حوزه شیمیایی و هسته‌ای هم سلاح و هم تکنولوژی‌اش را به عراق دادند.

کویت، امارات و عربستان هر سه با هم ۸۰ میلیارد دلار به صدام کمک کردند در حالی که ما در دوران جنگ سالانه فقط ۷ میلیارد دلار درآمد داشتیم و این در مقام قیاس نشان می‌دهد که ما در مقابل آن‌ها در چه وضعی بودیم و تنها با ایستادگی و جهاد و تلاش بود که در برابر این‌ها ایستادیم و پیروز شدیم.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش‌بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن «**کتاب هشتم به یک؟! جلد سوم**»، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



کمک های شوروی به رژیم بعث



حجم بالایی از جنگ افزارها را به صدام حسین فروخت و بخش عمده ای از اسلحه های مورد نیاز صدام تامین شد از جمله این جنگ افزارها پیشرفته ترین هواپیماهای جنگی، هلی کوپتر، تانک و... بود. همچنین فرماندهان ارتش روسیه در ارتش عراق حضو پیدا کردند و به فرماندهان رژیم بعث راه های مقابله با حملات ایران را آموختند.



سخنرانی امام خمینی در ۴ آبان ۱۳۴۴

«آمریکا از انگلیس بدتر.»

انگلیس از آمریکا بدتر.»

شوروی از هر دو بدتر.»

همه از هم بدتر: همه از هم پلیدتر.»

اما امروز سر و کار ما با این خبیث هاست! با آمریکاست. رئیس جمهور
امریکا بداند _ بداند این معنا را _ که منفورترین افراد دنیاست پیش
ملت ما. امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما»



وقتی در یک خبرگزاری داخلی و رسمی و کتاهای مختلف می‌خوانیم "سه کشور آمریکا، آلمان و انگلیس در صدر فروش تسلیحات به صدام در جریان جنگ تحمیلی علیه ایران قرار داشتند." ، نه این که این سه کشور نقش کمی داشته باشند در جنگ علیه ما، نه. این‌ها هم جنایت را در حق ما تمام کردند اما حرف این است که وقتی از تبیین سخن می‌گوئیم، باید صادقانه همه ابعاد را بگشاییم.

نسل امروز هم اگر نداند، نسل ما که خوب به یاد دارد که ارتش عراق اصولاً، در بلوک شرق واقع و تجهیزاتش روس پایه بود. ساخت اتحاد جماهیر شوروی.

ویکی‌پدیا در گزارشی می‌نویسد: "در حدود ۸۵ درصد تجهیزات مورد استفاده عراق در جنگ ایران و عراق ساخت کشور شوروی بود." این را هم تصریح می‌کند که "شوروی بزرگترین صادرکننده ادوات و تجهیزات نظامی به عراق بوده‌است."

مردم هم به یاد دارند که اکثر جنگنده‌هایی که شهرهای ما را بمباران می‌کردند از نوع توپولوف، میگ، سوخو بودند که جملگی ساخت شوروی بودند. انواع موشک‌هایی که جنگ شهرها را به راه انداخته بودند نیز از نوع اسکاد و روسی بودند. تانک‌های آنان هم ساخت شوروی بودند. گول‌های آهنی تی‌۷۲ که با هزار زحمت از کار می‌اندختیم مستقیم از کارخانه به خط مقابل ما می‌آمدند. نیروی دریایی عراق هم از ساخته‌های شرقی استفاده می‌کرد. درصد کمی هم مرگ افزارهای شان چینی بود و می‌ماند بقیه، که درصد دیگری از آنها که توسط غرب تامین می‌شد.

میراژها و ۵ سوپراتاندار قرضی که فرانسه به عراق داد بخشی از سهم غرب است در جنگ علیه ما. مرگ افزارهای شیمیایی هم سرپنجه آلمان‌ها را به خون فرزندان ما آلوده می‌کند. سهم آمریکا البته مهم‌تر از همه بود نه به لحاظ مرگ افزار بلکه به خاطر حمایت سیاسی و به ویژه اطلاعاتی. آواکس‌های آمریکایی در اختیار عربستان، چشم دشمن

بودند در رصد حرکات قوای ما. همان زمان جنگ معروف بود که می‌توانند جهتِ دو پوتین سربازان را تشخیص دهند. همه این ظرفیت‌ها را بی‌هیچ اما و اگرِی در اختیار عراق می‌گذاشتند. آخر جنگ هم که علنا و با همه به سکوها و ناوچه‌های ما وارد درگیری رو در رو شدند. انگلیس هم سهم خود را داشت که جملگی قابل دسترس هستند.

ما جنایات غربی‌ها را نباید فراموش کنیم اما پیرنگ کردن سهم آنان نباید کار را به جایی برساند که شرقی‌ها را از یاد ببرد. تبیین یعنی گفتن صادقانه همه واقعیت‌هاست. وقتی ما درست بگوئیم اصلا نیازی به درشت‌نمایی سهم بلوک غرب نیست. مردم همه چیز را به یاد دارند. می‌دانند حتی کلاش و سمینوف و گرینوف که در خط مقدم، تیر در جان فرزندان وطن می‌نشانند هم ساخت دست کمونیست‌ها بود. تغییرات سیاسی و روابط در عرصه بین‌المللی یک واقعیت است که در گذر زمان براساس منافع ملی باید انجام شود. اما دوستی امروز ما با روس‌ها دلیل نمی‌شود که سهم خیلی بزرگ درصدی شوروی در تجهیز جنگی

عراق را از یاد ببریم. باری، امروز چیزی پوشیده نمی‌ماند آن هم چیزی که با جان مردم در ارتباط بوده است. با یک جستجوی ساده همه می‌توانند به واقعیت‌ها دست یابند حتی کسانی که چند دهه بعد از جنگ متولد شده‌اند بیشتر و دقیق‌تر می‌توانند بخوانند دیروز را. به هر حال چه ما بگوئیم و چه پنهان داریم، در واقعیت جنگ و سهم جنایت کاران شرق و غرب، تغییری ایجاد نمی‌شود.

روز یک‌شنبه سیزدهم مهر ۱۳۵۹، چهارده روز پس از آغاز رسمی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، روزنامه‌ی اطلاعات خبری مبنی بر ارسال کمک‌های نظامی شوروی به عراق منتشر کرد. جزئیات این خبر که از خبرگزار رادیو دانمارک از عمان نقل می‌شد به این شرح بود: تصور می‌رود که هم‌اکنون دولت اردن از طریق زمین کمک‌های نظامی برای عراق می‌فرستند، این خبرگزار گزارش می‌دهد که در راه بین عمان و بغداد کاروان‌های طولانی نظامی دیده می‌شود که حامل ساز و برگ جنگی ساخت شوروی بودند که در بندر «عقبه» تخلیه شده است. چند

روز قبل شوروی سعی کرد از طریق هوا و دریا به عراق مهمات جنگی برساند ولی هواپیماها و کشتی‌های حامل ابزار جنگی ساخت شوروی به خاطر مواظبت نیروی هوایی و دریایی ایران قادر به انجام آن نشدند، و امروز چنین استنباط می‌شود که شوروی از طریق زمین یک کشور ثالث اقدام به فرستادن کمک‌های نظامی مورد نیاز عراق نموده است.

۱

دفاع مقدس جنگ تحمیلی عراق

جزئیات جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در زمان رژیم بعث و ریاست جمهوری صدام، رئیس جمهور معدوم این کشور

نامگذاری در ایران به دوره "دفاع مقدس" معروف شده است	پایان آگوست ۱۹۸۸	شروع ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰
---	--------------------------------	------------------------------------

جزئیات جنگ

- نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با کسب پیروزی‌های پی در پی، مانع اشغال شهرهای مرزی ایران توسط دشمن شدند
- صدام در این جنگ از بدترین سلاح‌ها یعنی سلاح شیمیایی استفاده کرد و فجایع هولناکی را در حق شهروندان ایرانی مرتکب شد
- خسارت‌های ناشی از این جنگ ۴۰۰ میلیون دلار برآورد شد
- پس از آنکه صدام دستور تجاوز را صادر کرد، جنگ شروع شد
- نیروهای ایرانی به رغم امکانات اندک تمام بخش‌هایی را که در ژوئن ۱۹۸۲ اشغال شده بود، دوباره آزاد کردند
- در این جنگ بیش از ۱۸۰ هزار ایرانی اعم از نظامی و غیر نظامی به شهادت رسیدند
- این جنگ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت پس از پیروزی مقاومت ایران بر متجاوزان یعنی به پایان رسید
- شورای امنیت در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۱ عراق را به عنوان طرف متجاوز و آغازگر جنگ شناخت

مهمترین علل تجاوز صدام به ایران

اشغال بخشی از خاک ایران:

تلاش صدام برای دست اندازی بر بخش‌هایی از مناطق مرزی نفت خیز ایران و توسعه طلبی و دست اندازی بر اروندرود

مقابله با انقلاب اسلامی:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس حکومت انقلابی مبتنی بر آموزه‌های شیعی، رژیم بعث در عراق احساس خطر کرد

تحریک آمریکا:

آمریکا نقش مهمی در تحریک صدام برای حمله به ایران برای به دست آوردن اعتبار و شهرت و قدرت در منطقه داشت








آیا شوروی در راه اندازی جنگ تحمیلی علیه ایران

نقش داشت و چه منافی از جنگ می برد؟

یکی از پرسش های اساسی درباره جنگ تحمیلی علیه ایران، نقش اتحاد جماهیر شوروی در راه اندازی این جنگ است و اینکه این کشور چه سودی از این میان می برد؟ پاسخ به این پرسش را از میان مباحث مطرح شده در کتاب "پرسش ها و پاسخ ها" داده ایم.

آیا شوروی در راه اندازی جنگ تحمیلی علیه ایران نقش داشت و چه منافی از جنگ می برد؟

سالها از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ تحمیلی گذشته است اما همچنان پرسش هایی درباره علت و چرایی جنگ، تعویق پذیرش قطعنامه های بین المللی و... باقی مانده است که در این کتاب برآینم تا به برخی از این پرسش ها، پاسخی درخور دهیم. پرسش دیگری که در این میان، ذهن را به خود مشغول می کند، نقش همسایه شمالی که آن زمان اتحاد جماهیر شوروی بود، در راه اندازی جنگ است و اینکه در این میان، چه منافی عاید این کشور می شده است؟ با توریق

در کتاب پرسش ها و پاسخ ها (جنگ ایران و عراق) پاسخ را چنین یافته ایم: شوروی در سال ۱۹۷۲ با عراق پیمان دوستی ۱۵ ساله منعقد کرد و به این ترتیب نفوذ بسیاری در عراق، به ویژه از نظر تأمین تسلیحات ارتش و حضور کارشناسان نظامی به دست آورد و اصولاً ارتش عراق مجهز به سلاح های روسی شد.

وقوع انقلاب اسلامی ایران هرچند که برای شوروی به دلیل قطع نفوذ امریکا در مرزهای جنوبی اش مطلوب به نظر می رسید ولی رهبران شوروی به خاطر ماهیت مذهبی انقلاب اسلامی، از نظام سیاسی جدید ایران خرسند نبودند و انقلاب ایران را الگویی برای مسلمانان شوروی می دانستند.

دولت انقلابی ایران نیز به موازات برخورد با نفوذ امریکا در ایران، از میزان نفوذ شوروی نیز به شدت کاست؛ طوری که گاز ایران به شوروی قطع شد و بندهای ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، از طرف ایران ملغی اعلام و تجاوز روسیه به افغانستان نیز به شدت از طرف ایران محکوم شد.

علاوه بر این، در بهمن ۱۳۶۱ عناصر اصلی حزب توده که همکاری نزدیکی با شوروی داشتند دستگیر شدند و این حزب به جرم همکاری اطلاعاتی و امنیتی با شوروی منحل شد.

یکی از اقدامات این حزب پس از پیروزی انقلاب اسلامی جذب ناخدا بهرام افضلی فرمانده نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی بود که پس از برخورد با حزب توده، وی نیز محاکمه و اعدام شد.

از دیگر سران حزب توده محمدعلی عمویی، محمود اعتمادزاده (بهآذین)، احسان طبری و نورالدین کیانوری بودند که در برنامه تلویزیونی که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۳ پخش شد، به ارتباط حزب با سازمان جاسوسی شوروی (K.G.B) اعتراف کردند. خلاصه اینکه منافع شوروی از سویی اقتضا می‌کرد که انقلاب اسلامی ایران را به دلیل قطع نفوذ امریکا تقویت کند و مانع تضعیف آن از طریق جنگ شود. از سوی دیگر، بنا به دلایل مذکور این کشور از انقلاب اسلامی رضایت چندانی نداشت و سیاست خارجی آن در ارتباط با ایران دچار نوسان بود.

اما راجع به نقش این کشور در آغاز جنگ نمی‌توان قضاوت صریحی کرد و قاطعانه گفت که شوروی نیز در راه‌اندازی جنگ نقش داشته یا به تحریک و تشویق عراق پرداخته است، چون سندی در این زمینه وجود ندارد. ولی می‌توان گفت که این کشور نیز از حمله عراق به ایران ناراضی نبوده است؛ زیرا که مقامات شوروی قبل از جنگ از جریان تصمیم حمله عراق به ایران آگاه بودند ولی هیچ‌گونه تلاشی برای جلوگیری از حمله متحد خود انجام نداده و حتی در ابتدای جنگ حمله عراق را محکوم نکردند. بنابراین پشت گرمی عراق از تسلیحات روسی و پیمان دوستی‌اش با شوروی می‌تواند عاملی مؤثر در آغاز جنگ عراق علیه ایران باشد؛ خصوصاً اینکه عراق از نارضایتی شوروی نسبت به مواضع ایران درباره مسئله افغانستان آگاهی کافی داشت.

در ادامه پرسش قبل، این پرسش مطرح می‌شود که آیا اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ از عراق حمایت کرد و اگر پاسخ مثبت است، این حمایت چگونه صورت می‌گرفت؟

جنگ ایران و عراق موجب بروز تعارض در مواضع شوروی شد. این کشور در ابتدای جنگ به‌رغم اینکه عراق حمله به ایران را آغاز کرده بود، در سازمان ملل بر بی‌طرفی خود تأکید کرد و در اوایل جنگ نیز به تقاضای عراق برای تسلیحات پاسخ مثبت نداد و حتی شواهدی وجود دارد که سعی کرد با کمک‌های تسلیحاتی به ایران به این کشور نزدیک شود و جای امریکا را بگیرد، ولی در مقابل ایران از سیاست شوروی در این زمان استقبال نکرد.

به هر حال، وضع به همین منوال پیش نرفت بلکه پس از آزادسازی سرزمین‌های اشغالی به همت رزمندگان اسلام و هم‌زمان با عقب نشینی نیروهای عراقی از بخشی از سرزمین‌های اشغالی در تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱)، روس‌ها انتقال سلاح به عراق را از سر گرفتند. صدام حسین در سپتامبر ۱۹۸۲ (شهریور ۱۳۶۱) آغاز مجدد دریافت سلاح‌های روسی بر اساس قراردادهای پیش پرداخت شده و منعقد در دوره پیش از جنگ را اعلام کرد. این سلاح‌ها شامل جنگنده‌های میگ ۲۵،

تانک‌های تی ۷۲ و انواع موشک‌های سام بود. در این دوره، شمار تکنسین‌ها و مشاوران روسی در بغداد نیز به ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر رسید. در اوایل ۱۹۸۳ نیز، بعد از دیدار مقامات عراقی از مسکو، این کشور سلاح بیشتری دریافت کرد و متخصصان روسی نیز در عراق افزایش یافتند.

این اقدامات شوروی جهت‌گیری جدید برای حمایت از عراق بود و با سیاست بی‌طرفی شوروی که در اوایل جنگ اعلام کرده بود، تناقض داشت. حمایت شوروی از عراق در این دوره از جنگ یعنی پس از فتح خرمشهر، نقطه عطفی در تاریخ جنگ به شمار می‌آید. زیرا که عراق به خاطر سیستم نظامی شرقی خود احتیاج بسیار مبرمی به این کمک‌ها داشت، حتی کمک‌های نظامی غرب نیز نمی‌توانست به این حد به ساختار شرقی نظامی عراق کمک کند؛ زیرا امکان تهیه تسلیحات شرقی از بازار آزاد به راحتی امکان‌پذیر نبود و برخلاف تسلیحات غربی، اگر کشور سازنده آن یعنی شوروی و بلوک شرق از اعطای آن خودداری می‌کردند، کشور مصرف‌کننده با بن‌بست روبه‌رو می‌شد. از این جهت

بود که کمک‌های شوروی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم و از طریق یک کشور ثالث صورت می‌گرفت، برای عراق به منزله گشایش روزنه امیدی به حساب می‌آمد.

از طرف دیگر، شوروی همگام با امریکا در شورای امنیت، قطعنامه‌هایی را به تصویب رسانده‌اند که همگی به ضرر ایران تمام شده است. به عنوان مثال به دنبال اجرای موفقیت‌آمیز عملیات والفجر ۸، شورای امنیت در ۵ اسفند ۱۳۶۴ تشکیل جلسه داد و قطعنامه ۵۸۲ را درباره استفاده از سلاح شیمیایی به تصویب رساند. در این قطعنامه که با همکاری شوروی تصویب شد، با وجودی که فقط عراق از این نوع سلاح‌ها استفاده می‌کرد، محکوم نشد. قید جمله «شورای امنیت از طرفین می‌خواهد که از سلاح‌های شیمیایی استفاده نکنند»، نشان می‌دهد که شوروی و امریکا تا چه حد نسبت به اقدامات غیرقانونی و ضد حقوق بشر عراق، از خود بی‌تفاوتی نشان می‌دادند. علاوه بر این، هنگامی که ایران از پذیرش قطعنامه‌های ۵۸۲ و ۵۸۸ شورای امنیت به

دلیل عدم توجه به خواسته‌های بحقش امتناع کرد، سفیر شوروی در امارات متحده عربی همگام با امریکا اعلام کرد که ایران مسئول شکست تلاش‌های بین‌المللی برای پایان دادن به جنگ است و باید سرزنش شود. موضع‌گیری شوروی علیه ایران در حالی صورت می‌گرفت که ارتش عراق به سلاح‌هایی همچون تانک‌های تی ۵۵، تی ۶۲ و تی ۷۲، هلیکوپترهای توپدار ای ۲۴، توپ‌های روسی، هواپیماهای میگ ۲۳، ۲۵ و ۲۹ و نیز وسایل حمل و نقل تانک و ... مجهز شده بود که از سال ۱۹۸۲ به بعد شوروی در اختیار عراق قرار داده بود و عراق با کمک همین هواپیماها و نیز موشک‌های اسکاد شوروی اقدام به بمباران و موشک‌باران مناطق مسکونی، بنادر، سکوهای نفتی و ... ایران می‌کرد. با نگاهی گذرا به حقایق مذکور، بدون شک می‌توان نتیجه گرفت که شوروی از لحاظ نظامی و سیاسی در جنگ، مخصوصاً پس از فتح خرمشهر، از دولت عراق حمایت می‌کرد.

منبع: برشی از کتاب پرسشها و پاسخها (جنگ ایران و عراق)؛

مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ فرهاد درویشی.



کتاب هشتاد به یک - ناصر کاوه

روابط عراق و اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق

این روابط به سلسله کمکهای دیپلماتیک و نظامی اتحاد جماهیر شوروی به رژیم بعث عراق میپردازد. این کمکها برگرفته از منافع مشترک عراق و شوروی در منطقه خاورمیانه و در مرحله بعد جامعه جهانی بوده است. در حدود ۸۷٪ تجهیزات مورد استفاده عراق در جنگ ایران و عراق ساخت کشور شوروی بود. شوروی بزرگترین صادرکننده ادوات و تجهیزات نظامی به عراق بوده است.

اهداف شوروی

به طور کلی اهداف شوروی در کمک به عراق برای مقابله با ایران را میتوان در چند دستاورد کلی خلاصه کرد:

فروش تسلیحات نظامی به عراق و کسب درآمد سرشار از این طریق قبل از انقلاب اسلامی، عراق متعلق به بلوک شرق (شوروی) و ایران متعلق به بلوک غرب (آمریکا) بود. شوروی تصور می کرد با پیروزی عراق بر ایران، ایران در زمره کشورهای بلوک شرق قرار می گیرد.

حکمرانان شوروی قصد داشتند از طریق سرنگونی انقلاب ایران (۱۳۵۷) ایران، قدرت و روحیه ۶۰ میلیون مسلمان روسیه را کم نمایند و از قدرت گرفتن آن‌ها جلوگیری کنند.

ناتوان ساختن گروه‌های ضد انقلاب

ناتوان ساختن اشرار در برابر دولت چپ‌گرای طرفدار شوروی افغانستان و محروم شدن ایشان از کمک‌های جمهوری اسلامی ایران.

نمایش تسلیحات مدرن شوروی در جنگ ایران و عراق برای کسب سهم بیشتر بازار جهانی سلاح

پیشینه

آغاز روابط دوستانه عراق و اتحاد جماهیر شوروی مربوط به پیمان دوستی است که دو کشور در سال ۱۹۷۲ امضاء کردند. بعد از مدتی با گرایش عراق به سمت غرب و دوری از شوروی، روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد. پس از امضای معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بین محمدرضا پهلوی و صدام حسین و حمایت قاطع ایالات متحده آمریکا از موضع ایران،

این کشور در سال ۱۹۷۶ پس از ناامیدی از حمایت مسکو، قراردادی را با فرانسه منعقد کرده بود که به موجب این قرارداد ساختار ارتش عراق می‌بایست به تدریج وابستگی خود را به مهمات و تجهیزات ساخت شوروی کم نماید. به دنبال آن در اوائل سال ۱۹۷۷ خرید هواپیماهای داسو میراژ ۳ و طرح خرید نیروگاه هسته‌ای اوسیراک از فرانسه منجر به بروز تیرگی بین بغداد و مسکو گردید.

از سوی دیگر انتقاد حضور شوروی در افغانستان از سوی عراق و متلاشی کردن حزب کمونیست عراق و اعدام بیش از صد نفر از اعضای آن همگی نشان بر تیرگی روابط عراق و شوروی بود.

با این حال هیچگاه روابط دو کشور قطع نشد و دو کشور همواره سعی داشتند سطح مطلوبی از مناسبات سیاسی را با طرف مقابل حفظ نمایند. عراق به سبب وابستگی ساختار ارتش و نیازمندی به تسلیحات و ادوات نظامی قادر به قطع کامل روابط با شوروی نبود و مسکو نیز تمایلی به از دست دادن تنها متحد خود در حاشیه خلیج فارس نداشت.

با ارسال ارتش در افغانستان توسط قوای شوروی، سیاست ضد شوروی ایران شدیداً افزایش یافت. تهران ورود ارتش به افغانستان را به شدت محکوم کرد و از شوروی به عنوان شرق تجاوزگر یاد کرد. به دنبال آن کمکهای تسلیحاتی و تدارکاتی ایران به چریکان اسلام‌گرا و تندرو و ه‌لی افکن زیر نام مجاهدان از سر گرفته شد و جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد تا گروه‌های مختلف معارضین افغانی را با هم متحد ساخته به رویارویی وادارد. این اقدامات ایران شوروی را بر آن داشت که هرچه سریعتر از به‌خطر افتادن منافعش توسط ایران در آسیای میانه جلوگیری نماید.

روابط دیپلماتیک

در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق در سفری که به مسکو داشت توانست موافقت شوروی را برای اعطای کمک‌های تسلیحاتی به رژیم بعث عراق جلب کند. در آن زمان به دلیل؟(در کتاب ذکر نشده)، شوروی امکان ارسال مستقیم تسلیحات نظامی را به عراق

نداشت. از اینرو تصمیم گرفت این کار را با کمک چند واسطه انجام دهد. کشورهای بلغارستان، آلمان شرقی و لهستان کشورهایی بودند که تسلیحات شوروی از طریق آنها به دست عراق می‌رسید. اولین محموله از سلاحهای مدرن شوروی در زمستان همان سال به عراق تحویل داده شد.

بعد از آنکه شوروی اولین محموله از تانکهای تی-۵۵ خود را که بالغ بر ۱۴۰ عدد بود، در بصره به عراق تحویل داد؛ فوراً طی نامه‌ای به حکومت وقت ایران، اطمینان خاطر داد که در جنگ میان ایران و عراق جانب بی‌طرفی را رعایت می‌کند. شوروی از طرفی عراق را تقویت می‌کرد تا خط مقدم مبارزه با صهیونیسم اسرائیل را عهده‌دار شود و از طرفی تجهیزات نظامی ایران را تا حدودی فراهم می‌کرد که بتواند نماینده شوروی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا باشد.

از این رو شوروی تمایل به ادامه جنگ در منطقه خاورمیانه که حوزه نفوذ آمریکا به شمار می‌رفت، داشت.

بعد از انهدام رآکتور اتمی اوسیراک در طی عملیات اوسیراک و عملیات اپرا، شوروی که فکر می‌کرد ممکن است اسرائیل جبهه جدیدی علیه عراق بگشاید، تمایل بیشتری برای ارسال تجهیزات نظامی به عراق از خود نشان داد..



گرچه عراق از قبل از وقوع انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ جزو کشورهای تحت حمایت بلوک شرق بود، اما گرهارد کونزلمن یکی از وقایعی را که سبب حمایت جدی دولت گورباچف رئیس جمهور شوروی از عراق در یکی از برهه‌های جنگ شد را افشای ماجرای مک‌فارلین و سفر رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی رونالد ریگان به تهران می‌داند.

--

کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه



دفاع مقدس تمام نشدنی است

شهیدان عزیز در زمان حیاتشان با جان خود وارد میدان دفاع شدند، و امروز با هویت و معنویت خود از کشور و اسلام دفاع می‌کنند، بنابراین دفاع مقدس تمام‌نشدنی نیست و یک حقیقت در حال پیشرفت است.

عبدالله

کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

خریدهای نظامی عراق از شوروی

موشک ضد هوایی اس-۲۳ نوا



۴۰۰ تانک تی-۵۵

۱۰۰۰ تانک تی-۶۲

کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

۵۰۰ تانک پیشرفته تی-۷۲



۳۵۰ موشک‌های زمین به زمین از نوع اسکاد

۷۰ فروند میگ-۲۱

۷۰ فروند میگ-۲۳

۲۳ فروند میگ-۲۵



۲۵ فروند میگ-۲۹



۴ فروند هواپیمای سوخت‌رسان توپولف-۷۲

۷۳ فروند سوخو-۲۵



۵۰ فروند سوخو-۱۷



همچنین در راستای کمکهای استراتژیک نظامی شوروی به عراق، تعدادی از کارشناسان موشکی شوروی در عراق حضور یافتند تا بتوانند برنامه موشکی بالستیک عراق را توسعه دهند. هیچیک از این کارشناسان عضو ارتش شوروی نبوده و از شرکتهای خصوصی طرف قرارداد با عراق به این کشور اعزام شده بودند. حضور این کارشناسان روسی تا سال ۲۰۰۱ تداوم داشت. برنامه مشترک روسی - عراقی موشکهای بالستیک عراق، برخلاف برنامه کره‌ای - ایرانی سپاه پاسداران با شکست روبرو شد و عراق هیچگاه نتوانست به تکنولوژی ساخت موشکهای بالستیک دست پیدا کند.



قوای ایران و عراق

در ابتدای جنگ نیروی هوایی و نیروی دریایی ایران بزرگتر بود و عراق نیز نیروی زمینی بزرگتری در اختیار داشت. اما در طول سال‌های جنگ قدرت نظامی ایران از نظر تجهیزات کاهش و قدرت نظامی عراق افزایش یافت. در آغاز جنگ (سال ۱۹۸۰) ارتش عراق دارای ۴۴۳۰۰۰ نیروی انسانی بود و ایران ۳۹۰۰۰۰ ارتشی داشت.

عراق ۲۷۵۰ تانک و ایران ۱۷۳۵ تانک داشت. عراق ۳۳۹ هواپیمای نظامی و ایران ۴۴۷ هواپیما داشت، هشت سال بعد (سال ۱۹۸۸) عراق دارای یک میلیون نفر نیروی انسانی بود و ایران ششصد هزار نفر در اختیار داشت. عراق ۴۰۰۰ تانک در مقابل ۱۰۰۰ تانک ایران داشت.

عراق ۶۰۰ هواپیما و ایران تنها ۵۰ هواپیمای جنگی قابل پرواز داشت. در پایان جنگ (سال ۱۹۸۸) نیروی هوایی عراق با ۶۰۰ هواپیمای جنگی از انواع میگ-۲۹، سوخو-۲۴ و داسو میراژ اف۱، به ششمین نیروی هوایی عظیم جهان تبدیل شد.

نوع تجهیزات	ایران پیش از جنگ	ایران پس از جنگ	عراق پیش از جنگ	عراق پس از جنگ
افراد نظامی	نفر ۳۹۰'۰۰۰	نفر ۶۰۰'۰۰۰	نفر ۴۴۳'۰۰۰	نفر ۱'۰۰۰'۰۰۰
تانک	دستگاه ۱۷۳۵	دستگاه ۱۰۰۰	دستگاه ۲۷۵۰	دستگاه ۴۰۰۰
هوابیمای جنگی	فروند ۴۴۷	فروند ۵۰	فروند ۳۳۹	فروند ۶۰۰
هلیکوپتر	فروند ۷۴۴	فروند ۳۹۰	فروند ۲۶۰	فروند ۳۸۰

نیروهای عراق

ارتش عراق در آغاز جنگ، یک ارتش کاملاً وابسته به شوروی بود. ۸۵ درصد از تجهیزات این ارتش، طی ۵ سال پیش از جنگ از شوروی خریداری شده بود. صنایع نظامی فرانسه دومین صادرکننده تجهیزات و ادوات نظامی به عراق بودند. پس از این دو کشور، کشورهایمانند برزیل، اسپانیا و ایتالیا قرار داشتند.

عراق جنگ را در حالی آغاز کرد که زرادخانه‌های این کشور پر از سلاح بود؛ ولی این کشور با بحران کمبود قطعات یدکی مواجه بود

و در آغاز جنگ شوروی تنها بخش کوچکی از قطعات مورد نیاز عراق را تأمین می‌کرد؛ ولی پس از شکست عراق در مرحله اول جنگ و از سال ۱۹۸۲، شوروی دوباره به مهم‌ترین متحد نظامی عراق تبدیل شد.^[۱۵۷] تا این مقطع عراق قطعات ساخت شوروی و مورد نیاز خود را از کشورهایمانند کره شمالی، مصر، چین و یوگسلاوی تأمین می‌کرد. هم‌زمان سلاح‌های زیادی از جمله موشک‌های اگزوسه از فرانسه خریداری شد. فرانسه همچنین تا پیش از آنکه تولید نوع مخصوص ضد کشتی هواپیماهای میراژ اف-۱ به پایان رسد، پنج فروند جنگنده ضدکشتی سوپر اتاندارد خود را به عراق اجاره داد که در جنگ نفت‌کش‌ها و حمله به جزیره خارگ مورد استفاده قرار گرفتند.

خلبانان عراقی، دست‌کم در نبردهای هوایی بسیار پائین‌تر از استانداردهای غربی رفتار می‌کردند. در واقع یکی از مهم‌ترین مشکلات عراق در طول جنگ نداشتن نیروی انسانی کارآزموده برای استفاده از سلاح‌های مدرنی بود که به دست می‌آورد. عراق هیچ‌گاه نتوانست از حداکثر ظرفیت این سلاح‌ها استفاده کند. برای نمونه ۴ سال پس از

تحويل هواپیماهای سوخو-۲۴ به عراق، هیچ‌کدام از این هواپیماها بهره‌برداری نشده بودند. حتی امروز نیز نمی‌توان تخمین زد که چه تعداد از عراقی‌های کشته شده در طول جنگ، مستقیم و در اثر رویارویی با ایران کشته شده‌اند و چه تعداد از آنان در اثر ضعف فرماندهی یا اشتباه در استفاده از تسلیحات پیشرفته .

مشکل عدم بهره‌برداری صحیح از تسلیحات پیشرفته فقط در نیروی هوایی این کشور وجود نداشت. برای نمونه خدمه عراقی گونه‌ای از تانک‌های ساخت شوروی، در طول جنگ هرگز از سیستم دید در شب این تانک‌ها استفاده نکرده‌بودند.

چرا که آن‌ها درک نمی‌کردند که تانک‌های آنان به چنین سامانه‌ای مجهز است. تا سال ۱۹۸۳ عراق حدود ۲۰۰ هواپیمای خود را از دست داده بود و بیشتر این خسارت نه در جنگ با ایران، بلکه در اثر تصادفات و سوانح غیر جنگی و مشکلات تعمیر و نگهداری به وجود آمده بود.



میگ-۲۵ روسی در سال ۲۰۱۱

در طول جنگ ایران و عراق: دو فروند میگ-۲۵ روسی توسط خلبانان تامکت رستمی و جهانبخش (یک فروند دیگر هم توسط تیمسار جهانبخش ولی بدون پیدا شدن لاشه) ... یک فروند توسط اف پنج جناب زارع نژاد و یک فروند توسط پدافند اصفهان، سرنگون شدند .

میگ-۳۱ هواپیمای رهگیر دیگری است که با ارتقاء و بهبود طرح میگ-۲۵ در شوروی ساخته شده و از سال ۱۹۸۲ جای آن را به عنوان رهگیر دوربرد اصلی نیروی دفاع هوایی شوروی گرفت.

در جنگ عراق نیروهای آمریکایی تعدادی هواپیمای عراقی یافتند که نیروهای صدام از ترس آنها را زیر شن‌ها مدفون کرده بودند. یکی از آن جنگنده‌ها میگ-۲۵ معروفی است که نیروهای آمریکایی پس از شناسایی، آن را از زیر شن‌ها بیرون آورده که امروزه در موزه آمریکا نگهداری می‌شود. امروزه میگ-۲۵ به جز سوریه و الجزایر در همه کشورها بازنشسته شده‌است.

در طول جنگ ایران و عراق، میگ-۲۵ در خدمت نیروی هوایی عراق بود و یکی از جنگنده‌های اف-۴ ایران بوسیله موشک میگ-۲۵ به شدت آسیب دید ولی موفق به فرود شد. ["The Imperial Iranian". Archived from the original on 28 November 2014. Retrieved 14 November 2014]. در فوریه ۱۹۸۳ نیز میگ-۲۵ یک پیروزی دیگر به دست آورد و هواپیمای لاکهید سی-۱۳۰ هرکولس ایران را سرنگون کرد که همه سرنشینان آن کشته شدند. میگ-۲۵های عراق در آوریل ۱۹۸۴ یک اف-۵ ایران را سرنگون کردند. در ۲۱ مارس ۱۹۸۴

نخستین جنگنده اف-۴ ایرانی به دست میگ‌ها سرنگون شد و در ۵ ژوئن ۱۹۸۵ دومین اف-۴ ایران نیز سرنگون گشت. میگ‌ها در فوریه ۱۹۸۶ یک لاکهید ئی‌سی-۱۳۰ ایران را سرنگون کردند و به فاصله اندکی در ۱۰ ژوئن، نخستین آراف-۴ ایران نیز سرنگون شد. دومین آراف-۴ نیز در اکتبر ۱۹۸۶ سرنگون گشت. [Mevlutoglu, Arda. "Airshow". ACIG, 11 June 2011. Retrieved; 30 June 2011].

موفق‌ترین خلبان عراقی میگ-۲۵، سرهنگ «محمد ریّان» بود که با ده بار سرنگون کردن هواپیماهای ایران، بیشترین افتخار را نزد عراقی‌ها داشت و از این رو به او درجه سرهنگی اعطا شد. این پیروزی‌های او از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ بدست آمدند. در سال ۱۹۸۶ محمد ریان درحالیکه در میگ-۲۵ خود درحال پرواز بود، به دست خلبانان اف-۱۴ ایران جلیل زندی، کشته شد.

[Nicolle and Cooper 2004, pp. 82, 86]

بر اساس گزارش خبرنگار اتریشی «تام کوپر»، در مجموع ۱۰ هواپیمای میگ-۲۵ عراقی به دست تامکت‌های ایرانی سرنگون شدند که یکی از این پیروزی‌ها به‌طور مشترک با جنگنده اف-۵ بدست آمده‌است.

Arabian Peninsula & Persian Gulf Database: Iranian "]
Air-to-Air Victories, 1982-Today, Sept. 16, 2003".
[.Retrieved 14 November 2014

Cooper, Tom and Farzad Bishop. Iranian F-14 Tomcat]
Units in Combat, pp. 85–88. Oxford: Osprey Publishing,
2004. [بنا بر آمار عراقی، تنها سه میگ-۲۵ بوسیله پدافند زمینی ایران
سرنگون شدند.]. Iran-Iraq War in the Air 1980–1988 (2002).
[.Tom Cooper, Farzad Bishop میگهای عراقی در سال ۱۹۸۱ یک
هواپیمای گلفاستریم ۳ الجزایر و در سال ۱۹۸۶ یک میگ-۲۱ آر. اف
سوریه را نیز سرنگون کردند.

Sander Peeters. "Iraqi Air-to-Air Victories since 1967".]
[.Retrieved 14 November 2014



در سال ۲۰۰۳ و در خلال جنگ عراق، هیچ میگ-۲۵ عراقی به پرواز درنیامد و بیشترشان بر روی زمین نابود شدند. برخی از هواپیماهای عراقی نیز به دست نیروهای عراقی در زیر شنهای صحرا پنهان گشتند تا از گزند نیروهای آمریکایی در امان بمانند. چند ده فروند از این هواپیماهای مدفون شده، توسط نیروی زمینی آمریکا پیدا شده و به موزه‌های آمریکا فرستاده شدند که تعدادی از آنها میگ-۲۵ بودند.





خلبانان شجاع ایرانی در طول جنگ ایران و عراق نه تنها با عراقی‌ها می‌جنگیدند، بلکه با خلبانانی با ملیت‌های دیگری از سراسر دنیا روبه‌رو بودند. خلبانان برخی از میگ‌های ۲۱ و میگ‌های ۲۳ عراق مصری بودند و خلبانان برخی از میراژهای اف-۱ بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶ بلژیکی، آفریقای جنوبی، استرالیایی و در یک مورد حتی آمریکایی نیز بودند، همچنین خلبانانی از شوروی و آلمان شرقی به عنوان خلبان میگ-۲۵ در عملیات‌ها شرکت داشتند. به‌علاوه خلبانان فرانسوی و اردنی نیز به عنوان معلم خلبان کار می‌کردند.

بیشتر گزارش‌هایی که دربارهٔ استقرار خلبانان شوروی در عراق است حکایت از آن دارد که این خلبانان دائماً با اف-۱۴ها برخورد داشته و چندین میگ-۲۵ با خلبان روس سرنگون شده است. معمولاً شوروی چندین خلبان با تجربه خود را برای عملیات می‌فرستاد.

[Iranian F-14 Tomcat Units in Combat by Tom Cooper]
[& Farzad Bishop, 2004, Oxford: Osprey Publishing, p. 73

بزرگ‌ترین رقم قرارداد و بیشترین مقدار فروش سلاح توسط شوروی،
چه زمان اتفاق افتاد!؟

پس از تغییر اوضاع جنگ در نتیجه فتح خرمشهر و احتمال سقوط رژیم عراق، شوروی نیز همگام با دیگر کشورهای غربی، با واگذاری تجهیزات مدرن جنگی به عراق، بر میزان کمک‌های خود به این کشور افزود. در این راستا، در فروردین ۱۳۶۳، یک هیئت بلند پایه از شوروی به بغداد اعزام شد و فروش چهار و نیم میلیارد دلار اسلحه شوروی به عراق را پیشنهاد کرد.

این بزرگ‌ترین پیشنهاد فروش سلاح بود که تا آن زمان، شوروی‌ها به عراق می‌دادند. هیئت شوروی که از میزان عصبانیت عراق به دلیل از دست دادن جزایر مجنون در عملیات خیبر مطلع بود، به عراق اطلاع داد که حاضر است میگ‌های ۲۱ و ۲۲، هلی‌کوپترهای توپ‌دار و ۳۵۰ موشک اسکاد در اختیار رژیم بعث قرار دهد.

سرانجام این قرارداد و قرارداد وام دو میلیارد دلاری اتحاد جماهیر شوروی به رژیم بعث عراق در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۳ شمسی برابر با ۲۷ آوریل ۱۹۸۴ میلادی بین طرفین در مسکو امضا شد و در جبهه‌های جنگ علیه رزمندگان اسلام به کار رفت.

لازم به یادآوری است که بعد از سقوط صدام حسین، در سال ۱۳۸۲، مسئله بازپرداخت وام‌های اعطایی کشورهای غربی و شرقی برای پیروزی در جنگ با ایران، به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های جدی منطقه و جهان مطرح شد.



کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

کمک های اتحاد جماهیر شوروی به عراق

شوروی؛ تامین کننده ۸۵ درصد تسلیحات عراق در جنگ با ایران



آغاز روابط دوستانه عراق و اتحاد جماهیر شوروی مربوط به پیمان دوستی است که دو کشور در سال ۱۹۷۲ امضاء کردند. بعد از مدتی با گرایش عراق به سمت غرب و دوری از شوروی، روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد. پس از امضای معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بین محمدرضا پهلوی و صدام حسین و حمایت قاطع ایالات متحده آمریکا از موضع ایران، این کشور در سال ۱۹۷۶ پس از ناامیدی از حمایت مسکو، قراردادی را

با فرانسه منعقد کرده بود که به موجب این قرارداد ساختار ارتش عراق می‌بایست به تدریج وابستگی خود را به مهمات و تجهیزات ساخت شوروی کم نماید. به دنبال آن در اوائل سال ۱۹۷۷ خرید هواپیماهای داسو میراژ ۳ و طرح خرید نیروگاه هسته‌ای اوسیراک از فرانسه منجر به بروز تیرگی بین بغداد و مسکو گردید.

از سوی دیگر انتقاد حضور شوروی در افغانستان از سوی عراق و متلاشی کردن حزب کمونیست عراق و اعدام بیش از صد نفر از اعضای آن همگی نشان بر تیرگی روابط عراق و شوروی بود. با این حال هیچگاه روابط دو کشور قطع نشد و دو کشور همواره سعی داشتند سطح مطلوبی از مناسبات سیاسی را با طرف مقابل حفظ نمایند. عراق به سبب وابستگی ساختار ارتش و نیازمندی به تسلیحات و ادوات نظامی قادر به قطع کامل روابط با شوروی نبود و مسکو نیز تمایلی به از دست دادن تنها متحد خود در حاشیه خلیج فارس نداشت.

با ارسال ارتش در افغانستان توسط قوای شوروی، سیاست ضد شوروی ایران شدیداً افزایش یافت. تهران ورود ارتش به افغانستان را به شدت

محکوم کردو از شوروی به عنوان شرق تجاوزگر یاد کرد. به دنبال آن کمک‌های تسلیحاتی و تدارکاتی ایران به چریک‌های اسلامی زیر نام مجاهدان از سر گرفته شد و جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد تا گروه‌های مختلف معارضین افغانی را با هم متحد ساخته به رویارویی وادارد. این اقدامات ایران شوروی را بر آن داشت که هرچه سریعتر از به‌خطر افتادن منافعش توسط ایران در آسیای میانه جلوگیری نماید.

شوروی نیز همچون آمریکا انواع کمک‌های تسلیحاتی، نظامی و مالی به صدام را جزو برنامه‌های خود قرار داد. پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگی، بالگرد، تانک و سلاح‌های دیگر از جمله تسلیحاتی بود که شوروی به عراق ارسال کرد. علاوه بر این، فرماندهان ارتش شوروی با حضور در بغداد، آموزش‌های لازم را به ارتش عراق ارائه می‌دادند. حدود ۸۵ درصد تجهیزات استفاده‌شده از سوی عراق در حمله به ایران، ساخت کشور شوروی بود.

در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق در سفری که به مسکو داشت توانست موافقت شوروی را برای اعطای کمک‌های

تسلیماتی به رژیم بعث عراق جلب کند. در آن زمان شوروی تصمیم گرفت این کار را با کمک چند واسطه انجام دهد. کشورهای بلغارستان، آلمان شرقی و لهستان کشورهایی بودند که تسلیحات شوروی از طریق آنها به دست عراق می‌رسید. اولین محموله از سلاحهای مدرن شوروی در زمستان همان سال به عراق تحویل داده شد.



بعد از آنکه شوروی اولین محموله از تانکهای تی-۵۵ خود را که بالغ بر ۱۴۰ عدد بود، در بصره به عراق تحویل داد؛ فوراً طی نامه‌ای به حکومت

وقت ایران، اطمینان خاطر داد که در جنگ میان ایران و عراق جانب بی‌طرفی را رعایت می‌کند. شوروی از طرفی عراق را تقویت می‌کرد تا خط مقدم مبارزه با صهیونیسم اسرائیل را عهده‌دار شود و از طرفی تجهیزات نظامی ایران را تاحدودی فراهم می‌کرد که بتواند نماینده شوروی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا باشد.

از اینرو شوروی تمایل به ادامه جنگ در منطقه خاورمیانه که حوزه نفوذ آمریکا به‌شمار می‌رفت، داشت. بعد از انهدام رآکتور اتمی اوسیراک در طی عملیات اوسیراک و عملیات اپرا، شوروی که فکر می‌کرد ممکن است اسرائیل جبهه جدیدی علیه عراق بگشاید، تمایل بیشتری برای ارسال تجهیزات نظامی به عراق از خود نشان داد.

بیش از ۴۰۰ تانک تی ۵۵، ۳۰۰ موشک زمین‌به‌زمین اسکاد بی، هزار تانک تی ۶۲، بیش از ۵۰۰ تانک پیشرفته تی ۷۲، نزدیک به ۲۰۰ فروند انواع هواپیماهای میگ و مقادیر زیادی مهمات شیمیایی صادراتی آمریکایی - اروپایی تنها بخشی از کمک‌های شوروی سابق به عراق در جنگ با ایران بوده است. حکومت بغداد با کسب این مقادیر عظیم از

جنگ‌افزارهای مدرن متعارف و غیرمتعارف، توانست استعداد نیروهای
زمینی ارتش خود را از ۲۷ لشکر در سال ۱۳۶۵، به ۵۰ لشکر در سال
۱۳۶۸ افزایش دهد.

همچنین در راستای کمکهای استراتژیک نظامی شوروی به عراق،
تعدادی از کارشناسان موشکی شوروی در عراق حضور یافتند تا بتوانند
برنامه موشکی بالستیک عراق را توسعه دهند.



اتحاد جماهیر شوروی یکی دیگر از
تامین کننده های اصلی تسلیحات
جنگی عراق بود. فروش چهارصد
دستگاه تانک تی ۵۵، سیصد و پنجاه
تیرموشک زمین به زمین اسکاد، هزار
دستگاه تانک تی ۶۲، پانصد تانک تی
۷۲، صد و هشتاد و هشت فروند
هواپیمای جنگنده میگ، چهار فروند
هواپیمای سوخت رسان توپولوف،
هفتاد و سه فروند جنگنده سوخوی
۲۵ و پنجاه فروند سوخوی
۱۱۷ (جنگنده بمب افکن) و البته اعزام
بیش از ۱۰۰۰ مستشار و تکنیسین
نظامی از جمله کمک های این کشور
به عراق بود.





استفاده از دانشمندان شوروی در تولید سلاح‌های شیمیایی

در نوامبر ۱۹۸۲ بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ مشاور نظامی شوروی از جمله ۲۲ مهندس به عراق بازگشتند و در پایگاه‌های نظامی، فرودگاه‌ها، پادگان‌ها و مجتمع گاز سامره مستقر شدند و این در حالی بود که غرب و علی‌الخصوص آلمان غربی در تجهیز عراق به سلاح‌های شیمیایی نقش اساسی داشتند؛ اما نیروهای عراقی برای کاربرد پیچیده و جامع از سلاح‌های شیمیایی، چون گاز اعصاب علیه نیروهای ایرانی از کمک و حمایت کشورهای همچون شوروی نیز برخوردار شد؛ چون آمریکا و

شوروی برای مدت‌های طولانی تلاش داشتند که استفاده از این سلاح‌ها را در صحنه جنگ مورد آزمایش قرار دهند.



عراق همچنین توانست تعداد نیروهای زمینی خود را از ۲۶ لشکر در ۱۹۸۶ به ۵۰ لشکر در سال ۱۹۸۸ افزایش دهد که این توانایی بدون کمک شوروی امکان پذیر نبود.



تانک تی - ۷۲



نوع: تانک اصلی میدان نبرد
تولید کننده: شوروی سابق/روسیه
شرکت: Uralvagonzavod
سال تولید/خدمت: ۱۹۷۳/خدمت از ۱۹۷۳
تعداد ساخت: بیش از ۲۵۰۰۰ عراہ
قیمت: ۱ تا ۲ میلیون دلار در مدل‌های مختلف
جنگها: اکثر جنگ‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد
کاربران:

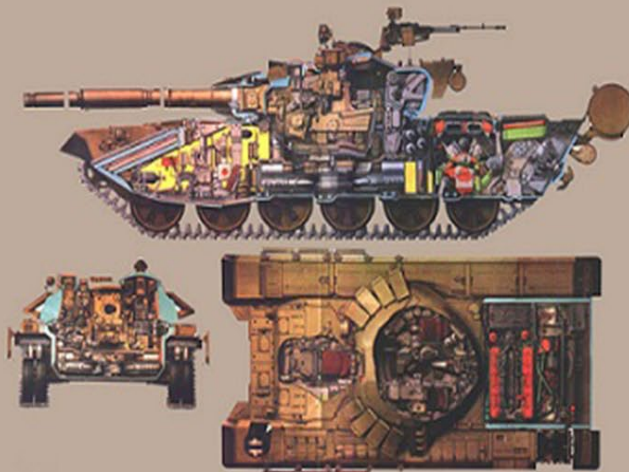
توپ: ۱۲۵ م بدون خان ۲۸۴۶M
سلاح ثانویه: مسلسل ۷,۶۲ پی‌کا هم‌محور توپ
مسلسل ضد هوایی ۱۲,۷ م ان اس وی
زره فولادی و کامپوزیتی
زره واکنشی انفجاری در برخی مدل‌ها

موتور: ۷-۱۲ دیزلی
قدرت موتور: ۱۸,۸ اسب بخار به تن
سرعت تانک: جاده: ۶۰ کیلومتر بر ساعت
برد موثر: ۴۶۰ کیلومتر
ظرفیت سوخت: ۷۰۰ کیلومتر (با باک سوخت اضافی)
۱,۲۰۰ لیتر

وزن: ۴۱,۵ تن
طول: ۶,۹۵ متر
عرض: ۳,۵۹ متر
ارتفاع: ۲,۲۳ متر
تعداد خدمه: ۳ نفر

مدلهای تولید شده:

تی ۷۲ اورال، تی ۷۲ کا، تی ۷۲ (ابجک ۱۷۲ ام ای)، تی ۷۲ ابجک ۲-۱۷۲ ام بوفالو، تی ۷۲ اورال ۱-، تی ۷۲ وی، تی ۷۲ اورل، تی ۷۲ A ابجکت ۱۷۶ مدل سال ۱۹۷۹، تی ۷۲ ای کا، تی ۷۲ ام، تی ۷۲ ام کا، تی ۷۲ ام ۱، تی ۷۲ ای وی، تی ۷۲ بی، تی ۷۲ بی ای، تی ۷۲ بی کا، تی ۷۲ اس شیلدین ابجکت ام ۱ ام ۱، تی ۷۲ بی ۱ ابجکت ۱۸۴-۱، تی ۷۲ بی سال ۱۹۸۹، تی ۷۲ بی ام، تی ۷۲ بی ۲ روگاتکا، تی ۷۲ بی ۳.



۱- راننده
۲- فرمانده
۳- توپچی
۴- سینی چرخ فلکی
سیستم توپ گداز اتوماتیک (اتولونر)



کتاب هشتم به یک - ناصر کاوه

نگاهی به توان موشکی عراق قبل از سقوط صدام



یکی از کمیته‌های وزارت دفاع، کمیته تهیه و توسعه موشک‌های دوربرد به ریاست سرتیپ ستاد «صلاح التکریتی» متخصص رشته موشکی (توپخانه) بود. حاصل فعالیت این کمیته پیش از جنگ، تولید سه نوع موشک به نام‌های موشک حسین، موشک عباس و موشک عابد یا ژوئیه بود. این موشکها با رایزنیه‌ها و مساعدت‌های فراوان یکی از شرکت‌های فرانسوی به مرحله تولید رسیده بود. حتی هیأت فرانسوی

به ریاست «بیار مولر» چندین بار به وزارت دفاع عراق آمد و آزمایش‌هایی بر روی این موشک‌ها انجام داد.

این موشک‌ها برخلاف ادعای عراق، صد در صد تولید مشترک فرانسه و شوروی است. البته شایان توضیح است که توان موشکی عراق ابتدا با موشک‌های «اسکاد» شوروی با برد سیصد کیلومتر تقویت و توسعه یافت، آنگاه عراقی‌ها با استفاده از تکنولوژی و تجربیات روس‌ها و فرانسوی‌ها اقدام به تولید سه موشک مزبور کردند که من درباره ویژگی‌های هر یک از آنها توضیح می‌دهم:



۱- موشک «حسین»

برد این موشک، ۶۵۰ کیلومتر و وزن کلاهک جنگی آن، ۵۰۰ کیلوگرم است. این کلاهک های جنگی، حاوی مواد انفجاری خطرناکی است که استفاده از آن در جهان ممنوع است. شعاع اصابت این موشک حدود ۱۰۰۰ متر محاسبه شده است. در طی سال های ۱۹۸۴، ۸۵ و ۸۸ (۱۳۶۳، ۶۴، ۶۷) با این موشک، شهر تهران را مورد حمله قرار دادیم. البته مناطق و شهرهای مرزی مانند اهواز و آبادان نیز از تیررس این موشکها در امان نبودند. سرتیپ ستاد «ثابت سلطان» مدیر توپخانه اصرار داشت از این موشک برای کوبیدن مناطق مسکونی استفاده کنیم. وقتی از او علت این اصرار را پرسیدم گفت: **باید مناطق مسکونی را هدف موشک قرار دهیم تا سربازان ایرانی مجبور شوند به فکر خانواده بیفتند و آنگاه برای جویاشدن از حال آنان به پشت جبهه بازگردند و جبهه را خالی کنند. گفتم: اما این اقدام ما آنان را به ادامه جنگ مصمم تر خواهد کرد. جواب داد: هرگز! این کار به نارضایتی آنان نسبت به دولتشان که حاضر به قبول آتش بس نیست دامن خواهد زد.**

۲- موشک «عباس»

برد این موشک حدود ۸۵۰ کیلومتر، وزن کلاهک جنگی آن نزدیک به ۳۵۰ کیلوگرم و شعاع اصابت آن تقریباً ۱۵۰۰ متر است. این موشک چندین بار برای حمله به تهران، اصفهان، تبریز، یزد و نیز بندرهای ایرن مورد استفاده قرار گرفت. هربار که اقدام به پرتاب این موشک به سوی یکی از شهرهای ایران می‌کردیم صدام با خوشحالی با ما تماس می‌گرفت و می‌گفت: آفرین به شما غیور مردان! شما تاریخ را رو سفید کردید! شما روی «قعقاع» و «سعد» را سفید کردید!»

عدنان خیرالله وزیر دفاع استفاده از موشک عباس به دلیل برد بیشتر آن نسبت به موشک حسین تأکید داشت. دو موشک عباس و حسین، از قدرت انفجار بسیار بالایی برخوردارند. مردم عراق، این موشکها را «زلزله» می‌نامند؛ زیرا در هنگام اصابت اشتباهی یکی از این موشکها به یکی از پلها در «گرمه علی» در بصره، روستای مجاور با خاک یکسان و پل، به طور کامل منهدم شد و حفره بسیار بزرگی ایجاد گردید که به دلیل شدت انفجار، محل پل قابل شناسایی نبود.

۳- موشک عابد «ژوئیه»

طول این موشک، ۲۵ متر، وزن آن ۴۸ تن و دارای سه مرحله است. این موشک که با مشارکت فرانسه و چین ساخته شده، قادر است یک کلاهک جنگی را به وزن حدود پانصد کیلوگرم تا مسافت حدود ۱۵۰۰ کیلومتر حمل کند. تفاوت این موشک با دو موشک قبلی این است که آن دو برای پدافند و موشک «عابد» برای هجوم ساخته شده است. از این موشک برای حمله به تهران، اصفهان و شهرهای مرزی اهواز، آبادان، خرمشهر و.... استفاده شده است.



تصاویر گرفته شده توسط هواپیماهای شناسایی، نشان دهنده حجم وحشتناک خسارات ناشی از انفجار این موشک در اوایل و در طول

جنگ بود. این تصاویر که به صورت فیلم‌های ویدیویی، در معرض دید دانشجویان دوره‌های ۳۰ و ۴۴ دانشکده ستاد قرار گرفت، به قدری هولناک بود که عده ای از آنان دچار افسردگی و بیماری‌های روحی و روانی شدند. همچنین نسخه‌هایی از این فیلمها برای سران دولت‌های حاشیه خلیج فارس از جمله امیر کویت، ملک فهد و شاه حسین- ارسال شد.



ماهواره‌های جاسوسی

مشکل این موشکها، چگونگی هدایت و تصحیح مسیر حرکت آنها برای اصابت به هدف بود. ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که موشک، وسیله‌ای با یک کلاهک جنگی است که در قسمت فوقانی آن قرار دارد و در موقع اصابت ابتدا این کلاهک منفجر می‌شود. تفاوت موشک با هواپیما در این است که موشک تنها یک بار مورد استفاده قرار می‌گیرد و عمر آن با همان یک پرتاب به پایان می‌رسد اما هواپیما می‌تواند پروازهای متعددی انجام دهد و در هر پرواز چندین تن بمب و کلاهک جنگی فرو ریزد. هواپیما همچنین ممکن است پیش از سرنگون شدن توسط دشمن ده ها حمله هوایی انجام داده باشد که بدین رو در مقایسه با موشک‌های زمین به زمین، ارزانتر محسوب می‌شود.

ما در هنگام استفاده از موشک یا هواپیما برای بمباران مناطق مسکونی ایران به میزان تأثیرگذاری آنها توجه داشتیم. به همین دلیل منطقی به نظر نمی‌رسید که مثلا یکصد میلیون دلار خرج موشکی کنیم که خسارات مادی آن به ارتش ایران معادل یک میلیون دلار تخمین زده

می‌شد؛ به خصوص باتوجه به اینکه موشک‌های زمین به زمینی که برد یکصد کیلومتر دارند بسیار گران تمام می‌شوند. باید توجه داشت که اینگونه موشک‌های یک بار مصرف برای حمل کلاهک‌های هسته‌ای ساخته شده اند؛ زیرا ارزش حجم انهدامی کلاهک هسته ای، صدها برابر ارزش موشک است. اما استفاده از این موشکها به ویژه موشک های میان برد برای حمل کلاهک‌های جنگی (کلاسیک)، کاری غیرعقلانه است. به عنوان نمونه، قیمت یک موشک مدل «Df-۳» از سری موشک‌های چینی فروخته شده به ما معادل چهل میلیون دلار بود. این موشک در اصل برای این طراحی شده است که کلاهکی هسته‌ای با قدرت انفجاری ۱۰۳ مگاتن (۱۰۳ میلیون تن) مواد منفجره کلاسیک را حمل کند. این موشک در آغاز جنگ برای حمله به شهر نوسود و تمامی شهرها ایران که استحکامات بتونی داشتند مورد استفاده قرار گرفت. همانگونه که گفته شد مشکل اینگونه موشکها چگونگی هدایت و تصحیح مسیر حرکت آنها بود اما بر اساس توافق عراق و دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری کارتر و ریگان، قرار شد که این کشور به وسیله ماهواره‌های فضایی ما را در زمینه هدایت

موشکها یاری دهد. از لحاظ فنی اگر برد موشک بیش از سیصد کیلومتر باشد لازم است در طی حرکت آن تا هدف مسیر موشک دو یا سه بار تصحیح شود. اگر موشک بیشترین مسیر خود را در داخل خاک خودی یا فضای کشور دوست طی کند با فرمان‌های داده شده از ایستگاه‌های زمینی یا هوایی موجود بر سر راه آن مسیر خود را تصحیح می‌کند؛ اما اگر بخش اعظمی از مسیر موشک، در خاک دشمن باشد هدایت آن غیرممکن خواهد بود و تنها ماهواره‌های فضایی قادر به تصحیح خواهند بود. ما در طول جنگ حداکثر استفاده را از ماهواره‌های جاسوسی آمریکا در خلیج فارس کردیم و به کمک آنها توانستیم حدود چهارصد موشک به طرف شهرهای مرزی، مناطق مسکونی شهرهای مختلف و یگان‌های عازم جبهه پرتاب کنیم.

خاطرات سرلشکر عراقی «صبار فلاح اللامی»

منبع: www.skyhunter.ir



کتاب هشتم به یاد ناصر کاوه

ناگفته‌هایی از شهید تهرانی درباره قدرت موشکی

آنچه پیش روی شماست گفتگوی منتشر نشده‌ای از آن شهید بزرگوار است که در سال ۸۹ تهیه گردیده است. مصاحبه‌ای که تنها یک سوال داشت. این گفتگو در ویژه نامه‌ای که به مناسبت اربعین ایشان تهیه گردیده منتشر شده است. سردار از ناگفته‌های تشکیل توپخانه و موشکی در جمهوری اسلامی ایران برایمان بگو یید؟

بسم ا... الرحمن الرحيم، اللهم صلی علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها بعدد ما احاط به علمک. السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

من بنا دارم در این باره راجع به مبانی و استراتژی و به قول برادر بزرگوارمان در باره ناگفته‌های تاریخچه‌ی تشکیل فرماندهی موشکی در جمهوری اسلامی، مطالبی که به ذهنم می‌رسد، خدمت شما عزیزان عرض کنم که خاطرات بچه‌هایی که تدوین شده رو تکمیل نماید. بنا براین مبنا، ذکر خاطره یا مسایل آنچه که بر موشکی گذشت، نیست.

آن نقاطی که نقاط عطف هست، من بیشتر به آنها اشاره می‌کنم. یک مقدمه‌ای این بخش دارد که استراتژی و دکترین دفاعی سپاه در جنگ بر مبنای مأموریت و نیازمند یهای جنگ تعریف شده؛ مفهوم حرف این هست که ما نیامدیم قبل از تشکیل واحدها، استراتژی و دکترین تعریف کنیم، بر این مبنا چارت و تشکیلات سازمانی ایجاد کنیم، نیرو بگیریم آموزش بدهیم و بر مبنای آن، استراتژی یک حرکت کلاسیک رو شروع کنیم. آن نیازهای جنگ، آن دکتری نها رو تعریف می‌کرده.

دلیلش هم این بود که سپاه آمادگی شرکت در یک عملیات کلاسیک را نداشت، اصلاً مبنای سپاه این نبود.

وقتی که عراق با کمک ۴۶ کشور، مستقیم و غیرمستقیم، علیه جمهوری اسلامی، به منظور براندازی نظام مقدس وارد عمل شد مفهومش این بود که ما از همه ی توانمندی هایمان برای مقابله با این تهدیدات استفاده کنیم. مفهوم کاربردی دیگر، توانمندی کشور، سپاه بود. سپاهی که من یادم می‌باشد، برای این که چریک های فدایی خلق بتونن محبوبیت و مقبولیت مردمی ایجاد کنند، شعارنویسی و دیوارنویسی

هاشون این بود که "سپاه را به سلاح سنگین مجهز کنید" هیچ وقت معنی این جمله یادم نمی رود. سلاح سنگین مفهومش این بود که، ما یک ارتش کلاسیک داشتیم که می بایستی از رزمندگان پشتیبانی نماید و سپاه هم خط شکن باشد و بتواند تهدیدات دشمن رو خنثی کند و خط را تثبیت کند و برای پدافند در اختیار ارتش قرار بده. پس نیازمند یه‌ای سپاه درآفند تعریف می شد. عملیات های آفندی عمدتاً بر مبنای نیروهای تکور و سلاح هایی که رزمندگان با خودشون می تونستند ببرند، تعریف می شد. سلاح های پشتیبانی کننده که در خطوط عقب تر از لجمن قرار می گرفت، مفهوم کاربردیش این بود که به عهده ی ارتش بود. چون سپاه بنا نداشت که واحدهاش رو سنگین کنه و آتش های پشتیبانی رو تأمین نماید. هواپیما و هلی کوپتر داشته باشد، تانک داشته باشد، سپاه باید سریع عمل می کرد، سریع جابجا می شد و از نیروهای کلاسیک جنگ که ارتش جمهوری اسلامی بود، برای حمایت ها و پشتیبانی های لازم در دوره ی جنگ و پدافند از خطوط فتح شده استفاده می برد.

این صحبت ها مفهومش این می باشد که ما با آتش خیلی بیگانه بودیم. مفهومش این بود که در اختیار ارتش بود. پس به حول و قوه ی الهی، این هایی را که می گویم تشکیل موشکی است، خاطره نیست. وقتی که وارد جنگ شدم، ضعف آتش های پشتیبانی از نیروهای تکور و خطوطی که در اختیار سپاه بود را، به شدت احساس کردم و طرحی را به شهید حسن باقری دادم در سال ۱۳۶۰ که حدود پاییز ۱۳۶۰ بود. مبنی بر این که ما از آتش های پشتیبانی که در اختیار داریم،

که عمدتاً انواع خمپاره اندازها بود از اینها بتوانیم در یک شبکه ی کلاسیک که امروزه به عنوان فرماندهی آتش های پشتیبانی یا مرکز تطبیق های آتش ازش نام می برند، که آتش هم دارای فرماندهی باشد و این طرحی را به شهید حسن باقری دادم که ما می توانیم از آتش های پشتیبانی مان درجه به صورت فرماندهی شده استفاده کنیم و مفهومش اینه که در قالب طرح توپخانه می توانیم آتش های خمپاره را، براش فرماندهی بگذاریم.

شهید حسن باقری که از نوابغ جنگ و چهره ی بی بدیل و بدون جایگزین در جنگ ما بود، این مطلب را خیلی هوشمندانه گرفت و من دیدم یک مطلبی را نوشت، تایپ هم کرد از آقامحسن (رضایی) امضاء گرفت. گفت مقدم این حرفی را که زدی، برو اجرا کن.

گفتم: من بروم اجرا کنم؟!

گفت: مگه حرف نزدی؟

برو آتش های خمپاره‌ی سپاه را سازماندهی کن.

به چهار قرارگاه قدس، نصر، فجر و فتح. این چهار قرارگاه ما در جنوب بود. ابلاغ کرد که برادر حسن تهرانی مقدم برای ساماندهی آتش های پشتیبانی معرفی می شوند و همکاری لازم را با ایشان انجام بدهید. ما اینجا با برادر حسن شفیع زاده، این شهید بزرگ و با اقتدار و با صلابت، اینجا همراه شدیم و خمپاره اندازهای سپاه را سازماندهی کردیم و طرح فرماندهی آتش را در عملیات طریق القدس، در وقتی که عراق تصمیم گرفت که سوسنگر را و دهلاویه را از ما بازپس گیری کند

و بتواند بستان را بگیرد، اوج اقتدار این فرماندهی آتش آنجا نمایان شد. یعنی ما تمام آتش های جنگ را، روی پل سابله متمرکز کردیم و فرماندهی آتش برقرار شد و عراق روی پل سابله شکست، تانکش خورد، دو نیم شد. یک قسمی که متکی به رودخان هی نیشان بود، عقب نشینی کردند، یا به عبارتی فرار کردند، آن قسمتی هم که از پل سابله به سمت بستان بود، به اسارت جمهوری اسلامی در آمدند و حمله ی نهایی عراق شکست خورد. لذت فرماندهی آتش را برای اولین بار، سپاه در عملیات طریق القدس چشید. بعد از آن در عملیات فتح المبین هم از فرماندهی آتش های خمپاره استفاده کردیم.

عملیات فتح المبین تمام شد، من در سپاه شوش گزارش را وقتی به آقارشید می دادم، دیدم آقارشید دارد می خندد، . شهید دکتر مجید بقایی، فرمانده سپاه شوش آنجا حضور داشت. دیدم آقارشید با خنده میگوید مقدم برو توپخانه ی سپاه را سازماندهی کن. برو سراغ توپخانه. گفتم: آقارشید ما داریم خمپاره را سازماندهی می کنیم.

گفت: در عملیات فتح المبین اگر اشتباه نکنم، ۱۸۴ قبضه توپ، انواع توپ های روسی به غنیمت سپاه درآورده بود. آن موقع ۹ تا سپاه، تیپ داشت. گفت توبرو، تو آن توپ ها را بیاور سازماندهی کن و مأموریت جدید تو اینه و توی فروردین ۱۳۶۱، آقارحیم یک حکممسئولیت، در واقع آتش های پشتیبانی سپاه را، در گلف اهواز، به من داد. همان فروردین ۱۳۶۱ بود که ما وارد فاز توپخانه شدیم. یعنی سپاه وارد توپخان هی کلاسیک شد. یعنی آتش های پشتیبانی کم کم داشت شکل خودش را در سپاه پیدا می کرد که ما با شهید بزرگوار، حسن شفیع زاده، اولین نفری بود که رفتم دنبالش بعد از فتح المبین از تیپ المهدی از شوش آوردمش پیش خودم. آقای محمد آقایی که از مسئولین توپخانه ی سپاه بودند و به انضمام شهید ناهیدی، این بچه های نخبه ی باهوش را ما جمع کردیم، توپخانه ی سپاه را تشکیل دادیم. سپاه دارای توپخانه شد. سپاه کم کم احساس می کرد برای عملیات هاش نیاز به آتش های پشتیبانی داره که برابر با طرح عملیات خودش، بتونه طرح ریزی نماید و یگان های رزمی خودش را پشتیبانی نماید.

از آن زمان به بعد ضرورت ایجاد آتش های پشتیبانی برای رزمندگان بیشتر احساس می شد. به قسمتی که ما به تدریج توپخانه ها را سازماندهی کردیم و توپخانه ی سپاه تشکیل شد. مرکز تعمیر و نگهداری در گلف، در منطقه ی جنوب گلف تشکیل شد. مرکز آموزش را ما احداث کردیم و خود شهید شفیع زاده با این که از بنیانگذارهاش بود با سردار زهدی در اصفهان راه اندازی کردند. به تدریج شاهد توسعه ی مجموعه های فرماندهی قرارگاه های توپخانه در سپاه بودیم که ناگهان آقا رحیم پیشنهاد تشکیل موشکی را داد. پس متوجه می شویم آتش های پشتیبانی به تدریج از اساس خودش به بردهای بلندتر دسترسی پیدا می کرد. اما ماجرا چه بود؟ موشک به چه شکلی در جمهوری اسلامی ایران پدیدار شد؟ در زمان طاغوت، به شدت درخواست انواع راکت ها و موشک ها را از آمریکایی ها داشتند. آمریکایی ها قبول نمی کردند که شاه را به موشک های زمین به زمین مجهز بکنند. من یادم می آید در اسنادی که ما در یکی از مقرهایمان، من داشتم مطالعه می کردم، سپهبد "میم باشیان" که مسئول تأمین

اقدام عمده ی دفاعی شاه بود، بعد هم به " طوفانیان " واگذار کرد، بعد فرماندهی توپخانه ی شاه شد، من توی اسناد دیدم که درخواست کرده بود که حتی آمریکایی ها یک موشکی بنام " رادرسون " داشتند که یک راکت ۶۰ کیلومتری بود و آمریکایی ها تلویحاً قبول کرده بودند که این راکت را بدهند. برای شاه اوج آرزویش بود که دسترسی به یک راکت ۶۰ کیلومتری پیدا کند، آن هم از تولیدات ایالات متحده.

آمریکایی ها حاضر نبودند این سلاح را به ایران بدهند و شاه استدلال می کرد که شوروی به دشمن اصلی ایران که عراق است موشک یا راکت فراگ ۷ و موشک اسکاد بی را داده، تو حاضر نیستی به ما حتی یک راکت تاکتیکی ۶۰ کیلومتری بدهی. من یادم است در آن اسناد که مطالعه کردیم، شاه برای این که در واقع عزم خودش را برای خواستش پافشاری کند، نشان بدهد، یک چرخش عجیبی می کند و می رود طرف روسها و سلاح های روسی خریداری می کند و نشان می دهد که اگر تو از من حمایت و پشتیبانی نکنی، من متکی می شم به روسها. الان بخشی از سلاحهای روسی که توی ارتش شاه می بینید مربوط به آن

زمان هست مثل توپ ۱۳۰ میلی متری و کاتیوشا که محصولات شاه با شوروی آن موقع، برای فشار آوردن به آمریکا برای گرفتن موشک های تاکتیکی زمین به زمین.



راکت فراگ ۷ عراق

مفهوم کاربردیش این است که ما با عراقی در حال جنگ بودیم که قبلاً به موشک های فراگ ۷ و موشک اسکاد بی مجهز شده بود. مفهوم کاربردیش این بود که عراق برای فشار آوردن به عقبه های ما که جنگ ما، سبقه ی مردمی داشت و مردم از شهرهای ما می آمدند وارد جبهه

می شدند، این شهرها را تحت فشار و خانواده ها را تحت فشار قرار بده که از سیل و گسیل نیروی انسانی از شهرها به جبهه و تقویت یگان های رزم سپاه به عنوان نیروهای بسیجی جلوگیری کند. بهترین حربه اش هم این بود که با شروع عملیات جنگ شهرها و آوردن فشار روی شهرها مانع از گسیل نیروهای مردم ما به خطوط بشه.

طبیعی بود که بخشی را از هواپیماهای تهاجمی اش استفاده می کرد، بخشی هم از موشک های فراگ ۷ و اسکاد بی. ولی، جمهوری اسلامی تحمل می کرد. تذکر می داد.

اخطار می داد تا این که روزی امام تصمیم گرفتند که به سکوت شان در برابر تهاجمات وحشیانه و بی منطق عراق به شهرها پایان بدهند و یک روز من در قرارگاه بودم، به عنوان فرمانده توپخانه ی سپاه. به من اعلام شد که آماده باش که گلوله های هشدار دهنده ی منور روی بصره بزنن و با عملیات هماهنگی که ما با صدای برون مرزی جمهوری اسلامی که در منطقه ی اهواز بود، انجام می دادیم، اعلام به عراق می کنیم که این گلوله های هشداره و این گلوله های هشدار تبدیل به

گلوله های جنگی خواهد شد و عراق باید به حملات، بر روی شهرهای ما پایان بده.

این فکر می کنم درواقع ۱۸ بهمن ۶۲ ، اتفاق افتاد و من اومدم روی کالک امکان تیر را روی نقشه دیدم که توپخانه ی ما هم حتی بردش به بصره نمی رسه. مجبور شدم توپخانه را بیارم به خط اول در منطقه ی شمال شلمچه، توپخانه را مستقر کردیم. بخشی از گلوله های منور عراق هم که غنیمت گرفته بودیم را در اختیار داشتیم.

رادیوی برون مرزی عربی ما شروع کرد به مارش و پیام به مردم عراق دادن و ما هم شروع کردیم به زدن گلوله ی منور روی بصره و نشوه. این اقدام، اقدام هشدار دهنده ی جدی نبود که عموم عراق را تهدید کند. بصره، شهر مرزی جنگی بود مثل اهواز ما و اگر هم چهار تا گلوله توش می افتاد خیلی به سیستم حکومتی بعث عراق فشار وارد نمی کرد. این طبیعی است که شهرهای جنگی در برابر گلوله قرار می گیرند. عقبه های عراق مهم بود تهدید شود که ما در آن موقع توانمند برای تهدید به عقبه های عراق نبودیم.

ما یک سفری در تابستان سال ۱۳۶۳، با یک هیئت بلندپایه سپاه و وزارت سپاه در دعوتی و بازدیدی که از ارتش دو کشور داشتیم، رفتیم. مسئول هیئت آقای محسن رفیق‌دوست بود. آقارحیم هم به عنوان، درواقع ارشد فرماندهان، ایشان را یاری می کردند و از یگان های تخصصی هم فرماندهانشون حضور داشتند. بنده و شهید بزرگوار حسن شفیع زاده از توپخانه ی سپاه توی آن سفر عازم شدیم. اینجا آغاز فعالیت موشکی جمهوری اسلامی ایران بود. ما در سفر اول برای اولین بار راکت فراگ ۷ و موشک اسکاد بی را در یکی از کشورهای خارجی دیدیم و در کشور دیگری هم مورد بازدید قرار گرفت. بنده هم دنبال فراگ ۷ بودم که چه جوری فراگ ۷ را وارد جمهوری اسلامی کنیم و تخیل دورم هم نمی رفت که وارد بحث موشک اسکاد شویم. گفتیم این نشدنی است. این موشک غول آسا و دست نیافتنی است ولی فراگ ۷ را درخواست کنیم، آقای رفیق‌دوست از اینها بگیره و ما بتونیم عقبه ی ۶۰ کیلومتری که شهرهای تعداد بی شماری را هم می تونست مورد هدف قرار بده، این را بتونیم از کشورهای X و Y بگیریم و من هم خیلی اصرار می کردم که این کار بشه و برای همین حتی توضیحاتی

که می دادند، یادداشت می کردم. حتی یک آموزش ابتدایی هم خودم توی همین توضیحات دیدم که اگه روزی این سلاح دست من افتاد خودم بتونم به کارش بگیرم. تا این حد دقیق شده بودم. ما وقتی برگشتیم، متوجه شدیم در آن سفر توافق شد کشور X آموزش به ما بدهند و کشور Y قرار شده موشک اسکاد بی را به جمهوری اسلامی بدهد و یک سایت "هاگ" هم از ما گرفت، یعنی گفت حالا اگر شما این را می گیرید این را هم به ما بدید. من سایت پدافند موشکی هاگ را توی حضور ذهن دارم که ایران به اینها یک سایت هاگ داد.

من یک روز مهر سال ۱۳۶۳ توی مقر توپخانه بودم توی اهواز، آقارحیم من را خواست، گفت: آماده باش یک تیمی از فرماندهان و مسئولین توپخانه ی سپاه را آماده کن و اعزام بشید برای آموزش موشک اسکاد بی که متعجب گفتم: آقارحیم چی...اسکاد بی؟

گفت: بله. شما بروید موشک را آموزش ببینید که اگر روزی ما این مجموعه را داشتیم شما بتوانید این مجموعه را به کار بگیرید. اما مهر ۱۳۶۳ دکترین نظامی بر مبنای نیازمندی ها داشت پله به پله تعریف

می شد. چرا وارد موشکی شدیم؟ نیاز جنگ، نیاز به عملیات مقابله به مثل دشمن.

فرض می کنیم این تحقق پیدا نمی کرد. مطمئن باشید که موشکی هم وارد سپاه و وارد جمهوری اسلامی نمی شد و فرماندهی موشکی هم وجود نداشت. چون در نیازهای نیروهای تکور ما آتش های پشتیبانی در حد توپخانه وجود داشت.

بیش از این هم در مأموریت سپاه نبود. نکته ی مهم ؛ ما چهار مأموریت کمک مستقیم، تقویت، عمل کلی، تقویت و عمل کلی را رد رده های توپخانه ی سپاه سازماندهی کرده بودیم. از هویترهای ۱۲۲ میل یتری (تو پ هویتر)، هویترهای ۱۵۲ میلیمتری، توپ های دوربرد و ۱۳۰ میلی متری و کاتیوشا و مأموریت سپاه را داشتیم. در بضاعت خودمان پشتیبانی می کردیم. موشک یعنی زدن عمق اهداف دشمن، مأموریت ارتش بود و این مأموریت به دلیل ماهیت انقلابی گری و مسیرهای میان بر و سرعت عملی که سپاه داشت، به سپاه واگذار شد.

در تصمیمی که در شورای امنیت ملی گرفته شد، مأموریت تجهیز به آقای محسن رفیق‌دوست داده شد و مرحله ی بکارگیری به فرماندهی توپخانه ی سپاه و من ۱۷ پرسنل توپخانه را همانجا جدا کردم.

یک تیم ۱۳۰ نفره را انتخاب کردم، و مأموریت را به من واگذار کردند که این تیم را ببرم و آموز شها را وارد بدنه ی سپاه بکنم. ما معنی و تعریف اولیه ی آموزش ها را نمی دانستیم، آمدیم آموزش موشکی را ببینیم. چه نوع موشکی؟ گفتم: اسکاد. گفت: فراگ ۷ هم؟ گفتیم: "فراگ ۷ هم".

این ها هیچ کدام تعریف شده نبود. گفت گردان ها را، تعریف کردن، شما هم باید گردان فنی یا گردان پرتاب، گردان هواشناسی بشید و تیم ها را هم تقسیم کنیم و دیدیم به اندازه ی هر تخصص هم یک آدم همراهمون نیست. مجبور شدیم هر پرسنل را بگذاریم حداقل دو و سه تخصص را آموزش ببینند. فرمانده آ نها گفت: زمان؟ گفتم: ما عجله داریم، می خواهیم سریع و دوماهه برگردیم. آنها گفتند: ما برای ارتش خودمان که آموزش های کلاسیک را هم دیدند، کمتر از شش ماه کسی

قادر نیست این آموزش ها را ببیند. چطور شما، زبون ما را هم نمی فهمید و می خواهید با مترجم که بخشی از وقت را هم مترجم می گیره دو ماهه آموزش ببینید!؟

گفتم: اصلاً ما تلاش شبانه روزی می کنیم، شما این را به عهده ی ما واگذار نکنید. اگر من احساس کردم که آموزش کفایت نمی کند و پاسخی نگرفتم، از شما درخواست می کنم که آموزش را تدوین کنید. به بچه های مان گفتیم: آقا تلاش شبانه روزی. از صبح، بعد از نماز صبح، در تاریکی کار ما شروع می شد، تا حداقل ۱۰:۰۰ ، ۱۰:۳۰ شب. طوری که بچه ها، عکس هاشون را نگاه کنید چشم ها گود رفته، شکم ها چسبیده به استخوان ها، و این به دلیل این بود که من به این بچه ها، طی این دوره ی آموزشی فشار آورده بودم. درس سنگین بود و ما هم می بایستی مسئولیت های لازم را پس از این که این سیستم را در اختیار ما قرار می دادند، پاسخ می دادیم.

قبل از رفتن مان آقارحیم به من گفت: شما مسئول موشکی را کی معرفی می کنید؟ چون یک محموله از سلاح اسکاد عن قریب از خارج

تحويل می گیریم و آماده باشید که این مجموعه را تحويل بگیرید و آدمی را به من معرفی کن که بتونه این مجموعه را سازماندهی کند، تا شما برگردید. من هم یکی از برادران را معرفی کردم. آقارحیم هم ایشان را می شناخت. گفت خیلی خوب، بچه ی خوبی است. گفت اسمش را چه بگذاریم؟ گفتم: آقارحیم هر چی شما بگید. آقارحیم فکر کرد و گفت می گذاریم " حدید ". گفتم آقارحیم باشه. اسمش را گذاشتیم گروه حدید. پس مجبور شدیم یک گروهی را هم از توپخانه جدا کنیم، بیاییم در واقع هسته ی اولیه موشکی را تشکیل بدیم تا تیم آموزشی بر گردد جا و مکان را تأمین کند و شرایط به کارگیری موشک را فراهم کند.

ما ظرف دو ماه و ده روز دوره های لازم را دیدیم و ما اولین گامی که توی این زمینه انجام دادیم ؛ بچه ها را گذاشتیم تدوین، در تهران، آنچه که آموزش دیده بودند. گروه های آموزشی ترکیب کردیم و تدوین کردیم و کتاب ها را هدیه دادیم به آقای محسن رفیق دوست به عنوان پدر موشکی جمهوری اسلامی ایران و من رفتم گفتم: آقای رفیق دوست، این کتاب ها تقدیم به شما، به عنوان بنیانگذار اصلی موشکی جمهوری

اسلامی.توی این زمان اتفاق عجیبی افتاد، این که ما می خواستیم حالا با فرهنگی کار کنیم که اساساً با این فرهنگ کاملاً بیگانه بودیم یعنی سیستم مستشاری روحیه ی انقلابی بچه های سپاه به انضمام عملکرد نامناسب و استکباری و بداخلاقی های تیم اعزامی از یکی از کشورها و روزگاران بسیار سختی بر ما گذشت.

بچه ها وقتی که مستشاران نبودند و دستگاه را تعطیل می کردند، باز می کردند و می دیدند و باهاش تمرین می کردند. از این کارها غافل نبودیم که مسایل تخصصی یادمان نرود.

و اما اتفاق عجیبی که این جا اتفاق افتاد این بود که امام(ره) از طریق شورای امنیت ملی ایران به عراق اخطار می دهد که اگر به حملات تان علیه شهرها ادامه بدید ما هم عملیات مقابله به مثل را شروع می کنیم. اصلاً تصور عراق نبود و این تهدید ایران کوچک ترین اثری روی شدت عملیاتهای عراق نمی گذاشت تا اینکه امام(ره) دستور دادند غیر از بغداد یک موشک اخطار به سمت عراق شلیک شود که ما پالایشگاه کرکوک را پیشنهاد دادیم. مورد تصویب قرار گرفت. قرار شد که اولین موشک

جمهوری اسلامی به پالایشگاه کرکوک به عنوان اخطار به عراق شلیک شود. مرحبا و درود بر امام بزرگوار ما، تا اتمام حجت به دشمن نمی کرد، تصمیم نمی گرفت. اقدامات ایران از گلوله ی منور روی بصره شروع شد. تبدیل شده به گلوله های توپخانه که تیر اخطار پالایشگاه کرکوک که این صدام جانی را متنبه کنه، دست از این شرارت هاش برداره.

اولین موشک از موضع حضرت زینب(س)، شمال اسلام آباد در شب شلیک شد و وحشت پرتاب اولین موشک را در شب ما دیدیم. دیدیم که اساساً با آتش توپخانه اصلاً هیچ قابل مقایسه نیست؛ چیز دیگریست. این را هم عراق جدی نگرفت و اعلام کرد تیم های خرابکار ایران با بمب گذاری در پالایشگاه کرکوک بحران آفرینی کردند و القا کرد که یک عملیات خرابکارانه ی نیروهای هوادار ایران در کردستان عراق است که منجر شد به دومین پرتاب موشک و اولین موشک پرتاب شده به قلب بغداد یعنی بانک رافدین و این موشک مورد اصابت قرار گرفت و عملیات های موشک طبق شش مرحله ادامه پیدا کرد و مفهومی این بود که بین ۵ تا ۱۱ بار تعداد متناهی (موشک پرتاب می

شد)، این جا دیگر جلوی عملیات جنگ شهرها را می گرفت واقعاً. من به شما می گویم که اگر آن تدبیر حکیمانه ی امامو آن تصمیم استراتژی این بزرگوار نبود، معلوم نبود آن شیمیایی که به خط اول جبهه ی ما می زدند، توی شهرهای ما چه قدر قربانی میلیونی از مردم ما می گرفت و چه فاجع های بود. هیچ کس نیامد اینها را برای مردم بگوید.

عراق برنامه ی تهاجم گسترده ی شیمیایی داشت که اولین حمله شیمیایی اش را من یادم می آید و اولین گلوله ی شیمیایی عراق در عملیاتی در منطقه شمال طلایه در شرق مجنون در نزدیک قرارگاه نصرت اصابت کرد. اولین گلوله در عملیات خیبر، جایی که هلیکوپترهای ایران روی جاده بودند اولین گلوله ی شیمیایی برخورد کرد و بوی اولین گلوله ی شیمیایی به مشام من رسید که ما خونده بودیم که چه بویی می دهد. بوی سیر می داد، سیر تازه.

هیچ وقت یادم نمی رود. من یک دونه از این توپوتاهای کالسکه دستم بود. تا این (گلوله شیمیایی) خورد برگشتم و ماسک شیمیایی دستم بود، گفتم: ای نفس، آقای جلالی ارزشش برای جبهه از تو بیشتره، این

را برو بده به این. من رفتم ماسکم و وسایل ایمنی که داشتم را دادم به سردار جلالی عزیز خودمان که آن موقع تیمسار جلالی می گفتیم. هیچ وقت یادم نمی رود ایشان توی آن خاک و توی آن پرواز هلیکوپترها و توی آن شرایط آنجا بود.

همان گلوله ی شیمیایی مبنا شده بود با یک توپی که ساخته بودند، توپ ۱۸۰ کیلومتر دوربرد و با بمب هایی که روی هواپیماهاشون می بندند علیه شهرهای ما استفاده کنند و دیگه حالا صدها و صدها کشته و شهید از ما نگیرند. این تبدیل بشه هزارو هزار شهید شیمیایی.

همان کاری که در حلبچه عراق کرده بود و برنامه اش این بود. حالا شما فرض بگیرید اگه موشکهای ما نبود و مقابله به مثل صورت نمی گرفت چه اتفاقی می افتاد؟

منبع : کتاب ذوالفقار ولایت، ناصرکاوه

منبع: به گزارش گروه دفاع و امنیت مشرق به نقل از فارس

ذوالفقار ولایت



شهید
حاج محمد طهر مقدم
پدر موشکی ایران

ناصر کاوه

کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

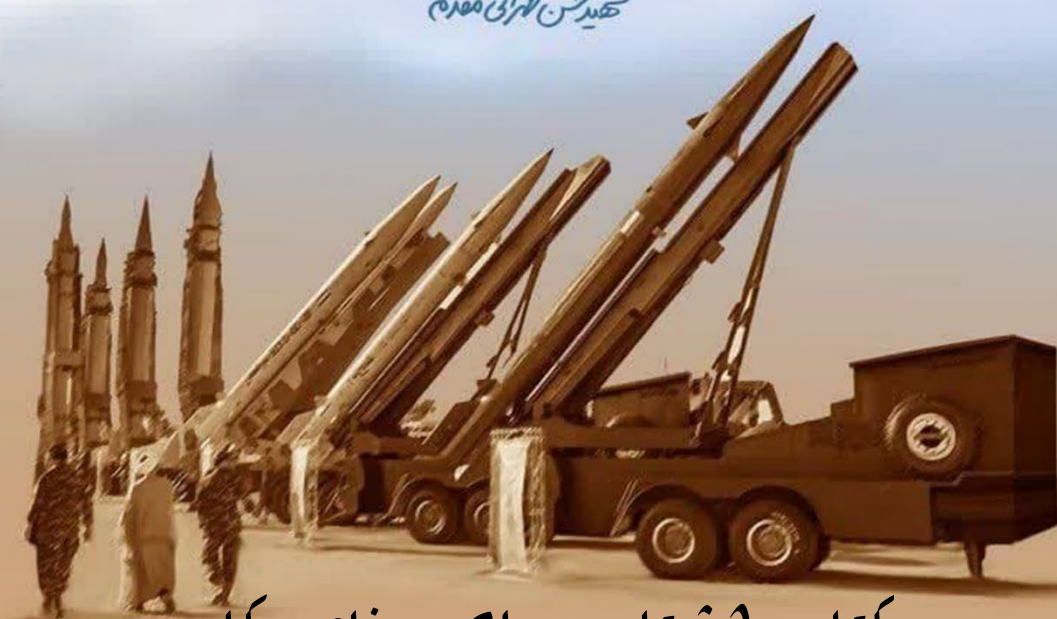
حاج حسن می گفت: رفته بودیم روسیه یک موشک فوق پیشرفته ای را از روس ها تحویل بگیریم. به افسر روسی گفتم فناوری ساخت این موشک را هم در اختیارمان بگذارید. خندید و گفت این تکنولوژی فقط در اختیار روسیه است شما ۵۰ سال بعد هم به آن نمیرسید. وقتی برگشتیم ایران هر چه در توان داشتیم گذاشتیم اما به در بسته خوردیم. دست به دامن امام رضا (ع) شدم.

سه روز در حرم برای پیدا کردن راهی متوسل حضرت شدم تا اینکه روز سوم در حرم طرحی در ذهنم جرقه زد، سریع آن را در دفتر نقاشی دخترم کشیدم. وقتی برگشتم عملیاتی اش کردیم شد موشکی بهتر از موشک های روسی. شهید «حسن تهرانی مقدم» و ۱۶ نفر از پاسداران که به همراه این شهید در ۲۱ آبان ماه سال ۱۳۹۰ بر اثر انفجار در زاغه مهمات در ملارد به شهادت رسیدند. شهید تهرانی مقدم به قدری از صهیونیست نفرت داشت که وصیت کرده بود روی سنگ قبرش بنویسند که آرزوی نابودی رژیم صهیونیستی را داشت. منبع : کتاب ذوالفقار ولایت، ناصرکاوه _ راوی: دکتر علیرضا زاکانی، شهردار تهران



فقط انسانی ضعیف به اندازه امکاناتشان کاری کنند

نخستین طرانی مقدم



کتاب هشتم به یک _ ناصر کاوه

حمایت نظامی کدام کشور به عراق از همه بیشتر بود؟

هنگامی که عراق در شهریور ۱۳۵۹ حمله به ایران را آغاز کرد، شرایط دو کشور با یکدیگر کاملاً متفاوت بود؛ با آغاز جنگ، ایران فقط حمایت چند کشور مانند سوریه و لیبی را در اختیار داشت ولی رژیم بعثی عراق با پشتیبانی‌های جهانی وارد جنگ با ایران شده بود. علاوه بر این کمک‌های نظامی، انواع کمک‌های اقتصادی نیز عراق را پوشش می‌داد.

پشتیبانی لجستیک

نیروهای مسلح عراق در درجهٔ اول مجهز به جنگ‌افزارهایی بود که یک دهه، پیش از آغاز جنگ از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خریداری کرده بود. در طول جنگ نیز، میلیاردها دلار تجهیزات پیشرفته از فرانسه، چین، مصر، آلمان و دیگر کشورها خرید.

منبع : [Timmerman, Kenneth R. The Death Lobby: How

[.the West Armed Iraq

سه تأمین‌کننده اصلی جنگ‌افزار در طول جنگ برای عراق

۱ - اتحاد جماهیر شوروی،

۲ - چین،

۳ - فرانسه بودند.

منبع: ["Sources used in compiling the database".]

Stockholm International Peace Research Institute.

[Archived from the original on 14 July 2007

ایالات متحده آمریکا با فروش بالگردهایی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار به نیروهای مسلح عراق کمک کرد. این تنها فروش تسلیحات نظامی ایالات متحده به عراق بود.

منبع [Statement by former NSC official Howard Teicher

[.to the U.S. District Court, Southern District of Florida

با توجه به یک کپی بدون سانسور از بیانیه ۱۱,۰۰۰ صفحه‌ای عراق به سازمان ملل متحد که به بیرون درز کرد، دانش و مواد لازم برای توسعه جنگ‌افزارهای غیرمتعارف، توسط ۱۵۰ شرکت خارجی در اختیار عراق قرار گرفته بود که این شرکت‌ها متعلق به کشورهایمانند آلمان غربی، ایالات متحده، فرانسه، چین بودند.[Paterson, Tony]

حامیان مالی اصلی عراق، کشورهای ثروتمند نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس و به‌ویژه عربستان سعودی (۳۰/۹ میلیارد دلار) کویت (۸/۲ میلیارد دلار) و امارات متحده عربی (۸ میلیارد دلار) بودند.

منبع : [Iraq debt: non-Paris Club creditors]





مجاهدان و شهادت



کتاب هشتاد و یک - ناصر کاوه

بندبازی شوروی در هشت سال دفاع مقدس!؟

۳۰ آگوست ۲۰۲۳ (نهم شهریورماه) مصادف است با اولین سالگرد مرگ میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی. اگرچه زندگی سیاسی و عملکرد او در دوره حساس جنگ سرد و فضای دو قطبی جامعه بین‌الملل تا سال‌ها بعد آثار خود را بر منطقه و کل جهان گذاشت و می‌توان از ابعاد مختلف به زندگی و کارنامه سیاسی او، چه در دوران قبل از رهبری، چه در دوران رهبری او در شوروی و چه در دوران پس از آن نگاه کرد، اما شاید برای ما ایرانی‌ها جذاب‌ترین بخش از زندگی و کارنامه سیاسی گورباچف به عملکردش به عنوان آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های پایانی جنگ ایران و عراق بازگردد.

اگر گئورگی مالنکوف را قلم بگیریم، تاریخ انقلاب اسلامی ایران با عملکرد چهار رهبر از هفت رهبر اتحاد جماهیر شوروی (به جز لنین، استالین و خروشچف) گره خورد. در این میان میخائیل گورباچف به عنوان آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی و چهره‌ای متفاوت از طیف سنتی حزب کمونیست شوروی زمانی در ۱۰ مارس ۱۹۸۵ قدرت را به دست گرفت که

جمهوری اسلامی ایران درگیر مهم‌ترین اتفاق خود یعنی جنگ تحمیلی بود. با وجود آنکه قبل از او، لئونید برژنف، یوری آندروپوف و کنستانتین چرنینکو در مقام رهبران اتحاد جماهیر شوروی راهبردی سیال و گاه متناقض را در قبال حمایت از بعث عراق پیش می‌بردند، گورباچف درست در سه سال پایانی جنگ تحمیلی به سمت حمایت بیشتر از صدام رفت. بنابراین در یک بررسی اجمالی می‌توان دریافت که عملکرد اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق همواره یکسان نبوده است و این کشور اگرچه به نظر می‌رسید دارای یک استراتژی مشخص و حساب‌شده در قبال جنگ است اما روش‌ها و تاکتیک‌هایش در برهه‌های مختلف متفاوت بود.

گورباچف همواره با سه بسته گلاسنوست یا همان گشایش، پرسترویکا یا دوباره‌سازی و نهایتاً اوسکورنیه یا شتاب‌دهنده توسعه اقتصادی شناخته می‌شود که چهره‌ای اصلاح‌طلب و رفرمیست از خود به یادگار گذاشت که البته در نهایت به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ورود جهان به نظم تک‌قطبی شد، اما نگاه منطع گورباچف برای ایرانی‌ها

در جنگ با عراق دیده نشد. بنابراین «شرق» در گفت‌وگو با نعمت‌الله ایزدی به بررسی دقیق‌تر نگاه اتحاد جماهیر شوروی با تمرکز بر دوره گورباچف در قبال جنگ تحمیلی پرداخته است.

این دیپلمات پیشین کشورمان که مدیر کل اروپای شرقی وزارت امور خارجه در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۹ و نیز سفیر جمهوری اسلامی ایران در اتحاد جماهیر شوروی و بعد از آن روسیه بین سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۳ بوده است، کتابی با عنوان «عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی» دارد که سعی بر آن است گپ و گفت با ایشان بر مبنای همین محتویات کتاب مذکور پیش رود.

هنگامی که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ / ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، رژیم بعث عراق تهاجم نظامی خود را علیه ایران آغاز کرد ابعاد این تهاجم جز در پاره موارد کلی برای کسی روشن نبود.

با این حال ادامه این تهاجم و استمرارش به مدت ۸ سال بسیاری از ابهامات و نارسایی‌ها را روشن کرد.

جناب ایزدی پیش از آنکه به مسئله نگاه و عملکرد میخائیل گورباچف در قبال جنگ تحمیلی ایران و عراق و حمایت‌های بی‌چون و چرای مسکو از رژیم بعث پردازیم، جا دارد روی نگاه کلی اتحاد جماهیر شوروی نسبت به سال‌های دفاع مقدس ورود کنیم. برای من این سؤال وجود دارد که اگرچه عراق و رژیم بعث در کنار کشورهای عربی مانند مصر در دوره جمال عبدالناصر همواره محلی برای نفوذ چپ‌ها بوده است و به همین دلیل بدیهی بود که شوروی هم جانب بعث عراق و صدام حسین را در هر مناقشه و تنش بگیرد اما به‌هرحال باید بپذیریم که انقلاب ایران هم درباره برخی مفاهیم یک خاستگاه و ماهیت چپ داشت.

پس چرا شوروی آن‌گونه که باید اصل بی‌طرفی اوایل جنگ هشت‌ساله بین ایران و رژیم بعث را تا پایان رعایت نکرد؟ چطور شد که سیاست اتحاد جماهیر شوروی در قبال جنگ ایران و عراق از موضع «بی‌طرفی» شروع شده بود اما به‌تدریج به سمت حمایت نظامی گسترده از عراق در مرحله نهایی جنگ حرکت کرد؟

اولا که من با این گفته شما موافق نیستم که خاستگاه و ماهیت انقلاب اسلامی ایران یک ماهیت چپ داشته یا دارد ...

اشتباه برداشت نکنید. منظور من خاستگاه چپ، گرایش به نحله‌های فکری سوسیالیستی، کمونیستی یا مارکسیستی نیست اما وقتی کلید واژه‌هایی حمایت از مستضعفین جهان، استکبارستیزی، مبارزه با آمریکا، کاپیتالیسم، امپریالیسم، لیبرالیسم و نظایر آن به مثابه راهبردهای انقلاب مطرح می‌شود، خود به خود انقلاب ایران، نقاط مماسی با تفکرات چپ پیدا می‌کند و اصطلاحاً خوانش انقلاب ایران به اشتراکاتی با تفکرات چپ سوسیالیستی می‌رسد، غیر از این است؟

خوب البته این نکته را هم باید در نظر گرفت که اتحاد جماهیر شوروی با توجه به اصل جهانشمولی که در جهت صدور انقلاب برای خود تعریف کرده بود، عملاً خود را معلم و موتور شکل‌گیری هرگونه انقلابی در هر جای دنیا می‌دانست و طبیعتاً ذهنیت انقلابیون هم تاحدی به این مسئله گرایش داشت که اگر به دنبال انقلاب هستید، باید الگوی خود را از اتحاد جماهیر شوروی بگیرید. چون، هم در خود شوروی

انقلاب صورت گرفته بود و هم شوروی به دنبال حمایت از هرگونه انقلابی در هر جای دنیا بود. هرچند که من معتقدم نمی‌توان انتساب همه انقلاب‌ها در سراسر دنیا را به شوروی نزدیک به واقعیت دانست و مشخصاً انقلاب اسلامی ایران هیچ خوانش مشترکی با تفکرات چپ اتحاد جماهیر شوروی نداشت؛ ولی باید اذعان کرد که شوروی همواره سعی کرده بود انقلاب‌هایی که در چین یا کوبا یا دیگر نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان را به خود منتسب کند. به همین دلیل بدیهی است که برخی تصور کنند انقلاب اسلامی ایران هم یک نوع الهام‌گیری یا الگوگیری از اتحاد جماهیر شوروی بوده است، به خصوص آنکه به قول شما در انقلاب ایران، شعارها و راهبردهایی مشخصاً در قبال مبارزه با آمریکا، برابری و آزادی زده شد.

پس چرا شوروی نزدیکی خاصی با عراق به‌خصوص بعد از کودتای عبدالکریم قاسم داشت که حتی در دوره عبدالرحمن و عبدالسلام عارف و نهایتاً در دوره بعث و صدام حسین ادامه پیدا کرد، کما اینکه حمایت شوروی از بغداد تا پایان جنگ تحمیلی تداوم یافت؟

ببینید در آن زمان برخی از کشورهای عربی منطقه مانند لیبی، یمن جنوبی، فلسطین و سازمان آزادیبخش فلسطین، سوریه، مصر در دوره جمال عبدالناصر و همچنین عراق با کودتای عبدالکریم قاسم گرایش‌های چپ داشتند. فراموش نکنیم عراق در زمان عبدالکریم قاسم اعلام کرد که می‌خواهد از پیمان سنتو خارج شود اما همزمان در آن‌سو، ایران در دوره پهلوی جدی‌ترین هم‌پیمان آمریکا در منطقه بود. خب بدیهی است با این گرایش‌ها شوروی هم حمایت خود را از این کشورها داشته باشد. حتی بعد از کودتای علیه عبدالکریم قاسم و روی کار آمدن رژیم بعث که گرایش‌های چپ بیشتر شد، اتحاد جماهیر شوروی از صدام حسین استقبال بیشتری کردند تا جایی که اوایل دهه ۷۰ یک قرارداد جامع و کاملی را با عراق امضا کردند که ...

پیمان دوستی و همکاری ۱۵ساله عراق و شوروی که در آوریل ۱۹۷۲ به امضا رسید ...

بله. در این قرارداد و توافق، شوروی یک بسته حمایت کامل و جامعی از حوزه تسلیحاتی و نظامی گرفته تا حوزه سیاسی، اقتصادی و

دیپلماتیک از عراق برای خود تعریف کرد. به همین دلیل با آغاز جنگ ایران و عراق بدیهی بود که شوروی هم حمایت تسلیحاتی خود را از بعثی‌ها داشته باشد.

نکات شما کاملا درست و بدیهی بود اما هنوز من را به این قناعت نرسانده که چرا اتحاد جماهیر شوروی در جنگ تحمیلی باید جانب بعث و صدام را می‌گرفت؟

چرا؟!

چون ایران دوره انقلاب صدرصد با ایران دوره پهلوی تغییر پیدا کرد. مشخصا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و ماجرای تسخیر سفارت آمریکا و شکل‌گیری آن بحران عظیم برای واشنگتن و کاخ سفید، عملا جمهوری اسلامی ایران پاس گل سیاسی، امنیتی و دیپلماتیک خود را به شوروی داده بود و اصطلاحا خود را به روس‌ها ثابت کرده بود. پس منطقا اگر همان فضا ادامه پیدا می‌کرد قطعا اتحاد جماهیر شوروی هم باید عملکرد بی‌طرفانه‌تری را بین ایران و عراق در هشت سال جنگ تحمیلی پی

می‌گرفت اما به نظر می‌رسد چند اتفاق مهم در داخل ایران باعث شد که بی‌طرفی شوروی جای خود را به سمت طرفداری از بعث عراق صدام حسین بدهد. به نظر من مشخصاً چهار اتفاق جدی بر کنار گذاشته شدن بی‌طرفی توسط شوروی تأثیر جدی داشت که در کتاب شما (عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی) به سه اتفاق به صورت مستقیم و غیرمستقیم اشاره شده است که من در گفت‌وگو با شما اتفاقاً روی همان کتابتان جلو خواهم رفت. نخستین عامل نگاه تهران به تجاوز نظامی شوروی به افغانستان بود.

دومین مسئله، نگرانی شوروی در قبال تغییر روند و معادلات جنگ ایران و عراق از سوم خرداد ۱۳۶۱ و فتح خرمشهر در سایه عملیات بیت‌المقدس بود. سومین اتفاق، دستگیری نورالدین کیانوری و دیگر سران حزب توده در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ بود که اتفاقاً در کتاب شما به صورت مشخص به آن پرداخته شده است که با هم در مورد آن بحث خواهیم کرد و از همه مهم‌تر افشای مذاکرات مک فارلین است که در کتاب شما به آن پرداختی، پراکنده نشده است؛ ولی تک‌تک آنها را با شما بررسی

خواهم کرد. اگر مشخصا روی نگاه تهران به تجاوز شوروی به افغانستان نگاه کنیم، آیا این نکته پارامتر مؤثری در طرفداری روس‌ها از صدام در جنگ بود؟

به نکته مهمی اشاره کردید. اتفاقا در سایه همین سؤال جا دارد که بیشتر به دوره گورباچف بپردازم.

چطور؟

ببینید زمانی که گورباچف روی کار آمد و شعار تنش‌زدایی با جهان را مطرح کرد، طبیعتا اتحاد جماهیر شوروی باید روی نقاطی که مناقشه جدی در آن وجود داشت، تمرکز می‌کرد که به نظر من یکی افغانستان بود و دیگری ایران. چون در آن زمان هم شوروی، تجاوز خود را به افغانستان داشت و هم در جنگ ایران و عراق جانب صدام‌حسین و بعث را گرفته بود و باز هم به اعتقاد من، گورباچف باید در خصوص این دو مسئله به یک تفاهم با غرب و به‌خصوص آمریکا می‌رسید و کار را تمام می‌کردند تا به اهداف خود برسد. پس در حقیقت این شرایط

بود که به گورباچف تحمیل کرد چه سیاستی در قبال جنگ تحمیلی داشته باشد. یک سیاست منعطف و هوشمند.

اجازه دهید این بخش از گفته شما را نپذیرم.

چون اگر بخواهیم به طور مشخص روی نگاه میخائیل گورباچف به ایران تمرکز کنیم، در کل در زمان آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، شدت دخالت و نفوذ روس‌ها در جنگ تحمیلی به مراتب بیشتر از اروپایی‌ها و ایالات متحده بود. گورباچف در دو سال پایانی جنگ ایران و عراق، حتی بیش از کنستانتین چرنینکو سعی در دخالت در این جنگ، آن هم به نفع صدام‌حسین و رژیم بعث عراق داشت؟

ضمن آنکه شوروی در دوران پس از مرگ برژنف تا روی کار آمدن گورباچف یعنی از آبان سال ۶۱ تا آبان سال ۶۴ به دلایل گوناگون سیاست بی‌طرفی ابتدای جنگ را کنار گذاشت و از ایران دور شد و به طور جدی‌تر از بغداد حمایت کرد؟

اتفاقا من برخلاف شما معتقدم که میخایل گورباچف تمرکز جدی روی جنگ ایران و عراق نداشت و حمایت‌های گسترده دو سال پایانی جنگ با هدف تلاش برای پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ بود.

اینکه جمع نقیضین شد! حمایت‌های گسترده دو سال پایانی جنگ توسط گورباچف از صدام با هدف تلاش برای پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ و خاتمه‌دادن به جنگ؟

تناقضی نیست. به یاد داشته باشیم زمانی که گورباچف روی کار آمد سیاست و راهبرد خود را روی تنش‌زدایی با جهان قرار داد، پس مطمئن باشید اگر از کسانی همان طیف‌های سنتی حزب کمونیست شوروی روی کار می‌آمدند و کسی غیر از میخایل گورباچف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی می‌شد، جنگ ایران و عراق شکل دیگری به خود می‌گرفت...

منظورتان از شکل دیگر چیست؟ آیا به باور شما اگر کسی غیر از گورباچف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی می‌شد و قدرت را به دست می‌گرفت، بر شدت و وسعت جنگ ایران و عراق افزوده می‌شد؟

منظور مشخص من شدت و وسعت جنگ نیست؛ اما احتمال داشت اگر کسی غیر از گورباچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی می‌شد، جنگ ایران و عراق طولانی‌تر می‌شد؛ در صورتی‌که باید این را در نظر بگیریم که گورباچف تلاش جدی برای پایان‌دادن به جنگ ایران و عراق و پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ داشت.

خوب باید به این نکته اذعان کرد که به هر حال دو طرف این جنگ یعنی ایران و عراق برای اتحاد جماهیر شوروی یک امنیت را ایجاد کرده بودند و شوروی نگرانی بابت طولانی‌تر شدن جنگ نداشت. از طرف دیگر با توجه به فرسایشی‌شدن جنگ ایران و عراق، روس‌ها به این اطمینان رسیده بودند که نه تهران می‌تواند ساختار سیاسی عراق را عوض کند و نه بغداد و صدام حسین می‌تواند حکومت جمهوری اسلامی ایران را ساقط کرده و ماهیت آن را تغییر دهد.

به هر حال ساختاری که در تهران روی کار آمده بود، ساختاری بود که حکومت پهلوی را که گرایش جدی به غرب و به‌ویژه آمریکایی‌ها داشت، کنار زده بود؛ بنابراین هر دو سر این جنگ، یعنی ایران و عراق

یک نوع حوزه نفوذ برای شوروی بودند. پس شوروی به دنبال طولانی‌ترشدن جنگ ایران و عراق بود که بخواهد طرفین را در مسیر و ریل مدنظر خود قرار دهد، نه اینکه اتحاد جماهیر شوروی بخواهد چنان حمایت تسلیحاتی از صدام بکند که بتواند جمهوری اسلامی ایران را نابود کند.

همان‌گونه که در کتاب خودم هم عنوان کردم، به نظر من استراتژی شوروی در جنگ تحمیلی، تلاشی متوازن بین دو کشور برای طولانی‌ترشدن و فرسایشی‌کردن جنگ تحمیلی بود که بخواهد تهران و بغداد را در مسیر خود مدیریت کند؛ یعنی به نحوی عمل کنند که هم عراق و هم ایران به شوروی وابسته‌تر شوند. در همین برهه است که با روی کار آمدن گورباچف از نیمه دوم جنگ ایران و عراق، روس‌ها به دنبال سیاست جدیدی برای پایان جنگ بودند.

بله با بخشی از گفته شما موافقم که گورباچف همواره با سه بسته گلاسنوست یا همان گشایش، پرسترویکا یا دوباره‌سازی و نهایتاً اوسکورنیه یا شتاب‌دهنده توسعه اقتصادی شناخته می‌شود و قدری

متفاوت از طیف سنتی حزب نگاه و عمل می‌کرد؛ ولی نقطه تضاد من با شما اینجاست که چرا سیاست خارجی شوروی در دوره او این پوست‌اندازی را مشخصاً در قبال جنگ ایران و عراق نداشت؟ بله، در دوره گورباچف، او یار غار ریگان شد؛ اما نتیجه آن بر جنگ تحمیلی چه بود که... .

اولاً که من ارزیابی شما را درست نمی‌دانم... .

جناب ایزدی فراموش نکنیم سفر دوازده روزه ۱۶ نوامبر ۱۹۸۵ صدام حسین به مسکو در دوره گورباچف انجام شد که اتفاقاً در کتاب شما هم یک سرفصل تحلیل جدا دارد؛ اما صدام با آن سفر خود پنج هدف را محقق کرد؛ نخست، درخواست عراق برای دریافت سلاح‌های پیشرفته‌تر از شوروی یا دست‌کم افزایش حجم سلاح‌های ارسالی. دوم، جلب موافقت برای به‌کارگیری سلاح‌هایی که عراق قبلاً از شوروی دریافت کرده بود؛ ولی هنوز به کار نبرده بود. سوم، درخواست مجوز شوروی درباره حملات سنگین به مراکز اقتصادی، حیاتی و مناطق مسکونی ایران که قبل‌تر مسکو مخالف این‌گونه حملات بود. چهارم، کسب

حمایت سیاسی و دیپلماتیک شوروی درباره حمایت از رژیم عراق در راستای تخفیف فشار روانی در مجامع جهانی و پنجم، عکس‌العمل در برابر بی‌مهری کشورهای عربی به‌ویژه عربستان در قبال عراق.

نکات‌تان برای سفر صدام به مسکو درست است؛ ولی هیچ تناقضی وجود ندارد. شما به مسئله مراودات گورباچف و ریگان یا سفر صدام حسین به مسکو در دوره گورباچف اشاره کردید که به نظر من منافاتی با نگاه گورباچف برای پایان‌دادن جنگ ایران و عراق ندارد. ببینید، ما باید این را در نظر بگیریم که وقتی گورباچف به دنبال تنش‌زدایی با جهان است، طبیعتاً در گام اول باید این بحران را تشدید کند تا بتواند از طرف مقابل امتیازات مدنظر خود را بگیرد....

پس خودتان هم اعتراف دارید که گورباچف سعی کرد جنگ ایران و عراق را با تقویت حمایت از صدام تشدید کند که برگ برنده و اهرم فشاری در مقابل ریگان داشته باشد... اجازه بدهید حرف من تمام بشود، اگر نکته‌ای بدون پاسخ ماند، آن وقت سؤالات خود را بپرسید...

بفرمایید.

ببینید، وقتی ایالات متحده آمریکا از شوروی می‌خواهد که مثلاً یکی از بحران‌ها درباره جنگ ایران و عراق را تمام کند، طبیعتاً باید شوروی هم میزان حمایت و نفوذ خود را از بعضی‌ها بیشتر کند تا بتواند روی صدام اثرگذاری لازم را داشته باشد.

ضمن اینکه افزایش این حمایت‌ها از بعث باعث می‌شود که دست شوروی و گورباچف در مذاکره با طرف آمریکایی بیشتر باز باشد؛ پس سفر صدام حسین در سال ۱۹۸۵ به مسکو و توافقات انجام‌شده در این راستا قابل تحلیل و ارزیابی است. صدا البته این را هم باید در نظر گرفت که وقتی شوروی به دنبال این اهرم فشار و برگ برنده در سایه حمایت از صدام است، طبیعتاً آمریکا هم رفتار مشابهی را در دستور کار خود قرار خواهد داد و دو طرف آمریکا و شوروی روی یک موضوع خاص دست به بازی سیاسی و دیپلماتیک خود می‌زنند و دقیقاً اینجاست که توجه هم‌زمان مسکو و واشنگتن روی بحران جنگ ایران و عراق متمرکز می‌شود. به همین دلیل است که در همین برهه زمانی، یعنی سه سال

پایانی جنگ، روابط عراق و بعثی‌ها با ایالات متحده آمریکا هم بهبود پیدا می‌کند و هم‌زمان روابط بغداد با کشورهای اروپایی و به‌ویژه فرانسه و آلمان هم تقویت می‌شود.

پس تناقضی بین نزدیکی گورباچف و ریگان و سفر صدام به مسکو با نگاه گورباچف برای پایان جنگ وجود ندارد؛ چون شوروی و آمریکا با نگاه به منافع ملی خود سعی کردند که بحران جنگ ایران و عراق را به اوج بکشانند که هرکدام روی میز مذاکره، اهرم‌های فشار خود را داشته باشند. اضافه کنید که زمانی که میخائیل گورباچف روی کار آمد، هنوز دیدگاه‌های طیف سنتی حزب کمونیست در داخل شوروی بر تداوم جنگ ایران و عراق اثرگذار بود.

فراموش نکنیم که گرومیکو به‌عنوان معمار روابط سنتی شوروی در دوره جنگ سرد هنوز زنده بود و گورباچف به‌سادگی توان اعمال قدرت نداشت؛ پس به یک بازه زمانی نیاز بود تا گورباچف بتواند نگاه منعطف و معتدل خود را در قبال جنگ ایران و عراق برای پایان‌دادن به آن اعمال کند.

یعنی آندری گرومیکو که ۲۸ سال سکندار سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود، می‌توانست روی نگاه گورباچف در مقام رهبر اتحاد جماهیر شوروی اثرگذار باشد؟

صد البته.

شما نفوذ و قدرت طیف سنتی حزب را دست‌کم نگیرید. مضافاً گرومیکو سه دهه وزیر امور خارجه شوروی در مقطع حساس جنگ سرد بود. من در همان کتاب خودم عنوان کرده‌ام اختلاف‌نظر درباره جنگ ایران و عراق و نحوه برخورد شوروی با هریک از این دو کشور درگیر جنگ بین دو جناح در حزب کمونیست شوروی در دوره گورباچف داغ بود. جناح طرفدار گورباچف معتقد به حمایت از عراق تا حد حفظ و نگهداری آن و زمینه‌سازی برای برقراری روابط استراتژیک با ایران به‌عنوان یک همسایه قدرتمند بود؛ درحالی‌که جناح تحت رهبری گرومیکو معتقد به حمایت همه‌جانبه سیاسی و نظامی از صدام بود.

به تحلیل عوامل و پارامترهای تغییر نگاه شوروی از سیاست بی‌طرفی در جنگ ایران و عراق به سمت حمایت تام و تمام از صدام‌حسین و رژیم بعث بازگردیم. یکی از عواملی که بررسی‌اش نیمه‌تمام ماند، نگاه جمهوری اسلامی ایران به تجاوز شوروی به افغانستان و حمایت تهران از مجاهدین افغان علیه شوروی بود.

سؤال من به‌طور مشخص اینجاست که آیا واقعا ایران در کل به‌عنوان یک ساختار سیاسی و ایدئولوژیک قائل به حمایت از مجاهدین افغان در برابر کمونیسم شوروی بود یا نه، این وسط تک‌روی‌ها و افراط‌گری‌های کسانی مانند سیدمهدی هاشمی در قالب تشکیل «نهضت‌های آزادی‌بخش» در بدنه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این فضا را شکل داد؟

ما اینجا نمی‌توانیم واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه و نگاه جمهوری اسلامی ایران به تجاوز شوروی به افغانستان را به مسئله جنگ ایران و عراق ارتباط دهیم؛ چون تجاوز شوروی به افغانستان سال ۵۸ شمسی رخ داد و جنگ ایران و عراق، سال ۵۹ واقع شد... .

بله، نکته شما درست است؛ اما این پروسه‌ای بود که در طول دوره جنگ تحمیلی هم ادامه پیدا کرد. به‌هرحال نوع نگاه تهران برای حمایت از مجاهدین افغانستانی روی تغییر نگاه شوروی برای حمایت از صدام حسین اثر خود را داشت که

بله، نکته شما درست است؛ اما در پاسخ به سؤال قبلی‌تان شما نباید سیدمهدی هاشمی سال ۵۸ و ۵۹ را با سیدمهدی هاشمی سال ۶۵ و ۶۶ یکی کنید. در زمان تجاوز شوروی به افغانستان، سیدمهدی هاشمی مسئول واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که یک تشکیلات جاافتاده و رسمی در بدنه سپاه با هدف صدور انقلاب در دیگر کشورها بود؛ پس اینجا تک‌روی یا افراط‌گرایی فردی به نام مهدی هاشمی در واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه مطرح نیست که برخی افراد سعی می‌کنند این واحد را به مهدی هاشمی یا بیت آیت‌الله منتظری منتسب کنند. این یک واحد رسمی در بدنه سپاه برای صدور انقلاب بود که همه چهره‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران هم روی آن توافق نظر داشتند؛ چون بنای جمهوری اسلامی ایران براساس

قانون اساسی و همچنین طبق شعارهایی که داده بود، حمایت از مستضعفین و همچنین نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر دنیا بود؛ بنابراین این تصور غلط است که افراط‌گری سیدمهدی هاشمی در واحد نهضت‌های آزادی‌بخش یا حمایت‌های او ذیل سپاه از مجاهدین افغان علیه شوروی باعث شد که روس‌ها از سیاست بی‌طرفی در اوایل جنگ تحمیلی به سمت حمایت از بعثی‌ها بروند.

من به دنبال تطهیر سیدمهدی هاشمی یا شخص خاصی از بیت آیت‌الله منتظری نیستم؛ اما باید مسئله را درست دید و تکرار می‌کنم واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه چیزی نبود که از سوی سیدمهدی هاشمی جلو رفته باشد؛ بلکه یک واحد جاافتاده و رسمی در بدنه سپاه بود که

پس چرا در اردیبهشت سال ۶۱ با اصلاح اساسنامه سپاه، واحد نهضت‌های آزادی‌بخش منحل شد. ضمن آنکه براساس گفته‌های محسن رفیق‌دوست، تشکیلات نهضت‌های آزادی‌بخش از سوی حجت‌الاسلام محمد منتظری و بیرون از ساختار سپاه به وجود آمد که

بعد این تشکیلات به داخل سپاه منتقل شد و مهدی هاشمی مسئول آن شد.

تغییر اساسنامه سپاه و حذف واحد نهضت‌های آزادی‌بخش اصلاً به واسطه تعریف جدیدی بود که به دلیل وقوع جنگ به سپاه تحمیل شد؛ چون ما در یک شرایط جنگی قرار داشتیم و باید تعریف جدیدی از نهضت‌های آزادی‌بخش، حمایت از مستضعفین جهان، صدور انقلاب و... پیدا می‌کردیم که با شرایط جنگی ایران هماهنگی بیشتری داشته باشد. من گفتم زمانی مسئله حمایت واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه از مجاهدین افغان علیه شوروی مطرح شد که هنوز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران روی نداده بود.

این مسئله در سال ۵۸ شمسی یا اوایل سال ۵۹ و خلاصه قبل از جنگ بود؛ پس به هیچ وجه نمی‌توان مسئله را معطوف به فردی مانند سید مهدی هاشمی، محمد منتظری یا هر فرد دیگری کرد. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بر اساس شعارها و قانون اساسی خود به دنبال صدور انقلاب و حمایت از مستضعفین و مسلمانان جهان بود؛

چه در فلسطین، چه در افغانستان و چه در هر کشور دیگری. مسئله اینجا بود که در ادامه تعریف مفهوم نهضت‌های آزادی‌بخش با تناقضاتی همراه شد؛ چون برای مثال وقتی یک گروه مسلح در لیبی، سوریه یا یمن جنوبی علیه دولت وقت دست به قیام مسلحانه می‌زند، آیا از نگاه جمهوری اسلامی ایران نهضت آزادی‌بخش تلقی می‌شدند؟ خیر، چون بر مبنای خوانش جمهوری اسلامی ایران در ۵۸ شمسی یا اوایل سال ۵۹، اینها گروه‌های مسلح وابستگان امپریالیسم و آمریکا بودند که سعی داشتند برای دولت‌های مترقی آن زمان آشوب ایجاد کنند. اینجا بود که واقعا هم برای جمهوری اسلامی ایران و همچنین اعضای سپاه درباره نهضت‌های آزادی‌بخش درباره تعریف نهضت‌های آزادی‌بخش و نحوه عملکرد و حمایت سپاه از نهضت‌های آزادی‌بخش در کشورهای مختلف تضادها و تناقضات زیادی شکل گرفت. در نتیجه ذیل اصلاح اساسنامه سال ۶۱ سپاه، کلا واحد نهضت‌های آزادی‌بخش حذف شد که این تناقضات شکل نگیرد و به موازاتش سعی شد که در واحدهای کلی‌تر، موضوع مبارزه با امپریالیسم آمریکا و نظایر آن تعریف شود.

پارامتر دوم که به نظر می‌رسد تأثیر جدی و ابعاد گسترده‌ای بر حوزه میدانی، سیاسی و دیپلماتیک سال‌های بعدی جنگ دارد، سوم خردادماه ۱۳۶۱ با فتح خرمشهر و پیروزی عملیات بیت‌المقدس رقم می‌خورد. چون آن‌گونه که در کتاب خودتان هم اشاره کرده‌اید، به نظر می‌رسد بعد از این عملیات و با عملیات رمضان و ورود ایران به خاک عراق این نگرانی در شوروی به وجود آمد که مبدا معادلات جنگ به سمت جمهوری اسلامی ایران و علیه یکی از حوزه‌های نفوذ جدی خود در منطقه خاورمیانه یعنی عراق ادامه پیدا کند و به همین دلیل سیاست بی‌طرفی شوروی تا قبل از خرداد سال ۶۱، عملاً به سمت حمایت از بعث عراق تغییر جهت می‌دهد که حتی در دوره گورباچف هم ادامه یافت. شما تا چه اندازه این پارامتر را مؤثر می‌دانید؟

همان‌گونه که به‌درستی اشاره کردید اتحاد جماهیر شوروی تا قبل از سال ۶۱، فتح خرمشهر و بازگشت دو طرف به مرزهای بین‌المللی و قبل از آنکه ایران اعلام کند که قصد ورود به خاک عراق را دارد، در جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود. خصوصاً آنکه شوروی وقتی دید که ایران

توانسته با فتح خرمشهر دوباره به مرزهای بین‌المللی دو کشور برسد
نفس راحتی کشید که اکنون جنگ در خود مرزهای بین‌المللی ادامه
پیدا خواهد کرد و در یک حالت جنگ فرسایشی خواهد شد، بدون
آنکه ایران و عراق بتوانند ظرفیت لازم برای سرنگونی ساختار سیاسی
و حکومت در بغداد و تهران را داشته باشند.

گفتم و دوباره هم تکرار می‌کنم که شوروی این راهبرد را داشت که چون
دو کشور می‌توانند حوزه نفوذ روس‌ها باشند، جنگ را به‌صورت
فرسایشی ادامه دهند تا منافع خود را محقق کند که تهران و بغداد
بیش از پیش به شوروی وابسته شوند.

پس تا زمانی که عراق از خرمشهر عقب‌نشینی می‌کند و روی مرزهای
خود باز می‌گردد، روس‌ها هم یک سناریوی ایدئال را برای خود ترسیم
کرده بودند و بی‌طرفی اعلامی خود را هم عملی کردند. ولی وقتی
معادلات با ورود ایران به خاک عراق برای شوروی به هم خورد، آنها
(شوروی) هم مجبور شدند سیاست بی‌طرفی خود در جنگ ایران و

عراق را کنار بگذارند که تا پایان جنگ و صدور قطعنامه در دوره گورباچف هم این سیاست ادامه پیدا کرد.

واقعا تغییر معادلات بعد از عملیات بیتالمقدس و فتح خرمشهر و ورود ایران به عراق در عملیات رمضان که اتفاقا ناموفق هم بود، این میزان نگرانی در شوروی ایجاد کرد؟

ببینید مسئله اینجا بود که بعد از عملیات بیتالمقدس و فتح خرمشهر و بازگشت طرفین به مرزهای بین‌المللی، ایران به دنبال گروگان‌گرفتن سرزمین‌های عراق برای پایان‌دادن به جنگ بود، اما در ادامه شعارهای تندتری در قالب نابودی صدام‌حسین و ادامه جنگ تا فتح بصره، تصرف بغداد و رسیدن به قدس از راه کربلا مطرح شد که نگرانی شوروی را دوچندان کرد و عملا سیاست بی‌طرفی روس‌ها دیگر به محاق رفت.

اما همه اینها شعار جنگ بود، نه راهبرد که شوروی بخواهد روی آن سیاست بی‌طرفی خود را تغییر دهد؟

من و شما الان بعد از چهار دهه می‌توانیم این حرف‌ها را بگوییم ولی در تحلیل باید در ظرف زمانی و مکانی اتفاقات را هم در نظر گرفت. به زعم شما اینها شعار بود اما این جملات چیزی نبودند که شوروی بخواهد روی آن ریسک کند و تصور کند که همه آنها شعار است. تصور روس‌ها این بود که شاید یک درصد این شعارها از سوی ایران عملیاتی شوند و بغداد سقوط کند و واقعا هم همه اینها شعار نبودند. فقط مسئله توان نظامی مطرح بود وگرنه انگیزه لازم برای سقوط صدام و فتح بغداد در سر برخی مقامات و مردم ایران در آن زمان بود.

از همه مهم‌تر این بود که واقعا جریان‌های اپوزیسیون در داخل عراق هم توان لازم سیاسی برای گرایش به شوروی نداشتند. مهم‌ترین جریان حزب کمونیست عراق بود که اعضایش توسط صدام حسین دستگیر شده و حزب نابود شده بود. دیگر جریان‌هایی که خاستگاه چپ داشتند هم انگیزه‌ای برای همراهی با شوروی نداشتند. مضافا جریان‌های مذهبی مخالف صدام هم از حمایت ایران برخوردار بودند. بنابراین واقعا شوروی چاره‌ای جز کنارگذاشتن سیاست بی‌طرفی در جنگ

تحمیلی و اعلام حمایت از صدام نداشت. البته این از نگاه من و شما قابل دفاع نیست ولی از منظر منافع شوروی کاملاً قابل تأیید است. پس بعد از ورود ایران به خاک عراق بود که شوروی به دلیل نگرانی برای از دست دادن یکی از متحدین راهبردی خود در منطقه خاورمیانه و نابودی حوزه نفوذش به دنبال حمایت از صدام بود که تا پایان جنگ هم ادامه یافت.

به ترتیب زمانی اگر جلو برویم، عامل سومی که باعث تغییر نگاه شوروی از سیاست بی طرفی در جنگ ایران و عراق به سمت حمایت از بعثی ها شد، در بهمن ۶۱ و با دستگیری نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده به همراه عده ای از سران و اعضای این حزب به اتهام جاسوسی برای شوروی صورت گرفت. تأثیر این اتفاق را تا چه حد جدی می دانید، چون شما هم در کتابتان با یک سرفصل جدا به آن پرداختید؟

من در کتاب به این مسئله پرداخته ام اما مفصل تر و عمیق ترش در گفت و گو با شما و «شرق» این است که به نظر من بعد از دستگیری سران حزب توده، شوروی واقعاً تلاشی نکرد که به صورت دیپلماتیک یا

حتی با تبلیغات رسانه‌ای، خود را درگیر این موضوع کند. یعنی بعد از دستگیری سران حزب توده، شوروی سفیر را فرانخواند یا وزیر امور خارجه ایران را با مواضع تند خطاب نکرد یا به دنبال پاسخ‌گویی تهران نبود. البته این به معنای آن نبود که شوروی از دستگیری اعضای حزب توده راضی باشد اما سعی نکرد آن را به یک چالش سیاسی بدل کند.

جناب ایزدی فراموش نکنیم که اردیبهشت ۱۳۶۲، جمهوری اسلامی ایران بعد از دستگیری سران حزب توده، ۱۸ نفر از دیپلمات‌های سفارت شوروی در تهران را هم به اتهام جاسوسی تحت عنوان عناصر نامطلوب از کشور اخراج کرد که یقیناً وضعیت را پیچیده‌تر کرد و قطعاً باعث شد که شوروی در جنگ تحمیلی بیشتر به سمت صدام گرایش پیدا کند؟

اولاً این ما بودیم که در سال ۱۳۶۲ حدود ۱۸ نفر از دیپلمات‌های سفارت شوروی را از ایران اخراج کردیم و در مقام پاسخ، شوروی تنها سه دیپلمات ما را اخراج کرد. البته که آن زمان ما در سفارتخانه خود در مسکو دیپلمات زیادی هم نداشتیم. پس به نظر من واقعا شوروی‌ها مشخصاً در قبال دستگیری اعضای حزب توده خیلی تند برخورد نکردند.

حتی بعد از اخراج دیپلمات‌های خود هم جنجال و بحرانی ایجاد نکردند. در صورتی که روس‌ها می‌توانستند بحران ایجاد کنند.

خب اگر گفته شما را بپذیریم به چه دلیل شوروی واقعا دست به عصا راه رفت؟

دلیل اول آن است که شوروی هیچ‌وقت تمایل نداشت خود را محدود به حزب توده بکند.

چرا؟

چون اگر این کار را می‌کردند، سطح خود را به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی آن‌قدر تنزل می‌دادند که تنها حامی جدی یک حزب در ایران تلقی می‌شد و مسکو نمی‌خواست این تصور در جهان و در فضای جنگ دو قطبی و فضای جنگ سرد به وجود آید حالا که حزب توده از بین رفته است، شوروی دیگر در ایران خلع سلاح شده است. ضمن اینکه دستگیری سران و برخی چهره‌های سالخورده حزب توده به معنای از بین رفتن نفوذ و قدرت شوروی نبود. چون به عقیده من شوروی‌ها

به جز حزب توده با دیگر احزاب و چهره‌های همسو با خود یک شبکه‌سازی گسترده را در سال‌های گذشته قبل از انقلاب در ایران برای خود شکل داده بودند و اتفاقاً نورالدین کیانوری و دیگر اعضای کادر رهبری حزب توده تنها نوک کوه یخ نفوذ شوروی در ایران بود که بقیه آن زیر آب بود. به همین دلیل شوروی نگرانی بابت قطع نفوذ خود در ایران نداشت و اتفاقاً احساس می‌کرد که اگر روی دستگیری سران حزب توده جنجال رسانه‌ای و دیپلماتیک ایجاد کند، شاید دیگر کادرها، احزاب و کل شبکه‌سازی‌های شوروی در ایران هم برملا و افشا شود.

نکات مهمی را در ارزیابی خود مطرح کردید که یک سؤال کلیدی را در ذهن من شکل داد. وقتی جمهوری اسلامی ایران در ۱۳ آبان ۵۸ و ماجرای تسخیر سفارت آمریکا با یک سر جهان دوقطبی و جنگ سرد یعنی آمریکا و امپریالیسم و لیبرالیسم و کاپیتالیسم و دیگر کلیدواژه‌های آن سال‌ها شاخ به شاخ شده است، چه نیازی بود که در بهمن ماه سال ۶۱ هم با شوروی و سوسیالیسم و کمونیسم و مارکسیسم سرشاخ شود و سران حزب توده و نورالدین کیانوری دستگیر شوند.

چون منطقاً وقتی آمریکا را از دست داده‌ایم، حداقل باید در فضای دوقطبی و جنگ سرد یک سر را حفظ کنیم. در صورتی که عملاً هر دو سر را از دست دادیم و به قول شما در ادامه با روی کار آمدن گورباچف و نزدیکی وی با ریگان، شرایط به سمتی رفت که ایران عملاً در نیمه دوم جنگ تحمیلی با مشکلات زیادی مواجه شد؟

من پاسخ شما را به یکی از فرازهای مهم خاطرات هاشمی‌رفسنجانی ارجاع می‌دهم که صراحتاً عنوان داشت، اصلاً قرار نبود سران حزب توده در بهمن ماه سال ۶۱ دستگیر شوند، اما به دلایلی این اتفاق صورت گرفت.

واقعاً طبق همان خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، اگر سران حزب توده در بهمن ماه سال ۶۱ دستگیر نمی‌شدند، امکان فرار آنها از کشور وجود داشت، چون در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۲ هم جمع بزرگی از اعضای اصلی و کادرهای حزبی و اعضای سازمان‌های مخفی و نظامی این حزب در تهران و شهرستان‌ها دستگیر شدند؟



این چیزی است که آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید، وگرنه به قول ایشان اصلاً قرار نبوده است که نورالدین کیانوری و سایر کادر رهبری حزب توده دستگیر شوند.

این بخش از ادعای هاشمی رفسنجانی هنوز برای من قابل درک و توجیه نیست، ارزیابی خودتان چیست؟ واقعاً چه دلیلی برای دستگیری اعضای حزب توده در مقطع سال ۶۱ وجود داشت. ضمن اینکه فراموش نکنیم حزب توده مجموعه‌ای از خیانت‌ها و خدمات‌ها به جمهوری اسلامی ایران کرده بود. برای مثال در پرونده کودتای نقاب یا نوژه که

محسن رضایی، هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر معتقدند در افشای آن نقش داشتند برخی اسناد هم نشان می‌دهد که اعضای حزب توده این کودتا را افشا کردند. هرچند که اکنون روشن شده کودتای نقاب از اساس برای افشا و در جهت از هم پاشیدن نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران درست چند ماه قبل از وقوع جنگ ایران و عراق بوده است؟ فراموش نکنیم که در جریان محاکمه ۱۵ آذر ۱۳۶۲ اعضای توده در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش، شعار «مرگ بر شوروی» بر بالای سر متهمان هم نقش بست. واقعا نهادهای امنیتی و در کل جمهوری اسلامی چه مشی‌ای در برابر توده داشت؟

تصور من این است که نهادهای امنیتی آن زمان در داخل ایران یک اقدام پیش‌دستانه داشتند. ضمن اینکه نباید فراموش کنیم در مقطع سال ۶۱ واحد یا وزارتخانه منسجمی به نام وزارت اطلاعات وجود نداشت و ما شاهد مجموعه‌های منفصل و جزیره‌ای اطلاعاتی و امنیتی بودیم. اطلاعات سپاه، اطلاعات ارتش، اطلاعات نخست‌وزیری، کمیته و دیگر نهادهای امنیتی هم جداگانه عمل می‌کردند. پس نوعی از

تشتت آرا باعث شد که واقعا این اتفاق صورت بگیرد و تصمیم منسجم، درست، به موقع و هوشمندانه‌ای برای دستگیری اعضای حزب توده انجام نشود. برای همین است که هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌گوید، قرار نبود که اعضای حزب توده در سال ۶۱ دستگیر شوند، اما شدند؛ این حرف را چه کسی می‌زند؟! هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی که به گواه بسیاری در آن زمان، نفر دوم انقلاب بعد از امام بوده است. همین نشان می‌دهد که ایشان هم با این جایگاه به واسطه تشتت آرای نهادها با یک اتفاقی روبه‌رو شد که به او تحمیل شد.

به پارامتر چهارم هم برسیم. چنانی که باهم بررسی کردیم تداوم حوزه نفوذ سنتی مسکو و طیف چپ با خوانش مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم از جنس اتحاد جماهیر در کشورهایی مانند عراق و حتی مصر در زمان جمال عبدالناصر هم در نقش آفرینی شوروی طی جنگ تحمیلی مؤثر بود. اما وقوع حوادثی مانند مک‌فارلین تا چه اندازه سبب شد شوروی روی حفظ حکومت صدام حسین حساس شود؟ چون

آن‌گونه که گرهارد کونزلمن ادعا دارد، «درز اخبار حضور مشاور امنیت ملی دولت رونالد ریگان در تهران، آن‌هم در اثنای جنگ سرد مسکو - واشنگتن سبب شد اتحاد جماهیر شوروی به سمت حمایت همه‌جانبه از صدام‌حسین پیش رود». به هر حال ماجرای مک‌فارلین در فاصله ۲۰ آگوست ۱۹۸۵ تا چهارم مارس ۱۹۸۷ درست با دوران حضور گورباچف هم‌زمان شد؟

به نظر من این نکته شما در تغییر نگاه شوروی برای افزایش حمایت از صدام‌حسین در جنگ ایران و عراق کاملاً مؤثر است. چون من قبل‌تر اشاره کردم پیش از افشای ماجرای مک‌فارلین، اتحاد جماهیر شوروی یک اطمینان خاطری از ایران پیدا کرده بود. شما هم نکته مهمی را اشاره کردید که در ۱۳ آبان ۵۸ و تسخیر سفارت آمریکا، این تضمین و اطمینان خاطر برای روس‌ها شکل گرفته بود که ایران تحت هیچ شرایطی به سمت غرب و مشخصاً ایالات متحده آمریکا نخواهد رفت. اتفاقاً این مسئله زمانی پررنگ‌تر شد که بعد از استعفای دولت موقت مهدی بازرگان که در آن زمان برچسب لیبرالی و نزدیکی به آمریکا

خورده بود و کنار گذاشتن ابوالحسن بنی‌صدر، قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران یکدست‌تر شد و این تصور در شوروی شکل گرفت که قدرت در جمهوری اسلامی ایران در اختیار طیفی قرار دارد که به هیچ عنوان به دنبال مذاکره، سازش و توافقی با آمریکا نیست و این اطمینان خاطر برای شوروی خیلی اهمیت داشت تا بتواند روی آن، استراتژی خود را برای اتخاذ نوع رفتارشان در قبال جنگ ایران و عراق و نحوه کمک‌کردن به هر دو طرف جنگ تبیین و ترسیم کنند.

اما در سال‌های میانی جنگ زمانی که مسئله مذاکرات پشت پرده مقامات ایرانی و آمریکایی و سفر مک فارلین به تهران منتشر شد و مهم‌تر از آن مشخص شد که در جریان این مذاکرات، آمریکا چندین بار محموله‌های تسلیحاتی به جمهوری اسلامی ایران داده است، تمام برنامه‌های شوروی به هم خورد. به همین دلیل روس‌ها، ضمن افزایش حمایت از صدام‌حسین، تلاش‌هایی را هم برای به شکست کشاندن این مذاکرات داشتند.

اتفاقا پیرو همین جمله آخر شما آیا حضرتعالی اطلاعی موثق در دست دارید که اخبار محرمانه مربوط به مذاکرات مک فارلین توسط شوروی منتشر شده باشد. چون اردیبهشت امسال و در اولین سالگرد مرگ مک فارلین طی گفت‌وگویی که با محمدمهدی دزفولی داشتم، گزاره‌ای احتمالی را مطرح کردند دال بر اینکه احتمالا شوروی به دلیل نگرانی از تداوم مذاکرات تهران - واشنگتن و همچنین ادامه معاملات و معادلات تسلیحاتی ایران و آمریکا، با در اختیار قراردادن اخبار مربوط به این مذاکرات و از طریق سیدمهدی هاشمی کل مذاکرات را به شکست بکشاند؟

البته در همان زمان و در این سال‌ها که همواره مسئله مک فارلین مطرح بوده موضوع دخالت شوروی در افشای اخبار مربوط به این مذاکرات، چه به صورت مستقیم یا از طریق برخی افراد در داخل ایران هم جسته و گریخته طرح شد، اما من بشخصه تاکنون قرینه‌ای برای این مسئله پیدا نکردم و به سند خاصی هم نرسیده‌ام که اتحاد جماهیر شوروی به اخبار این مذاکرات دست پیدا کرده باشد که خواسته باشد

از طریق برخی چهره‌های داخلی در ایران آن را افشا کرده تا کل مذاکرات به شکست برسد.

در جریان مذاکرات تان با مقامات روس، چه در دوره شوروی و چه در دوره فدراسیون روسیه چیزی هم از آنها درباره نقش‌شان در افشای مذاکرات ایران - کنترا نشنیدید؟

خیر. تصور من این است که واقعا روس‌ها هم بعد از افشای مذاکرات توسط روزنامه لبنانی الشراع به ابعاد و زوایای مذاکرات پشت پرده ایران و آمریکا آگاه شدند. البته شاید مقامات امنیتی شوروی به چیزهایی کلی در خصوص مذاکرات پشت پرده ایران و آمریکا قبل از آبان ۶۵ و افشای آن بو برده باشند، اما اینکه از جزئیات و سطح و عمق مذاکرات اخباری در اختیار داشته‌اند، من بعید می‌دانم. چون واقعا همه چیز بعد از افشای مذاکرات توسط روزنامه لبنانی برای همه، از جمله شوروی روشن شد. البته این گفته من به معنای این نیست که شوروی واقعا اخباری در اختیار نداشته یا نقشی در افشای مذاکرات مک‌فارلین نداشته است. اما من تاکنون به سندی نرسیده‌ام و چیزی هم از طرف

روس‌ها در دیدارها و ملاقات‌هایم با آنها به من گفته نشده است. شاید اصلاً این مسئله محرمانه باشد تا نکند نقش شوروی در افشای مذاکرات مک فارلین پوشیده بماند.

همان‌طور که با هم بحث و بررسی کردیم، سیاست شوروی در قبال جنگ ایران و عراق یک طیف متنوع از راهبردها از بی‌طرفی فعال در اوایل جنگ تا تغییر نگاه به سمت حمایت تام و تمام از بعث عراق بود که دلایل این تغییر نگاه را با هم تحلیل کردیم، اما بپذیریم که ایران هم حمایت‌های تسلیحاتی و نظامی حداقلی را از شوروی‌ها داشته است. با وجود آنکه دوره فعالیت شما به سال‌های بعد از جنگ بازمی‌گردد، به‌خصوص آنکه مدیر کل اروپای شرقی وزارت امور خارجه در سال‌های ۶۸ تا ۶۹ و همچنین سفیر جمهوری اسلامی ایران در اتحاد جماهیر شوروی و سپس فدراسیون روسیه در فاصله سال‌های ۶۹ تا ۷۳ بوده‌اید، اما پیش از حضرت‌عالی یعنی در دوران دوره چهارساله ناصر نوبری از سال ۶۵ تا ۶۹ و قبل‌تر از آن دوره سه‌ساله کیا طباطبایی از سال ۶۲ تا سال ۶۵ و پیش از آن دوره چهارساله محمد مکرری از

فروردین ۵۸ تا سال ۶۲ چه تلاش‌های دیپلماتیکی برای گرفتن کمک‌های تسلیحاتی از شوروی صورت گرفت؟ هرچند در دوره کامبیز آهی که کاردار موقت ایران از بهمن ۵۷ تا فروردین ۵۸ بود، هنوز جنگی روی نداده بود؟ اصلاً از طرف دولت میرحسین موسوی و وزارت امور خارجه برای سفرای ایران در اتحاد جماهیر شوروی چنین دستور کاری ترسیم شده بود؟ یا حداقل دستور کار مشخصی برای کاهش روابط و حمایت‌های شوروی از صدام‌حسین مطرح بود؟

بله طبیعتاً چنین دستور کارهایی مطرح بود، اما راهبرد شوروی در قبال جنگ تحمیلی چیزی نبود که با فعالیت سفرای ما بتوان آن را تغییر داد. همان‌طور که گفتم و دوباره هم تأکید می‌کنم بعد از تغییر معادلات که پس از فتح خرمشهر شکل گرفت، رفته‌رفته سیاست بی‌طرفی اتحاد جماهیر شوروی به سمت حمایت تام و تمام از صدام‌حسین و بعثی‌ها پیش رفت. اینجا بود که طبیعتاً کار خاصی از سوی سفرا برای تغییر راهبرد اتحاد جماهیر شوروی نمی‌توانست صورت بگیرد. اما قطعاً تلاش‌ها انجام شده بود.



هفته
دوم اسیر
کربلا

کتاب هشتم به یک - ناصر کاوه

میزان حمایت‌های شوروی از ایران در سال‌های جنگ چقدر بود؟

چون طبق جدیدترین آمارها در این باره که در کتاب «جنگ ایران و عراق» به قلم پیتر زاروکس در انتشارات دانشگاه هاروارد منتشر شد و نیز براساس اسناد مندرج در این کتاب، **کل کمک‌های نظامی خارجی به عراق در طول جنگ هشت‌ساله حدود ۸۰ میلیارد دلار و مجموع کمک‌های نظامی خارجی به جمهوری اسلامی رقی در حدود ۲۴ میلیارد دلار بوده است.** طبق همین اسناد، اتحاد جماهیر شوروی بزرگ‌ترین کمک‌کننده به عراق در جنگ تحمیلی بود، تا جایی که حدود ۳۵ تا ۴۰ میلیارد دلار از این کمک ۸۰ میلیارد دلاری خارجی به عراق مستقیماً توسط خود شوروی صورت گرفته است، یعنی نیمی از کمک‌های صورت گرفته به بعثی‌ها از جانب روس‌ها انجام شده است.

در مقابل همین آمارها می‌گویند که رقی بین پنج تا پنج و نیم میلیارد دلار از ۲۴ میلیارد دلار کمک خارجی به ایران توسط شوروی انجام شده است. شما آمار دقیق‌تری دارید که شوروی چقدر به ایران کمک کرده است؟

خب این سؤال شما باید از دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد. نخست، کمک مستقیم خود شوروی به ایران و دوم، کمک کشورهای اقماری و همسو با شوروی به ایران است. همان‌طور که گفتید آمارها می‌گویند که رقمی بین پنج تا شش میلیارد دلار کمک نقدی مستقیم از سوی شوروی به ایران در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق صورت گرفته است. اما در نظر داشته باشیم که مجموع کمک کشورهایی مانند کره شمالی، چین و همچنین لیبی و سوریه به ایران در طول جنگ تحمیلی، عددی ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلاری بوده است. پس باید این را هم عنوان کرد که طبق این آمارها، شوروی سعی کرده است از طریق کشورهای اقماری و به صورت غیرمستقیم کمک‌های تسلیحاتی خود را به ایران داشته باشد. همان‌گونه که در اول مصاحبه گفتم، شوروی، کشورهایی مانند چین، کره شمالی، کوبا، لیبی، سوریه، مصر، عراق، یمن جنوبی و ... را حوزه نفوذ خود می‌دانست. اما همه اینها، آمارهایی هستند که برخی‌ها در مقالات و کتاب‌های خود عنوان می‌کنند، اما من این آمارها را نزدیک به واقعیت نمی‌دانم.

جالب شد. چرا؟

چون واقعا میزان حمایت شوروی از ایران در طی جنگ تحمیلی، چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم و از طریق کشورهای اقماری در این حد گسترده و در این آمار و ارقام و اعداد نمی‌گنجد و بسیار محدودتر بوده است. واقعا مجموع کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم شوروی به ایران رقم بزرگی نیست. شاید مهم‌ترین این کمک‌ها که از طریق کشورهای اقماری شوروی به ایران در طول جنگ تحمیلی صورت گرفت، همان موشک‌های «اسکاد» لیبی باشد که به ایران داده شد یا قبل‌تر برخی موشک‌هایی که از طریق کره شمالی و یا چین در اختیار ایران قرار گرفت. مضافا باید تأکید کرد که همه این تسلیحات نقش جدی و تعیین‌کننده‌ای هم در تغییر معادلات جنگ به نفع ایران نداشته است. برای مثال همین موشک اسکاد توسط لیبی فقط نقش یک بازدارندگی را برای ایران در جنگ شهری داشت. چون زمانی که جنگ شهرها شروع شد، ما توانستیم از طریق این موشک‌های اسکاد، بغداد و دیگر شهرهای عراق را هدف قرار دهیم که یک

بازدارندگی را ایجاد کند. بنابراین واقعا چیز خاصی مستقیماً از سوی شوروی در اختیار ایران قرار نگرفت. چون با تغییر سیاست بی‌طرفی شوروی بعد از سال ۶۱، ایران نه فضا و نه فرصت دریافت حمایت‌های شوروی را پیدا نکرد که تا پایان جنگ هم ادامه پیدا کرد. در تمام آن هشت سال جنگ تحمیلی هیچ کشوری از بلوک غرب یا شرق به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کمک تعیین‌کننده و راهبردی به ایران نکرد. هیچ کشوری سلاح راهبردی و استراتژیک مانند جنگنده در اختیار ایران قرار نداد. هرچه که بود کمک‌های محدود بود. تعدادی موشک از کارافتاده از این کشور یا تجهیزات پشتیبانی از آن کشور؛ مثلاً خاظم هست که تعدادی کامیون و سیم خاردار توسط آلمان شرقی که از کشورهای اقماری شوروی بود به ایران هم داده شد، اما هیچ کدام از اینها به معنای کمک راهبردی نبود.

پس این نشان می‌دهد که گفته قبلی شما مبنی بر اینکه تمرکز همزمان واشنگتن و مسکو بر حل بحران جنگ ایران و عراق در جهت افزایش برگ‌های برنده و اهرم‌های چانه‌زنی علیه همدیگر باعث شد که حمایت

جدی‌تری توسط هر دو طرف از بغداد صورت بگیرد و در این بین تهران بیشتر زیر فشار قرار گرفت؟

بله متأسفانه به همان دلیلی که قبلاً گفتم چون گورباچف و ریگان سعی کردند بحران جنگ ایران و عراق را تمام کنند، در گام نخست به دنبال تشدید بحران بودند تا بتوانند برگ‌های برنده و اهرم‌های فشار بیشتری علیه همدیگر کسب کنند و به همین دلیل هر دو بلوک شرق و غرب از شوروی گرفته تا آمریکا و انگلیس و آلمان به سمت حمایت همزمان از بعضی‌ها رفتند و این به ضرر ایران در معادلات زمینی در جنگ تحمیلی بود، به خصوص آنکه در سال‌های نیمه دوم جنگ وضعیت به گونه‌ای شکل گرفت که تهران نهایتاً مجبور شد سال ۶۷ قطع‌نامه را بپذیرد.

اینجا یک سؤال مهم برای من شکل می‌گیرد. خوب به‌هرحال اگرچه ۱۶ دسامبر ۱۹۸۵، صدام‌حسین به مسکو سفر می‌کند، اما دو سال بعد از آن هم یعنی در فوریه ۱۹۸۷ / بهمن‌ماه ۱۳۶۵، علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت ایران هم یک سفر دوروزه به شوروی انجام داد؛ آن هم در زمانی که ایران توانسته بود به نقطه استراتژیک جزیره فاو با

پیروزی در عملیات والفجر ۸ یا نبرد اول فاو دست پیدا کند. واقعا چه شد که ما نتوانستیم از آن سفر در جهت تغییر معادلات جنگ به نفع خود استفاده کنیم. به هر حال سه دیدگاه کلی در جریان‌های سیاسی کشور طی سال‌های جنگ وجود داشت. کسانی چون مهدی بازرگان و نهضت آزادی که به دنبال پایان هرچه سریع‌تر جنگ و برقراری آتش‌بس بودند. جریانی که شعار جنگ جنگ تا پیروزی را سر می‌دادند و در این بین یک جریان میانی وجود داشت که با چهره محوری خود یعنی هاشمی رفسنجانی، شعارش جنگ جنگ تا یک پیروزی بود. پس چرا هاشمی نتوانست با سفر ولایتی به مسکو، آن‌هم در دوره گورباچف، از پیروزی فاو برای فتح دیپلماتیک استفاده کند؟

به نظر من مهم‌ترین دلیل آن بود زمانی که علی‌اکبر ولایتی در بهمن سال ۶۵ به روسیه سفر کرد هنوز برای مقامات جمهوری اسلامی ایران مسئله پایان جنگ به صورت جدی مطرح نبود و حتی کسی مانند مرحوم هاشمی رفسنجانی علیرغم شعار جنگ جنگ تا یک پیروزی، واقعا به دنبال یک پیروزی بزرگ‌تر از فتح فاو مانند تصرف بغداد بود.

یعنی حتی کسانی مانند مرحوم هاشمی رفسنجانی هم علی‌رغم آن شعارش، به دنبال جنگ جنگ تا پیروزی بود، نه جنگ جنگ تا یک پیروزی. واقعا ایشان هم تصور فتح بغداد و سقوط صدام را داشت در حالی که اگر با عینک امروز به تحولات سال ۶۵ نگاه کنیم، من مطمئن هستم که مرحوم هاشمی رفسنجانی در همان سفر ولایتی قطعا به سمت پایان جنگ می‌رفت.

سؤال مهم‌تر؛ واقعا چرا این تصور در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت که می‌تواند به سمت سقوط صدام و فتح بغداد برود؟ بله سال‌های ۶۰ و ۶۱ سلسله عملیات‌های فتح‌المبین، طریق‌القدس و بیت‌المقدس می‌توانست این تصور را ایجاد کند، اما نیمه دوم جنگ واقعا تصور فتح بغداد و سقوط صدام نباید جدی تلقی می‌شد، درست است؟

شما الان می‌توانید این را بگویید. اما دوباره تکرار می‌کنم هر اتفاقی باید در ظرف زمانی و مکانی خود بررسی شود. ما در آن زمان هیچ‌گونه ارزیابی و اطلاعاتی از داخل خاک عراق نداشتیم...

بالاخره سفارت جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های جنگ تحمیلی در بغداد باز بود که بتواند...

بله سفارت ما در بغداد طی سال‌های جنگ باز بود، اما معدود دیپلمات‌های ما واقعا در این سفارتخانه زندانی بودند و اجازه رفت و آمد نداشتند. پس هر اطلاعاتی که به ما از داخل خاک عراق داده می‌شد توسط معارضین عراقی و نیروهای همسو با ما بود که متأسفانه آنها هم اطلاعات خود را با مقداری اغراق و بزرگ‌نمایی به ما می‌دادند که اگر شرایط بعد از فتح فاو ادامه پیدا کند قطعا رژیم بعث فرو خواهد پاشید.

خوب طبیعتاً وقتی اطلاعات ما از داخل عراق غلط باشد محاسبه غلطی هم در قبال آینده جنگ و وضعیت بعثی‌ها در جنگ شکل می‌گیرد. نکته مهم‌تر این است که با این اطلاعات غلط و به تبعش تحلیل غلط، وقتی ما فاو را گرفتیم احساس برتری در جنگ پیدا کردیم و این روی مذاکرات و سفر آقای ولایتی به مسکو هم اثرگذار بود.

چطور؟!

چون زمانی که بهمن ماه سال ۶۵ آقای ولایتی به مسکو سفر می‌کند ما چند ماه بود که فاو را گرفته بودیم و این علاوه بر خط و نشان کشیدن برای صدام حسین، تهدید منافع و اهداف شوروی در خاورمیانه بود. یعنی فتح فاو به این معنا بود که ایران درصدد است یکی از حوزه‌های نفوذ جدی شوروی در خاورمیانه را از او بگیرد.

اینجا آقای ولایتی هم مذاکراتی از دید برتر به شوروی داشت. دلیل مهم‌تری که با هم بحث کردیم اینجاست که ما هم‌زمان علاوه بر جنگ با عراق، در حوزه دیگر نفوذ شوروی یعنی در افغانستان هم وارد عمل شدیم و کمک جدی به مجاهدین افغان علیه شوروی داشتیم.

پس در مقطع سال ۶۵ واقعا ما این برنامه را داشتیم که در دو حوزه نفوذ شوروی یعنی در عراق و افغانستان وارد عمل شویم و می‌توانیم مسکو را تحت فشار قرار دهیم. لذا در سال ۶۵ و حتی اوایل سال ۶۶، ایران واقعا به دنبال مذاکره برای پذیرش قطعنامه و پایان جنگ با

عراق نبود. حتی در سال ۶۶ که قطعنامه در شورای امنیت مطرح می‌شود، کماکان تهران از موضع برتر تلاش دیپلماتیکی برای چکش‌کاری و تبیین دقیق‌تر این قطعنامه برای پایان هرچه سریع‌تر جنگ به نفع ایران ندارد.

متأسفانه ما در آن برهه تمرکز خاص دیپلماتیک و سیاست خارجی روی استفاده از ظرفیت سازمان ملل و شورای امنیت برای تبیین درست قطعنامه به نفع ایران نداشتیم و فقط شعار و ناسزا به نهادهای بین‌المللی می‌دادیم و هم‌زمان صرفاً به دنبال برتری میدانی، تصرف بغداد و سقوط صدام بودیم. در صورتی که به گفته شما اگر نگاه امروز را داشتیم، اتفاقاً بعد از فتح فاو و سفر آقای ولایتی به مسکو که هر دو در سال ۶۵ و به فاصله چند ماه روی داد، می‌توانستیم به سمت پذیرش قطعنامه، صدالبته از موضع برتر برویم.

وقتی چنین فضایی وجود داشت، پس اصلاً چرا آقای ولایتی در سال ۶۵ به مسکو سفر کرد؟

سفر آقای ولایتی در بهمن سال ۶۵ به مسکو در دوره گورباچف همزمان با چند اتفاق بود. چون **اگرچه ما همزمان در جنگ ایران و عراق به جزیره استراتژیک فاو رسیده بودیم و حمایت خود را از مجاهدین افغان علیه شوروی داشتیم، اما همزمان جنگ شهری شدت پیدا کرده بود و تقریباً به صورت مرتب مناطق مسکونی تهران و دیگر شهرهای ایران زیر حملات هوایی و موشکی نیروی هوایی عراق قرار داشت که بیشتر هم با حمایت موشکی و دادن جنگنده‌ها از سوی شوروی به صدام صورت می‌گرفت.** ما به دنبال کاهش این جنگ شهری توسط روس‌ها بودیم. چون گفتم مسئله پایان جنگ برای ما در آن مقطع سال ۶۵ مطرح نبود. از طرف دیگر بالاخره اصلاحات در شوروی از مدت‌ها قبل با روی کار آمدن میخائیل گورباچف به عنوان دبیرکل حزب کمونیست شوروی در این کشور آغاز شده بود و تفکرات نوینی در قالب اصلاحات برای سیاست خارجی در حال اجرا بود که می‌توانست فضا برای کمک مسکو به تهران را در جنگ فراهم کند. از طرف دیگر سال ۶۵، مقطعی است که مذاکرات مک‌فارلین افشا شده بود که سعی شد در جریان سفر آقای ولایتی نسبت به روشن‌شدن ابعاد مذاکرات پشت پرده تهران - واشنگتن و

محموله‌های سلاح تحویل‌گرفته از آمریکا توضیحاتی صورت بگیرد که روابط ایران و شوروی دچار گسل نشود.

اینجا یک سؤال مهم‌تر برای من شکل گرفت. چرا در آن زمان مشابه با سفر صدام به مسکو، سفری در سطح سران ایران انجام نشد که با گورباچف دیدار کنند؟

رفتار ما بعد از فتح خرمشهر و فتح فاو در قبال جنگ عراق و همچنین حمایت مان از مجاهدین افغانستانی در برابر تجاوز شوروی، فضا را به سمتی برد که اصلاً بستر برای ارتقای روابط در سطح سران وجود نداشت. یعنی اصلاً شرایط سفر سران جمهوری اسلامی ایران، چه رئیس‌جمهوری یا نخست‌وزیر به شوروی وجود نداشت. لذا هر سفری که بود در سطح وزیر و یا معاون وزیر بود. اتفاقاً در همین فضا وقتی سفر بهمن ماه سال ۶۵ آقای ولایتی به مسکو صورت می‌گیرد، شوروی بلافاصله جواب این سفر را نمی‌دهد و دو سال بعد وزیر امور خارجه شوروی به ایران سفر می‌کند که دیگر جنگ تمام شده بود.

قدری هم به نقش گورباچف در تدوین قطعنامه ۵۹۸ تمرکز کنیم؛ چون به نظر می‌رسد مسکو و شخص گورباچف نقشی کلیدی در صدور این قطعنامه و پایان‌دادن به جنگ ایران و عراق داشتند. شما به عنوان آخرین سفیر جمهوری اسلامی ایران در اتحادیه جماهیر شوروی که از نزدیک دیدارهایی هم با گورباچف داشتید تا چه اندازه معتقدید شوروی در نتیجه این قطعنامه نقش مؤثری داشت؟ آیا هدف گورباچف در پایان‌دادن به جنگ هم مشابه حمایت از رژیم بعث در آن هشت سال صرفاً حفظ صدام حسین بود؟

دقیقا همین‌طور است. اتفاقا در جریان سفر بهمن ماه سال ۶۵ ولایتی و مذاکراتی که او با مقامات شوروی داشت، برای اولین بار به تهران گوشزد شد که مذاکراتی برای پایان جنگ انجام دهند. چون تا قبل از فتح فاو و افشای مذاکرات مک‌فارلین، شوروی به دنبال ادامه جنگ بود. همان‌گونه که گفتم، فرسایشی‌شدن جنگ می‌توانست فضا را برای بیشترکردن نیاز و وابستگی تهران و بغداد به شوروی فراهم کند، اما از سال ۶۵ به بعد نگرش شوروی هم تغییر کرد که هم‌زمان با روی کار

آمدن میخائیل گورباچف بود که او هم اصلاحات مد نظر خود را در حوزه سیاست خارجی و تنش‌زدایی پیش برد و همه اینها باعث شد شوروی هم به فکر پایان‌دادن به جنگ ایران و عراق باشد.

روی گام‌های عملی اتحاد جماهیر شوروی برای پایان جنگ و پذیرش قطعنامه تمرکز کنیم. در نیمه اول مرداد ماه سال ۶۶ شاهد سفر ورنتسف، معاون وزیر امور خارجه شوروی به ایران هستیم که سعی دارد نظر تهران را در قبال پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تغییر دهد. آن‌گونه که رادیو مسکو در آن زمان عنوان داشت، ورنتسف در این سفر تلاش کرد زمینه مساعد برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ایجاد شود. چه شد که ورنتسف سر از تهران درآورد؟

اتفاقا من معتقدم به همان اندازه که شوروی در طول سال‌های جنگ حمایت جدی و تمام‌عیاری از بعث و صدام داشت، موتور اصلی پایان جنگ و صدور قطعنامه ۵۹۸ هم بر عهده گورباچف و شوروی بود. چون واقعا برای شوروی این نگرانی به وجود آمده بود که اگر جنگ به درازا بکشد، امکان بروز اتفاقاتی در داخل ایران وجود دارد که ساختار قدرت

از هم بپاشد و برخی جریان‌های اپوزیسیون و معارض مانند لیبرال‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین خلق (منافقین) و دیگران که مطلوب شوروی نبودند روی کار بیایند. به همین دلیل مسکو در پخت و پزی که بین گورباچف و ریگان شکل گرفت بعد از طی‌شدن مرحله اول یعنی تشدید بحران برای گرفتن برگ برنده در میز مذاکره که با حمایت هر دو طرف (مسکو و واشنگتن) از صدام بروز و ظهور کرد، در گام دوم به سمت پایان جنگ ایران و عراق رفتند و برای شوروی نگرانی بیشتری وجود داشت که ادامه جنگ وضعیت را به نقطه بدون بازگشت برساند. به همین دلیل تلاش‌های مسکو و گورباچف برای صدور قطع‌نامه ۵۹۸ بیشتر از آمریکایی‌ها بود که به قول شما به اقدام عملی روس‌ها در سفر مردادماه سال ۶۶ ورنتسف به تهران انجامید.

در سفر مرداد سال ۶۶ ورنتسف به تهران پیشنهاد خاصی برای پایان جنگ داده شد؟

در آن زمان شوروی به ایران این پیشنهاد را کرده بود که هرچه زودتر مذاکرات برای پذیرش قطعنامه و پایان جنگ را انجام دهد در غیر این صورت شورای امنیت می‌تواند این قطعنامه را به ایران تحمیل کند.

چرا، چون قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت ذیل فصل هفتم تصویب شده بود؟

بله. قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت ذیل فصل هفتم تصویب شده بود که به معنای آن بود که جنگ ایران و عراق تهدیدکننده نظم و صلح جهانی است و اگر هر کدام از طرفین برخلاف قطعنامه شورای امنیت به جنگ خاتمه ندهند، این شورا مجبور به مداخله نظامی علیه آن کشور خواهد شد.

خوب در زمانی که سال ۶۶، ایران مذاکرات مربوط به قطعنامه را نپذیرفت، شوروی چه اقدامی برای پایان جنگ و تحمیل قطعنامه به ایران انجام داد؟

در این مقطع دو اقدام صورت گرفت. اولاً شوروی اقدام به تجهیز و حمایت بیشتر صدام کرد. یعنی به نظر من وقتی ایران پیشنهاد برای پذیرش قطعنامه از سوی شوروی را نپذیرفت، مسکو مجبور به افزایش حمایت‌های نظامی و تسلیحاتی از صدام شد در حالی که قرار نبود واقعا این حمایت‌ها گسترده‌تر شود.

حقیقتاً شوروی بنایی نداشت که موشکی را در اختیار صدام قرار دهد که بُرد آن تا تهران باشد، اما گورباچف و شوروی وقتی دیدند ایران زیر بار مذاکره پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۶۶ نمی‌رود با دادن این موشک‌ها و جنگنده‌ها به صدام، عملاً جنگ شهرها و تجاوزات مکرر رژیم بعث به تهران و دیگر شهرهای ایران را اوج داد که جمهوری اسلامی را مجبور به پذیرش این قطعنامه و گفت‌وگوهای پایان جنگ کند. ضمن آنکه شوروی علاوه بر تجهیز صدام برای افزایش جنگ‌های شهری با کمک به رژیم بعث در حوزه میدانی هم باعث شد برخی برتری‌های ایران مانند فاو و دیگر نقاط کلیدی در سال‌های پایانی جنگ از دست ایران خارج شود.

همزمان با آن، اقدام دوم شوروی این بود که با دیگر اعضای دائم شورای امنیت قطعنامه ۵۹۸ را ذیل فصل هفتم تصویب کنند که برای طرفین لازم الاجرا باشد.

البته شوروی از قبل هشدارها و توصیه‌های خود را به ایران داشت. پس وقتی قطعنامه در این چارچوب توسط شورای امنیت تصویب شد، از نظر میدانی و جنگ شهری، شوروی با افزایش حمایت از صدام در نهایت ما را مجبور به پذیرش همان قطعنامه‌ای کرد که خودش مبدع آن بود.

اینجاست که به اول مصاحبه باز می‌گردم که گفته بودم اتحاد جماهیر شوروی به دنبال آن نبود چنان حمایت تسلیحاتی از صدام بکند که بتواند جمهوری اسلامی ایران را نابود کند.

خبرگزاری شرق ۱۰ شهریور ۱۴۰۲/کد: ۲۰۲۱۵۳۷/ اخبار اصلی آسیا و آفریقا

نویسنده خبر: عبدالرحمن فتح الهی

هفته دفاع مقدس



دفاع مقدس مظهر حماسه، معنویت و دینداری،
آرمان خواهی، ایثار و از خودگذشتگی، ایستادگی و پایداری
و مقاومت، و مظهر تدبیر و حکمت است. ۱۳۸۸/۰۶/۲۴

کتاب هشتاد به یک _ ناصر کاوه

عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

نعمت‌الله ایزدی(۱) نویسنده کتاب عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی، تلاش دارد به نحو صحیح و بی‌طرفانه‌ای یکی از مهم‌ترین ابعاد خارجی جنگ تحمیلی را آشکار ساخته و با ارائه شواهد و قرائن عملکرد اتحاد شوروی در جریان جنگ تحمیلی، دیدگاه نسبتاً واقع‌بینانه‌ای از مواضع این کشور در قبال جنگ، به خواننده ارائه دهد و عملکرد این کشور در طول هشت سال جنگ را از جهت انطباق آن با راهبرد شوروی، در کتاب مورد بررسی قرار دهد. نگارنده پس از بررسی‌های یاد شده، تلاش کرده مشخص کند آیا آنچه راهبرد کلی شوروی‌ها را در جریان جنگ تحمیلی تشکیل می‌داد، با عملکرد این کشور در جریان جنگ همخوانی و انطباق داشته است یا خیر.

در یکی بررسی اجمالی می‌توان دریافت که عملکرد اتحاد شوروی در جریان جنگ تحمیلی همواره یکسان نبود و این کشور اگر چه به نظر می‌رسید دارای یک راهبرد مشخص و حساب شده در جریان جنگ تحمیلی بوده است لکن روش‌ها و تاکتیک‌هایی که در هر برهه از جنگ

اتخاذ نموده قابل توجه و تعمق است. اتحاد شوروی باید تلاش می‌کرد که جنگ بین دو کشور در درجه اول سرانجامی جز عدم پیروزی ایران بر عراق نداشته باشد. اولین مسئله برای طرف ایرانی شکست رژیم عراق بود. کشوری که از سالیان دور متحدی راهبردی برای شوروی در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شد. نویسنده تلاش داشته است برای روشن شدن این مسئله و بویژه بررسی اهمیت آن برای شوروی نگاهی هرچند مختصر به سابقه روابط دو کشور اتحاد شوروی و عراق داشته باشد. این روابط که نقطه آغاز آن در عصر حاضر به سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۵ برمی‌گردد اگرچه در طول سالیان گذشته فراز و نشیب‌های گوناگون داشته اما همواره در سطح خوبی قرار داشته است به طوری که در سال ۱۹۷۲ یک پیمان دوستی ۱۵ ساله میان دو طرف به امضاء رسید.

بر اساس این پیمان مقرر شد اتحاد شوروی سالیانه یک میلیارد و پانصد میلیون دلار اسلحه به عراق تحویل دهد. وجود چنین پیمانی که ادامه آن نیز به دوران جنگ تحمیلی نیز رسید نقش حساس و تعیین‌کننده شوروی را در تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق به خوبی

نمایان می‌سازد. در عین حال نمی‌توان گفت اتحاد شوروی صرفاً به دلیل وجود چنین قراردادی ناگزیر از عملکرد خود در جریان جنگ بود بلکه عامل تعیین‌کننده تر در این زمینه راهبرد شوروی در منطقه بود. مسئله بعدی که برای شوروی حائز اهمیت بود اثبات برتری سلاح‌های روسی نسبت به سلاح‌های آمریکایی بود.

اگرچه دو کشور شوروی و آمریکا هریک رهبری دو پیمان عمده نظامی موجود جهان یعنی ورشو و ناتو را در اختیار داشتند اما سال‌ها بود که به دنبال پیشرفت‌های قابل توجه نظامی برای هردو بلوک امکان بررسی کیفیت این پیشرفت‌ها و به ویژه توان مقابله با دیگری آن هم در یک جنگ تمام عیار فراهم نشده بود.

در یک شرایط ویژه مشابه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران این امکان بوجود می‌آمد که بتوان صحنه‌های عملی برای این بررسی‌ها پدید آورد. از این دیدگاه می‌توان ادعا کرد که شکست عراق در مقابل ایران از نظر شوروی به مفهوم شکست سلاح‌های روسی و شرقی در مقابل سلاح‌های آمریکایی و غربی بود.

در کنار دو مسئله فوق نویسند به بررسی عارضه سوم پرداخته و آن پیروزی انقلاب اسلامی در سطح وسیع‌تر از کشور ایران بود. بدون شک از دیدگاه ابر قدرت‌ها و از جمله اتحاد جماهیر شوروی؛ پیروزی ایران در جنگ تحمیلی می‌توانست منجر به گسترش و تسری انقلاب اسلامی در عراق و بدنبال آن کشورهای دیگر منطقه گردد که از این رهگذر جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی نیز می‌توانستند، متأثر گردند.

دیگر مسئله حائز اهمیت برای اتحاد شوروی در مقطع وقوع جنگ تحمیلی، حضور نظامی این کشور در افغانستان و مخالفت صریح و جدی جمهوری اسلامی با این تجاوز آشکار نظامی بود. ایران به عنوان همسایه افغانستان از یک طرف و اشتراکات عظیم فرهنگی و مذهبی بین مردم ایران و افغانستان از طرف دیگر و با آگاهی از اهداف توسعه‌طلبانه روس‌ها در این منطقه نمی‌توانست در مقابل این تجاوز سکوت اختیار کند. بهمین دلیل از آغاز این تهاجم نظامی ایران موضع کاملاً مخالف با آن اتخاذ و در بالاترین سطح رهبری کشور به اقدام شوروی‌ها اعتراض نمود. موضوع تجاوز نظامی افغانستان همواره در

معادلات دو کشور ایران و شوروی در تمام دوران جنگ تحمیلی از عوامل تعیین کننده به حساب می آید. پیروزی احتمالی ایران در جنگ تحمیلی همزمان می توانست چندین عارضه برای اتحاد جماهیر شوروی داشته باشد که وجود هریک از آنها به تنهایی کافی بود که این کشور با تمام قوا برای مقابله با آن تلاش نماید.

اتحاد شوروی در جریان این جنگ ناگزیر از اتخاذ راهبرد خاصی بود که هم بتواند ادامه موضع گیری های این کشور در قبال انقلاب اسلامی ایران باشد و هم حوادث و پیامدهای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را دربرگیرد. اتحاد شوروی در این جریان رقاباتی نیز داشت که مهم ترین آنها آمریکا و در مراحل بعدی کشورهای نظیر فرانسه و انگلیس قرار داشتند. به همین دلیل ناگزیر از اتخاذ یک مشی دوگانه بود.

روس ها می باید در ایفای این نقش خود به هدف مطلوب نایل می آمدند و در این زمینه از هیچ کوششی (چه به طور غیر مستقیم نسبت به دو کشور درگیر جنگ و چه به طور غیرمستقیم و در مجامع بین المللی) فروگذار نکردند. در کتاب حاضر هدف این است که با ارائه

شواهد و قرائن عینی، راهبرد اتحاد شوروی در قضیه جنگ تحمیلی تبیین گردد و ثانیاً عملکرد این کشور در طول هشت سال جنگ از جهت انطباق آن با راهبرد این کشور مورد بررسی قرار گیرد.

نویسنده در پایان کتابش نتیجه‌گیری نموده است: «به رغم نقش بسیار بالای شوروی در جریان جنگ تحمیلی که بعد از دو کشور اصلی درگیر در جنگ در بالاترین سطح بوده است، این کشور همواره در طول جنگ چه به لحاظ دوجانبه و چه به لحاظ بین‌المللی از مهم‌ترین کشورهای تلاش‌کننده برای پایان دادن به جنگ و خونریزی نیز محسوب گردیده است. تلاش‌های این کشور برای پایان دادن به جنگ و خونریزی نیز محسوب گردیده است.

همچنین تلاش‌های این کشور برای جلوگیری از تحریم‌های نظامی و اقتصادی علیه هر یک از دو کشور درگیر در جنگ که البته در عمل بیشتر شامل ایران بوده است نه تنها باب همکاری‌های اقتصادی و نظامی شوروی با هر دو کشور را باز نگاه داشته و از این رهگذر منافع اقتصادی فراوانی برده است، بلکه چهره یک کشور حمایت‌کننده از هر یک دو

کشور را نیز برای شوروی در مقایسه با دیگر کشورها نظیر آمریکا به نمایش گذاشته است. به طوری که نه ایران و نه عراق، شوروی را عامل اصلی خارجی جنگ تلقی نمی‌کردند، بلکه به تناوب به رایزنی‌های سیاسی با این کشور نیز می‌پرداختند».

۱- نعمت الله ایزدی نویسنده کتاب عملکرد شوروی در جنگ تحمیلی ، در گذشته مدیر کل اروپای شرقی وزارت خارجه در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۹، سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی و سپس روسیه در سال های ۱۳۶۹ الی ۱۳۷۳، مشاور وزیر در سال های ۱۳۷۳ الی ۱۳۷۷، سفیر ایران در عمان در سال های ۱۳۷۷ الی ۱۳۸۱، دستیار معاون اروپا و آمریکای وزارت امور خارجه در سال های ۱۳۸۱ الی ۱۳۸۴ و مدیر کل آسیای شرقی و اقیانوسیه وزارت امور خارجه در سال‌های ۱۳۸۴ الی ۱۳۹۰ بوده و هم اکنون بازنشسته وزارت امور خارجه است.



کتاب هشتم به یک - ناصر کاوه

اتحاد جماهیر شوروی، ایران و جنگ تحمیلی

با پیروزی ایران در عملیات بیت المقدس و آغاز پیشروی نیروهای ایران در خاک عراق، مسکو بر تمامیت ارضی عراق تأکید کرد و خواستار پایان جنگ شد، اما در عین حال شروع به تجهیز نظامی عراق کرد.

به گزارش خبرگزاری دفاع مقدس؛ پیروزی انقلاب اسلامی حادثه مهمی بود که به شدت روابط متقابل ایران و دیگر کشورهای دنیا را تحت تأثیر قرار داد. بدین ترتیب، در آن مقطع فصل جدیدی در روابط ایران و همسایه قدرتمند شمالی (اتحاد جماهیر شوروی) آغاز شد. در این بین وقوع جنگ تحمیلی و تهاجم نظامی عراق به ایران، موجب شکل گیری روابط خاصی میان ایران و شوروی شد. پس از سرنگونی حکومت شاهنشاهی در ایران، شوروی پس از پاکستان دومین دولتی بود که دولت جدید موقت را به رسمیت شناخت و سفیر و سفارتخانه آن بدون وقفه به کار خود ادامه دادند. پس از تهاجم همه جانبه عراق به ایران و آغاز جنگ، مسکو بر سر دوراهی قرار گرفت. در این وضعیت و با در نظر گرفتن منافع شوروی دو گزینه وجود داشت؛

الف) حمایت از یکی از طرفین برای براندازی حکومت مقابل و در نتیجه به قدرت رساندن حکومتی کمونیست در تهران یا بغداد.

ب) تشویق دو طرف و حمایت دو جانبه به منظور تداوم جنگ و تضعیف طرفین و روی کار آمدن حکومتی کمونیست در هر دو کشور.

علیرغم این، شوروی گزینه دیگر یعنی تشویق هر دو طرف به توقف جنگ و به رسمیت شناختن مرزهای معتبر بین‌المللی را برگزید. شوروی در این برهه از عراق خواست تا نیروهای خود را از خاک ایران خارج کند و صدور اسلحه را به عراق متوقف کرد. دو رویداد در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ سبب شد تا روسیه سیاست خود را در قبال جنگ تغییر دهد. اولین رویداد آغاز پیروزی‌های ایران در نبرد علیه عراق بود. رویداد دوم هم دستگیری و محاکمه رهبران حزب توده بود.

با پیروزی ایران در عملیات بیت‌المقدس و آغاز پیشروی نیروهای ایران در خاک عراق، مسکو بر تمامیت ارضی عراق تأکید کرد و خواستار پایان

جنگ شد، اما در عین حال شروع به تجهیز نظامی عراق کرد. این مسئله سبب شد تا ایران در پی تعقیب و دستگیری رهبران حزب توده برآید. در فوریه ۱۹۸۳ نورالدین کیانوری رهبر حزب توده دستگیر و ۱۸ دیپلمات شوروی از ایران اخراج شدند. شوروی نسبت به این اقدامات شدیداً معترض شد و آن را ناشی از اقدامات ضد شوروی «سیا» قلمداد کرد و به تجدید نظر در مورد نقش اسلام انقلابی پرداخت. از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶ سیاست شوروی در قبال ایران به طور اساسی تغییر نکرد، زیرا تغییرات در کادر رهبری کرملین، دولت شوروی را مشغول ساخته بود. در طول این دوره مسکو دولت ایران را مورد انتقاد خود قرار می‌داد، در عین حال سعی می‌نمود تا روابط دیپلماتیک و اقتصادی خود را با تهران حفظ کند. صدام حسین در دسامبر ۱۹۸۵ از مسکو دیدار کرد.

دو ماه پس از سفر صدام به مسکو، معاون اول وزیر امور خارجه شوروی برای مذاکراتی که شوروی‌ها آن را صریح، جامع و سازنده خواندند به تهران سفر کرد. پس از آن مسکو به سیاست مذاکره خود ادامه داد.

در سال ۱۳۶۵ علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه وقت ایران به مسکو سفر کرد که این سفر اولین بازدید یکی از مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مسکو به شمار می‌رفت.

در دسامبر ۱۹۸۶ و ژانویه ۱۹۸۷ کویت برای محافظت از کشتی‌هایش، از ایالات متحده تقاضای کمک کرد. ایالات متحده در پاسخ تعلل ورزید و همین سبب شد که کویت درخواست مزبور را نزد مسکو مطرح کند. در آوریل ۱۹۸۷ مسکو با نصب پرچم خود بر سه نفتکش کویتی موافقت کرد. آمریکا نیز به درخواست کویت پاسخ مثبت داد.

در همان سال شوروی کشتی‌های جنگی خود در خلیج فارس را از دو فروند به شش فروند افزایش داد که هنوز اساساً از تعداد کشتی‌های نظامی آمریکا در خلیج فارس کمتر بود. علی رغم این روسیه در این زمینه بسیار محتاط می‌نمود و ضمن درخواست برای خروج نیروهای نظامی بیگانه از خلیج فارس از ایران و عراق دعوت نمود تا از حمله به کشتی‌هایی که در این منطقه در رفت و آمدند خودداری ورزند. این موضع شوروی مورد حمایت کامل جمهوری اسلامی قرار گرفت. شوروی

در این برهه ضمن دادن رأی مثبت به قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، خواستار میانجیگری سازمان ملل متحد در حل مسأله شد.

در این دوره ملاقات‌ها و مبادلات متقابل میان مقامات تهران- مسکو افزایش یافت، اما با آغاز موشک‌باران تهران و شهرهای ایران که توسط موشک‌های روسی صورت می‌گرفت، روابط تهران و مسکو تیره شد. هرچند که شوروی معتقد بود که موشک‌های روسی توسط عراق و غرب دستکاری شده است. سپس شوروی با ارائه قطعنامه‌ای به شورای امنیت خواستار پایان پذیرفتن جنگ شهرها شد که این قطعنامه با رأی منفی واشنگتن و لندن مواجه شد.

پس از پایان یافتن بحران موشک باران شهرها، قائم مقام وزارت امور خارجه شوروی برای برطرف نمودن کدورت‌های فیما بین اعلام نمود که در هرجایی آماده ملاقات با مسئولان ایران است. ایران نیز تهران را به عنوان محل ملاقات تعیین نمود.

ستاره‌های پیرا عاالحسین بنا ابا چون منگداشت



ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت ، نه ساعت
 عاشورای امام حسین(ع) مقایسه کنیم - که واقعاً هم همین است، یعنی
 من حادثه‌ای را در تاریخ نمی‌شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل
 مقایسه باشد- لیکن بالاخره طرخی از آن یا نمی‌از آن یم است...

حدیث ولایت ج ۷ ص ۲۳۷، ۲۳۸

کتاب هشتاد به یک - ناصر کاوه

ایران و شوروی پس از گورباچف

پس از به قدرت رسیدن گورباچف، سیاست خارجی شوروی در مورد ایران مبتنی بر همان الگوهای سنتی رفتار شوروی با ایران بود. البته نشانه‌هایی ابتدایی از تمایل به دگرگونی نیز در آن دیده می‌شد.

پس از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، «گنادی گراسیموف» سخنگوی وزارت خارجه شوروی در ۲۸ تیر در اولین عکس‌العمل رسمی نسبت به پذیرش قطعنامه از سوی جمهوری اسلامی با ابراز رضایت عمیق، آن را به عنوان گام دیگری در حل مسالمت‌آمیز مناقشه ایران و عراق توصیف کرد و اعلام نمود همزمان با این دوره و در طول سال‌های ۸۹-۱۹۸۷ رهبران شوروی نسبت به تعدیل الگوی جنگ سرد تمایل پیدا کرده بودند و بر همین اساس در آوریل ۱۹۸۸ (اردیبهشت ۶۷) تصمیم خود را برای رسیدن به توافقی بین‌المللی در خصوص افغانستان اعلام داشتند؛ لذا پذیرش قطعنامه از سوی ایران گام مهمی برای حل مسائل منطقه به شمار می‌رفت.

در این بین اگر چه شوروی همگام با امریکا و دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامه ۵۹۸ رأی داد، اما مسکو به اندازه امریکا دغدغه جدی نسبت به مسئله جنگ ایران و عراق نداشت، زیرا خود درگیر بحران افغانستان بود. علاوه بر این، شوروی از جنگ ایران و عراق برای معطوف کردن توجه افکار عمومی جهانی و غافل شدن آن از بحران افغانستان، عدم حمایت جدی ایران از مجاهدین افغان و نیز عدم صدور انقلاب اسلامی به جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی نیز بهره می‌گرفت.

پس از تصمیم شوروی برای تخلیه افغانستان در فوریه ۱۹۸۸، «ادوارد شوارندادزه» وزیر خارجه شوروی سلسله مسافرت‌هایی به خاورمیانه نمود و از تهران هم بازدید کرد. طی این سفر وی به عنوان نخستین وزیر خارجه که پس از هفت سال به ایران سفر می‌کرد به حضور امام خمینی (ره) پذیرفته شد و پیام گورباچف را تقدیم ایشان کرد. در دی ماه ۱۳۶۷ (ژانویه ۱۹۸۹) هیئت بلندپایه‌ای به ریاست آیت‌الله جوادی آملی جهت تسلیم پیام امام خمینی (ره) به گورباچف به مسکو سفر

نمود. امام خمینی (ره) در این پیام ضمن تأکید بر نیاز روسیه به مذهب، گورباچف را به مطالعه پیرامون اسلام برای پرکردن خلأ ایدئولوژیک در شوروی فراخواند، به هر ترتیب این نامه دربردارنده دعوت به بهبود روابط هم بود. از این رو در بهار ۱۹۸۹، آقای هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس ایران دعوت اتحاد شوروی را که مدت‌ها قبل به عمل آمده بود، پذیرفت. گورباچف نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون برده و پذیرفته بود که در آن کشور حکومتی بی‌طرف و اسلامی فارغ از نفوذ و مداخله بیگانگان روی کار آید. او ایجاد فشار بر مذهب را در شوروی کاهش داد و در جنگ خلیج فارس نیز موضع بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرد و عراق را برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸، که سازمان ملل برای اجرای آن تلاش می‌کرد، تحت فشار قرار می‌داد. هر چند مسافرت آقای هاشمی به مسکو قبل از رحلت امام خمینی (ره) برنامه‌ریزی شده بود، ولی کمتر از سه هفته پس از تشییع پیکر امام راحل صورت گرفت. در اطلاعیه‌های رسمی مشترک که در خلال این دیدار صادر گردید، ایران و شوروی اعلام کردند که دیدگاه‌هایشان در مورد جنگ خلیج فارس کاملاً هماهنگ و سازگار است.

مهم‌ترین دستاورد در این سفر، امضای موافقت‌نامه ۱۵ میلیارد دلاری ایران و شوروی بود. موضوع موافقت‌نامه توسعه همکاری‌های تجاری و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها بود. تصمیم مسکو برای پذیرایی بسیار گرم از هیئت ایرانی در این سفر ناشی از رهیافت محتاطانه گورباچف برای به حداقل رساندن حضور آمریکا در منطقه و تثبیت روابط استوار با تهران بود. از سوی دیگر گورباچف در پی آن بود که حساسیت و ترس آمریکا را برنیا نگیرد.

با آغاز دهه ۱۹۹۰ و شروع گرایش جمهوری‌های شوروی به واگرایی، شرایط جدیدی در منطقه و جهان در حال شکل‌گیری بود. سیاست ایران در این برهه حمایت از گورباچف نبود، بلکه نگاه نظام جمهوری اسلامی جهت حفظ ثبات منطقه و بهره‌گیری از نظام دو قطبی و در عین حال حمایت از رابطه و ارتباط میان شهروندان ایران و شهروندان مسلمان جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بود.

منبع : موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

کشورهای حامی ایران



کشورهای حامی عراق



حامیان عراق بسیار بیشتر از این تعداد بودند، فقط نام بزرگترین حامیان آورده شده است!



خبرگزاری شبستان

گروه چندرسانه‌ای

اینفوگرافی از:

مهدی دل روشن

جنگنده



بالگرد



تویخانه



تانک و نفربر



نیروی نظامی



اردن اولین کشوری بود که به طور رسمی از عراق اعلام حمایت کرد و نیروی کمکی به عراق فرستاد.

کویت در اقدامی ضد ایرانی، وام بلا عوض پانزده میلیون دلاری به عراق داد.



خبرگزاری
شبستان

خبرگزاری
شبستان



دفاع مقدس

به عبارت دیگر...

کتاب هشتم به یاد ناصر کاوه

نقش شوروی و فرانسه در کمک هوایی به صدام

کتاب «جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام»، توسط پنج نفر از پژوهشگران آمریکایی تالیف و توسط عبدالمجید حیدری در ایران ترجمه شده است. نویسندگان کتاب طی مصاحبه‌های مفصلی با تعدادی از فرماندهان بلند پایه ارتش عراق تلاش کرده‌اند تا زوایای پنهان و مختلفی از جنبه‌های سیاسی و نظامی تجاوز نظامی رژیم بعث عراق به ایران را روشن کنند.

کوبین وودز هم پژوهشگر تاریخ و امور دفاعی در موسسه تحلیل دفاعی در آمریکادر پرسش از یکی از فرماندهان رده بالای صدام به نام عبوسی: حمله به اهداف موردنظرشان را با فرمانده نیروی هوایی هماهنگ می‌کردید یا با فرماندهی کل نیروها مسلح؟

عبوسی: در اوایل ۱۹۸۱ میلادی صدام متوجه شد تلفات ما از تلفات ایرانیان بسیار بیشتر است و دستور داد پروازها برای حدود یک ماه متوقف شود تا نیروی هوایی بتواند بار دیگر خود را سازماندهی کند. از آن پس، فرماندهی نیروی هوایی همه درخواست‌هایی را که برای

تأمین پوشش هوایی می‌رسید بی‌درنگ به فرماندهی کل نیروهای مسلح ارجاع می‌داد و تصمیم نهایی در مورد اهداف موردنظر را فرماندهی کل و فرماندهی نیروی هوایی اتخاذ می‌کرد. افزون بر این، شوروی‌ها از اواخر ۱۹۸۰ تا اواسط ۱۹۸۱ میلادی تأمین اقلام آمادی ما را متوقف و در عوض، فرانسوی‌ها از ابتدای جولای ۱۹۸۱ میلادی تحویل هواپیماهایشان را به ما آغاز کردند.

ویلیامسون مورای استاد دانشگاه مارین کورپس و مشاور دفاعی در امور تاریخی و نظامی: به این ترتیب، شوروی‌ها از سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی تا جولای ۱۹۸۱ میلادی اقلام موردنیاز هواپیماهایتان را تأمین نمی‌کردند، درست است؟

عبوسی: بله، شوروی‌ها در آن مقطع در هیچ زمینه‌ای از ما پشتیبانی نمی‌کردند، اما پس از آن جنگنده‌های میگ ۲۵ در اختیارمان قرار دادند و میراژهای فرانسوی را هم که تا آن موقع دریافت کرده بودیم. فکر می‌کنم اولین اسکادران میگ ۲۵ ما در اوت ۱۹۸۱ میلادی و اولین اسکادران میراژها هم در اواخر همان سال تشکیل شد. میراژها

هواپیماهای ساخت غرب بودند، در حالی که رهنامه نظامی ما شرقی بود و هواپیماهای غربی به تجهیزاتی نیاز داشتند که ما در آن زمان نداشتیم.

مورای: همچنین هواپیماهای غربی به آموزش بیشتر خلبان-ها و تعمیر و نگهداری گسترده‌تری نیاز داشتند.

عبوسی: هواپیماهای غربی به برنامه تعمیر و نگهداری پیشرفته‌تر و فضای نگهداری تمیزتر و بدون هیچ گردوغباری نیاز داشتند که ما نداشتیم. اما هواپیماهای ساخت شوروی با شرایط پایگاه‌های ما سازگار بودند. بنابراین، آماده کردن اسکادران-های میراث قدری طول کشید و در اوایل سال ۱۹۸۱ میلادی دوره-های آموزشی سه تا چهارماهه خلبان‌های عراقی در فرانسه آغاز شد.

مورای: دوره -های آموزشی خلبانان عراقی برای هدایت هواپیماهای جدید برایشان مشکل بود؟

عبوسی: پرواز با هواپیماهای غربی آسان‌تر است. ما در سال ۱۹۷۵ میلادی پروازی که با جنگنده‌های «میراژ» داشتیم، به راحتی توانسته بودیم با آنها پرواز کنیم. پرواز با هواپیماهای میراژ از هواپیماهای روسی راحت‌تر بود، اما کار با تجهیزات آنها مشکل‌تر بود و برای کسب مهارت استفاده از سامانه‌های هدف‌یابی و ناوبری‌شان به زمان بیشتری نیاز داشتیم.

مورای: در حملات سال ۱۹۸۰ میلادی همه پایگاه‌های ایران را در همان حملات اولیه هدف قرار دادید؟

عبوسی: تقریباً همه را هدف قرار دادیم و به بسیاری از پایگاه‌های هوایی که در برد عملیاتی ما بودند و پشتیبانی هوایی از نیروهای ایرانی را تأمین می‌کردند حمله کردیم.

مورای: پایگاه‌های هوایی محل استقرار جنگنده‌های ایرانی و به ویژه جنگنده‌های اف-۱۴ بیشتر مورد توجه‌تان بود، درست است؟

عبوسی: برعکس، به پایگاه‌های جنگنده‌های اف ۱۴ حمله نمی‌کردیم؛ زیرا این پایگاه‌ها در جنوبی‌ترین نقاط ایران و در خارج از برد عملیاتی هواپیماهای مان قرار داشتند.

وودز: در مقاطع مختلف جنگ چگونه از پشتیبانی اطلاعاتی دیگر کشورها استفاده می‌کردید؟

عبوسی: برای اجرای عملیات تصویربرداری شناسایی بر فراز خاک ایران از هواپیماهای میگ ۲۵ و میراژ استفاده می‌کردیم.

وودز: بنابراین، نیروی هوایی عراق اطلاعات نظامی موردنیاز برای پشتیبانی از حملاتش را با اجرای عملیات شناسایی تأمین می‌کرد؟

عبوسی: البته در مورد اطلاعات تصویری (Imagery Intelligence) صحبت می‌کنیم، نه اطلاعات مخابراتی (Signals Intelligence).

وودز: لطفا در مورد هر دو نوع اطلاعات برایمان توضیح دهید.

عبوسی: اطلاعات مخابراتی بیشتر با امور سیاسی مرتبط است، اما اطلاعات تصویری بیشتر بر اطلاعاتی استوار است که کار افراد شاغل در ارتش را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

وودز: پس از سال ۱۹۸۰ میلادی با استفاده از رادار و اطلاعات مخابراتی می‌توانستید ارتباطات بین سامانه‌های پدافند هوایی یا هواپیماهای ایرانی را رصد کنید؟

عبوسی: بله، البته نیروی هوایی عراق پس از سال ۱۹۸۲ میلادی و پس از ورود هواپیماهای میراژ، میگ ۲۵ و سوخو ۲۵ و همچنین هواپیماهای چینی D۶B- و موشک‌های ضد کشتی «کرم ابریشم» کاملاً متحول شد.

به گزارش ایسنا/ سه‌شنبه / ۱۲ مهر ۱۴۰۱ / ۰۷:۲۵

تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، نیروی هوایی شاهنشاهی ایران دارای برتری کامل هوایی نسبت به نیروی هوایی عراق بود. اما پس از انقلاب ایران، دولت عراق به رهبری صدام حسین، نیروی هوایی این کشور را به شدت تقویت کرد، به طوری که در سال اول آغاز جنگ ایران و عراق، نیروی هوایی عراق دارای ۳۳۲ فروند جنگنده بود، اما در سال پایانی جنگ ایران و عراق، تعداد جنگنده‌های عراق به بیش از پانصد رسیده بود. نیروی هوایی عراق اولین نیرو از میان نیروهای رزمی عراق بعثی بود که اقدام به حمله به ایران و شروع جنگ ایران و عراق کرد. اولین استراتژی رسمی این نیرو برای ضربه زدن به ایران، بمباران شهرهای ایران بود.

در طول ۸ سال جنگ مداوم با ایران، این نیرو هیچ‌گاه نتوانست قدرت رزمی نیروی هوایی ایران را حتی برای یک روز مختل سازد. در طول جنگ خلیج فارس حداقل ۱۱۵ هواپیمای جنگنده و ترابری عراقی از جمله ۷ فروند سوخو سو-۲۵ به ایران پناهنده شدند تا از گزند بمباران نیروهای ائتلاف درامان بمانند.

برخی کارشناسان نظامی این حرکت را سازماندهی شده توسط حکومت بعثی عراق در جهت اقتناع ایران به عدم پیگیری مسئله دریافت خسارت جنگ ایران و عراق از حکومت عراق دانسته‌اند. در سال ۱۳۸۳ و طی سفر حازم الشعلان، وزیر دفاع عراق، موضوع بازگرداندن این هواپیماها به‌طور رسمی مطرح شد. ایران از تصاحب این هواپیماها، کسب بخشی از غرامت جنگی جنگ ۸ ساله را منظور دارد.

در سال ۱۹۹۸ و در پی ملاقات‌های نمایندگان ایران و عراق برای پایان دادن به خصومت‌ها، عراق مسئله بازگرداندن هواپیماهای فراری را مطرح کرد که این موضوع، با مخالفت ایران روبرو شد. در طول جنگ عراق که از ۱ مه ۲۰۰۳ میلادی آغاز شد و در پی پیروزی‌های گسترده و سریع نیروهای ائتلاف در سرنگون کردن رژیم بعث عراق نیروی هوایی عراق عملاً ناکام ماند و حتی نتوانست یک هواپیمای خود را برای مقابله با نیروهای ائتلاف به پرواز درآورد.

پس از اشغال عراق، تعدادی از جنگنده‌های نیروی هوایی عراق از جمله میگ-۲۳، میگ-۲۵ و سوخو سو-۲۵ توسط ارتش ایالات متحده آمریکا و ارتش استرالیا کشف شدند. این جنگنده‌ها برای در امان ماندن از حملات نیروهای ائتلاف، در شن‌های صحرایی در اطراف پایگاه‌های هوایی عراق کشف شدند. بیشتر جنگنده‌های نیروی هوایی عراق در طول و سپس پس از اشغال عراق نابود شدند. منبع: ویکی پدیا



یک فروند میگ-۲۵ نیروی هوایی عراق که برای در امان ماندن از حملات نیروهای ائتلاف در شن‌های صحرایی در غرب بغداد مدفون شده بود.



کتاب هشتم به نام ناصر کاوه

گزارشی از ۲ قرن خیانت شوروی به ایران

نگاهی به تاریخ روابط ایران و شوروی نشان می‌دهد که این کشور به‌طور کلی تا پایان فروپاشی شوروی نگاهی توسعه‌طلبانه و تهاجمی به خاک و منابع سرزمینی ایران داشته؛ ولی بعد از دهه ۱۹۹۰ که شوروی فروپاشید و به‌خصوص در دو دهه اخیر نگاهی ابزارگرایانه به روابط با ایران داشته و بیشتر از هر چیزی سعی کرده از فرصت تحریم‌ها استفاده کند و ایران را به‌عنوان یک کارت بازی در راستای منافع خود به کار بگیرد.

تجربه تاریخی ایران در دوره معاصر آمیخته با رنج و حسرت برای از دست رفتن بخش زیادی از تمامیت ارضی کشور توسط قدرت‌های استعمارگر است. در طول دو قرن گذشته سیاست‌های شوم امپراتوری‌های استعماری بر فضای سیاسی ایران سایه افکنده و روح جمعی ایرانیان را از اقدامات آن‌ها در قبال تعرض به تمامیت ارضی کشور و تصرف و اشغال بخش‌های مهمی از آن آزرده کرده است.

موضوعی که در این روزها به شکل اهانت‌های آشکار به تمامیت سرزمینی ایران همچنان ادامه دارد. در میان کشورهایی که بیشترین ضربات را بر پیکره سرزمینی ایران وارد کرده‌اند نام یک کشور بیش از همه خودنمایی می‌کند و آن هم کشوری نیست به‌جز روسیه که اخیراً در کمتر از شش ماه دو بار به شکل علنی و رسمی در حمایت از امارات علیه تمامیت ارضی ایران موضع‌گیری کرده است.

نگاهی به تاریخ روابط ایران و روسیه نشان می‌دهد که این کشور به‌طور کلی تا پایان فروپاشی شوروی نگاهی توسعه‌طلبانه و تهاجمی به خاک و منابع سرزمینی ایران داشته؛ ولی بعد از دهه ۱۹۹۰ که شوروی فروپاشید و به‌خصوص در دو دهه اخیر نگاهی ابزارگرایانه به روابط با ایران داشته و بیشتر از هر چیزی سعی کرده از فرصت تحریم‌ها استفاده کند و ایران را به‌عنوان یک کارت بازی در راستای منافع خود به کار بگیرد.



کتاب هشتاد به یک - ناصر کاوه

بلایی که شوروی بر سر ایران در طول تاریخ آورد؟!

تاریک‌ترین بخش روابط روسیه با ایران با قراردادهای تحمیلی گره خورده است که بخش‌های زیادی از خاک ایران را برای همیشه تحت نام ، اتحاد جماهیر شوروی از ایران برای همیشه جدا کرده است.

یکی از بدترین قراردادهای بین دو کشور قرارداد گلستان است که در ۲۴ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی امضا شد و به موجب آن ۱۴ ولایت قفقازی ایران از کشور جدا شد و بخش زیادی از سواحل دریای کاسپین (مازندران) هم از دست ایران خارج شد. به عبارت دیگر منطقه‌ای به وسعت تقریبی ۲۲۰ هزار کیلومترمربع از وسعت خاکی و ۱۲۰ هزار کیلومترمربع از وسعت آبی ایران (از مساحت دریای کاسپین) بر اساس این قرارداد از دست رفت. این وضعیت باعث شد حاکمیت بی‌چون و چرای ایران بر دریای کاسپین از بین برود و سهم ایران امروزه به کمتر از ۲۰ درصد برسد.

اما خسارت این قرارداد فقط منحصر به حاکمیت ایران در دریای کاسپین نشد، بلکه با تصرف گرجستان و جدا شدن آن از ایران که یکی از مناطق ساحلی دریای سیاه محسوب می‌شد ۳۱۰ کیلومتری ایران در دریای سیاه از بین رفت و کشور ما برای همیشه از ژئوپلیتیک این منطقه حذف شد.



عهدنامه گلستان علل شروع جنگ وعلل شکست ایران

مقدمه

در این زمان در ایران سلسله قاجاریه بر سر کار بود و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار از اوضاع روز جهان چندان اطلاعی نداشت و همین نا آگاهی زمامداران ایرانی باعث بروز مشکلات عدیده‌ای برای ایران گردید.

علل شروع جنگ

ناحیه قفقاز به دلیل آن که نقطه اتصال قاره‌های آسیا و اروپا می باشد و نیز به دلیل منافع سرشار اقتصادی و مواهب فراوان طبیعی اش مورد توجه کشورهای بزرگ بوده است روس ها در زمان پتر کبیر و در اواخر عهد صفوی به این منطقه توجه داشتند. ۱ پتر کبیر علاقه بسیاری به آسیا داشت و ایران و آسیای مرکزی و هند تخیل او را بر می انگيختند پتر کبیر ولینسکی را در زمان صفویه به ایران فرستاد تا اخباری را به

دست آورد ۲ او میل داشت قلمرو روسیه را در قفقاز گسترش دهد و به آب های گرم خلیج فارس دست بیابد ولی پتر موفق نشد که به اهدافش دست بیابد پس از او کاترین دوم به سلطنت رسید در زمان او مقاصد توسعه طلبانه روسیه؛ علاقه آراکلی خان به انتزاع قلمرو حکومتی خویش از دولت مرکزی ایران و مساعدت با سیاست های ارباب او را واداشت تا در ۲۴ شعبان ۱۱۹۷ (۲۵ ژوئیه ۱۷۸۳) معاهده ای را با کاترین دوم منعقد کند. امپراتور روسیه پس از امضای معاهده مذکور مقرری سالیانه ای را به مبلغ شصت هزار منات روسی برای والی گرجستان تعیین نمود و برای این که بتواند در شرایط مناسب هجوم به قفقاز را آغاز کند، فیلد مارشال گودوویچ را روانه داغستان نمود. معاهده کاترین با آراکلی خان در واقع مقدمه الحاق و تحت الحمایه شدن گرجستان بود. سر جان ملکم درباره این معاهده مینویسد:

" لذا کاترین قبول کرد که هراکلیوس مملکت او را اداره و حمایت کند و عهدنامه ای مقرر بر این مطلب فی ما بین رد و بدل شد که والی گرجستان از جانب خود و در کشور خود مستقل شد که والی گرجستان

و رعایای او را حمایت کند و مخصوصاً در آن عهدنامه ذکر شد که ملکه روس ها نه تنها آنچه در تصرف والی گرجستان است حمایت کند بلکه ممالکی را که بعد از این در قسمت او افتد هم در تحت حمایت روس ها باشد." ۳

اما قاجارها نمی توانستند اشغال مناطقی که مأمّن تاریخی آن هاست را تحمل کنند و از منافع اقتصادی این ایالات چشم پوشی کنند که این امر طبیعی بود در سال ۱۷۹۵ م. (۱۲۱۰ ه.ق) آقا محمد خان نامه ای به اراکلی خان نوشت و هشدار داد که در صورت عدم فرمان برداری از ایران وی به این قسمت ها لشکر خواهد کشید و انتقام سختی از وی خواهد گرفت. اراکلی خان پاسخ داد که تنها کاترین دوم را سلطان متبوع خود می شناسد و تابع دولت ایران نیست و در نتیجه طی حمله ای غافلگیر کننده و پیش از آن که روسها بتوانند قوای امدادی خود را به گرجستان بفرستند تفلیس توسط آقا محمد خان تصرف و ویران شد و تنها پس از خروج آقا محمد خان از قفقاز و رفتن او به خراسان در سپتامبر ۱۷۹۶ م. بود که سپاه سی هزار نفری والرین زوبوف با حمایت

سپاه گودویچ به منطقه آمده و آن را متصرف شد و در نتیجه دربند باکو و طالش تمام سواحل غربی دریای خزر در اختیار روس ها قرار گرفت. و در آن جا دست به کشتار و غارت اموال مردم زدند برخی از خوانین محلی از جمله ابراهیم خلیل خان جوان شیر به سیاستهای روسیه در این مناطق کمک کردند.

زوبوف از رود ارس گذشته و قرار گاه زمستانی اش را در دشت مغان برقرار کرد و یک ستون دیگر از روس ها که در حاجی طرخان لنکران را اشغال و انزلی در رشت را مورد تهدید قرار داد. آقا محمد خان پس از دریافت خبر حصول روسیه در قفقاز و تهدید جدی رشت و انزلی از سوی دسته دیگری از از سپاهیان امپراتور روسیه که در لنکران استقرار یافته بودند در تدارک عزیمت به آذربایجان بود ۴ که در نهم نوامبر ۱۷۹۶ م خبر مرگ کاترین را شنید و ارتش روسیه به دستور تزار جدید پل اول که در ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ (۱۷ جمادی الاول ۱۲۱۱ ه.ق) به قدرت رسید؛ تمامی مناطق اشغالی را تخلیه کرد و آقا محمد خان روانه آذربایجان و قره باغ شد ولی در آنجا به قتل ولی بعد از کشته شدن پل اول، در ۲۴ مارس

۱۸۰۱ م. (۹ ذی‌القعدة ۱۲۰۷ ه.ق) الکساندر به تخت نشست. با قتل پل اول سیاست خارجی روسیه که در زمان او با سیاست های ناپلئون همراهی داشت به دوستی با انگلستان تغییر کرد.۵

هنگامی که اراکلی خان والی گرجستان درگذشت و پسرش گرگین خان ملقب به گئورگی سیزدهم جانشین او شد فتحعلی شاه قاجار طی نامه ای به گرگین خان وی را به اجتناب از تداوم سیاست پدرش در همراهی با روسیه علیه منافع ایران فراخواند. او که بیش از پدرش در سیاست اتحاد با روس ها اصرار داشت درست زمانی به نقشه های پنهانی روس ها علیه گرجستان پی برد که مرگش فرا رسیده بود و دیگر فرصتی برای جبران اعتماد نادرست او به خاندان رومانوف باقی نمانده بود روس ها به بهانه قرضه هایی که به او داده بودند تفلیس را اشغال کردند گرگین خان در زیر فشار روس ها مجبور شد سندی را امضاء کند که به موجب آن از از حکومت گرجستان به نفع تزار روس الکساندر دست می کشید کمی بعد از ضمیمه شدن گرجستان به خاک روسیه و انحلال حکومت ملی خاندان هراکلیوس همسر و فرزندان گرگین خان به روسیه تبعید

شدند تا حضورشان در تفلیس؛ گرجی ها را به سوی اندیشه تجدید استقلال نکشاند. ۶ در این هنگام شاهزاده الکساندر برادر گرگین خان برای مخالفت با سیاست های روسیه با آن ها مقابله کرد و با سپاه کوچک خود به شمال قفقاز پناهنده شد و با حملات مرتب به نیروهای روسی تلفاتی وارد آورد و در پاییز ۱۸۰۱م. از فتحعلی شاه کمک طلبید ولی او نتوانست به موقع به او کمک کند و در نتیجه شاهزاده گرجی از روسها شکست خورد و ارتش او تار و مار شد و خود همراه با طهمورث میرزا به ایران آمد و به عباس میرزا پیوست و سال ها در کنار وی علیه روس ها جنگید. ۷ با اشغال کامل تفلیس و غلبه روس ها بر آن جا طبعاً حکومت محلی گرجستان از بین رفت. ۸

دست اندازی به خاک قفقاز که ساکنین آن از نژادهای مختلف تشکیل شده بودند و سکنه آن طالب خودمختاری بودند بدان جهت که قفقازیه مرکزی و جنوبی همیشه جزئی از ایران محسوب می شده و با استقلال و تمامیت ایران بستگی داشت خواه ناخواه موجب بروز جنگ بین ایران و روسیه می شد. به خصوص که بیشتر سکنه قفقازیه شرقی یعنی

مردم بلاد گنجه و شیروان و طالش و باکو مسلمان و هواخواه حکومت ایران بودند و تبعیت از یک دولت مسلمان را بر اطاعت از حکومت تزاری روسیه ترجیح می دادند. پس علت جنگ انقلابات داخلی گرجستان و تمایل هر دو طرف به تصرف آن ناحیه بود به هر صورت دفاع ایران از قفقازیه در برابر تجاوز قوای روسیه امری طبیعی و مبتنی بر حق حاکمیت ایران بوده است. ۹

تعرض به گنجه در رمضان ۱۲۱۸ به فرماندهی سیسیانف آغاز شد و در شوال همان سال اشغال گنجه عملی شد بعضی از خانات قفقاز چنین فکر میکردند که از زیر بار تحمیل فشارهای دیوانی قاجار خلاص خواهند شد و خواهند توانست هم وجوه مالیاتی را برای خویشان حفظ کنند و هم اقتدار خانی خود را در انحصار خود نگه دارند غافل از این که روسها هم مال و هم مقام این خوانین را در قبضه خویش می گیرند. با عنایت به همین زمینه سیاسی و گسستگی روابط مهر آمیز و غلبه ذهنیت تخریب و نه همکاری و تعاون بود که چون سیسانف بر گنجه دست یافت از خوانین محلی قفقاز کمک خواست و از اطاعت از

حکومت تهران سر باز زدند ایران برای مقابله با حمله روسها در ۲۷ ذی الحجه ۱۲۱۸ عباس میرزا را به آذربایجان فرستاد. ۱۰

جنگ های ایران با روسیه ده سال طول کشید در سال ۱۲۱۸ گنجه به دست روس ها افتاد در سال ۱۲۱۹ در شوره گل جنگ سختی بین طرفین در گرفت ولی از این جنگ ها نتیجه قطعی حاصل نشد در سال ۱۲۲۰ بر اثر هجوم ابراهیم خلیل خان به منطقه نفوذ ایران مبداء آغاز جنگ شد و در نبرد عسکران روسها شکست خوردند و چندین کیلومتر به عقب نشستند ولی در سال ۱۲۲۱ بر اثر خیانت بعضی از حکام قفقازیه روسها به مواضع پیشین خود بازگشتند و میدان جنگ از کنار دریای خزر و رود کورا به حوضه آرپاچای در ولایت ایروان انتقال یافت و در همان سال هیئت نظامی فرانسوی وارد ایران شد و در پایان آن سال فتوحاتی نصیب سپاه ایران شد که نتیجه کلی آن حفظ قلاع ایران بود جنگهای سال ۱۲۲۲ بی نتیجه بود ولی در سال ۱۲۲۶ فتوحاتی نصیب ایران شد ولی معابر جنوبی و شرقی به دست سپاه روس افتاد و راه پیشرفت برای عباس میرزا محدود گردید و فقط می توانست نیروی خود را برای

مدافعه قلعه و استحکامات کنار ارس به کار اندازد. در سال ۱۲۲۷ ه. ق. سردار روسی کتروفسکی با نقشه دقیقی شروع به تعرض نمود و سفیر انگلیس افسران انگلیسی را از اردوی ایران فراخواند. عباس میرزا در ذی الحجه ۱۲۲۷ در حوالی ایروان در جنگ اصلاندوز در حالی که نیمی از قوای خود را از دست داده بود از ارس گذشت و تا تبریز عقب نشست. قوای روسیه در پایان سال بر لنکران دست یافت در این میان سفیر انگلیس به وساطت برخاست و مقدمات صلح را بین ایران و روس فراهم کرد. ۱۱.

عهدنامه گلستان در شرایطی بسته شد که تمام فکر و ذکر روس مقاومت در برابر حمله ناپلئون بود و هیچ تمرکزی را برای جنگ با ایران نداشت و شاه قاجار علی رغم مخالفت های عباس میرزا و تحت تأثیر تلقینات میرزا ابوالحسن خان شیرازی و سرگور ازلی این عهدنامه را پذیرفت.



مرزهای ایران قبل از پیمان نامه های قاجار در حدود دوپست سال پیش

مفاد اولیه عهدنامه مطابق میل انگلیسی ها و روس ها در ۱۱ ماده تنظیم و امضاء گردید و به موجب آن اراضی اشغالی شامل: ولایات گرجستان، باکو، شیروان، دربند، شکی، گنجه و موغان و قراباغ رسماً از سوی شاه به روسیه بخشیده شد صلح برقرار و روابط تجاری بین دو کشور آغاز و حقوق گمرکی ۵٪ برای اجناس روسی تعیین شد و به استناد بند چهارم حق حمایت امپراتور روسیه از شاه و ولیعهد ایران و کمک به عدم دخالت اجنبی در امور ایران واگذار شد.

ماده دوم در تعیین سرحدات ابهام های فراوان داشت و دست روس ها را در تعبیر و تفسیر سرحدات باز می گذاشت؛ ورود کشتی های روسی به دریای خزر آزاد و کسی غیر از آنها حق وارد شدن به دریای خزر را نداشت؛ قرار شد اسرا بعد از امضای قرارداد آزاد شوند در مورد سفر و تسهیلات رفاهی دو کشور برای هم نیز امتیازاتی قائل شدند. این معاهده به امضای شاه ایران و امپراطور روسیه در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلق ولایت قراباغ به تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ برابر با

۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ م به دست خط لندینانه نیکولا روتشیخوف و میرزا ابوالحسن خان شیرازی امضاء شد. ۱۲ از آنجا که شاه قاجار و تا حدی عباس میرزا قانع شده بودند که روتشیخوف امپراتور روس را راضی به استرداد سرزمین ها خواهد کرد و با مسافرت میرزا ابوالحسن خان شیرازی به پترزبورگ و ملاقات با امپراتور به زودی سرزمین های اشغال شده ایران تخلیه خواهند شد در باب مفاد عهدنامه دقت لازم را اعمال نکردند. ۱۳

ولی بعد از مدتی مشخص شد که آنها قصد اغفال دربار ایران را داشته اند و روتیشخف برای حرمت گذاشتن به حکومت ایران و بستن دهان مخالفان صلح لطف کرد و زمین های بی اهمیت مهری (مگری در مرکز کنونی ایران و ارمنستان) را قول داد به ایران برگرداند و ایران از این گذشت خیلی ممنون شد. ۱۴



عباس میرزای قاجار (ولیعهد)

علل شکست

ده سال جنگ خزانه فتحعلی شاه را خالی ذخیره مالی عباس میرزا را از بین برد و بخشی از آبادترین سرزمینها به روسیه واگذار گردید. شکست های نظامی و عدم سازمان دهی نیروهای نظامی بعد از جنگ می توانست تهدیدات و شورش های داخلی عشایر و ایلات سرکش را به خطر جدی برای حاکمیت قاجار مبدل کند. به استناد بند چهارم، دست روسها برای مداخله در امور داخلی و سیاست خارجی ایران باز گذاشته و از منظر دینی قاجارها متهم بودند که به کفار اجازه داده اند در سرزمینهای اسلامی مستقر شوند. ضعف نظامی در سازمان و تجهیزات و نیروهای جنگی، اتکاء بیش از حد به وعده های کمک دولت های خارجی، ساده انگاری و کم گرفتن توان حریف؛ نفاق و دورویی خوانین محلی، بی اعتمادی مردم مناطق اشغالی به حکام قاجار و دسیسه های قدرتهای اروپایی در مقابل ایران از جمله دلایل شکست ایران بوده است. تمامی تلاشهای عباس میرزا برای تشکیل یک سپاه کار آمد و توپخانه منظم به دلیل فشارهای متوالی روسها و نرسیدن امکانات مالی

و عدم تعهدات دولت فرانسه و انگلیس با شکست مواجه شد. نقشه عملیات جنگی به دقت و مخفیانه مطرح نمی شد بلکه در محلی که نوکران هم به آن رفت و آمد می کردند طرح می شد و در نتیجه کسی نبود که از عملیات نظامی ایران اطلاعی نداشته باشد. ۱۵ در این عهدنامه روس ها به تمام اهداف از پیش تعیین شده خویش به استثنای تصرف ایروان و نخجوان رسیدند و این عهدنامه برای روسیه فوقالعاده نافع بود و سیادت روسیه را بر فکاز و دریای خزر به ارمغان آورد. ۱۶

پرداخت غرامت از سوی ایران به روسیه در تبریز



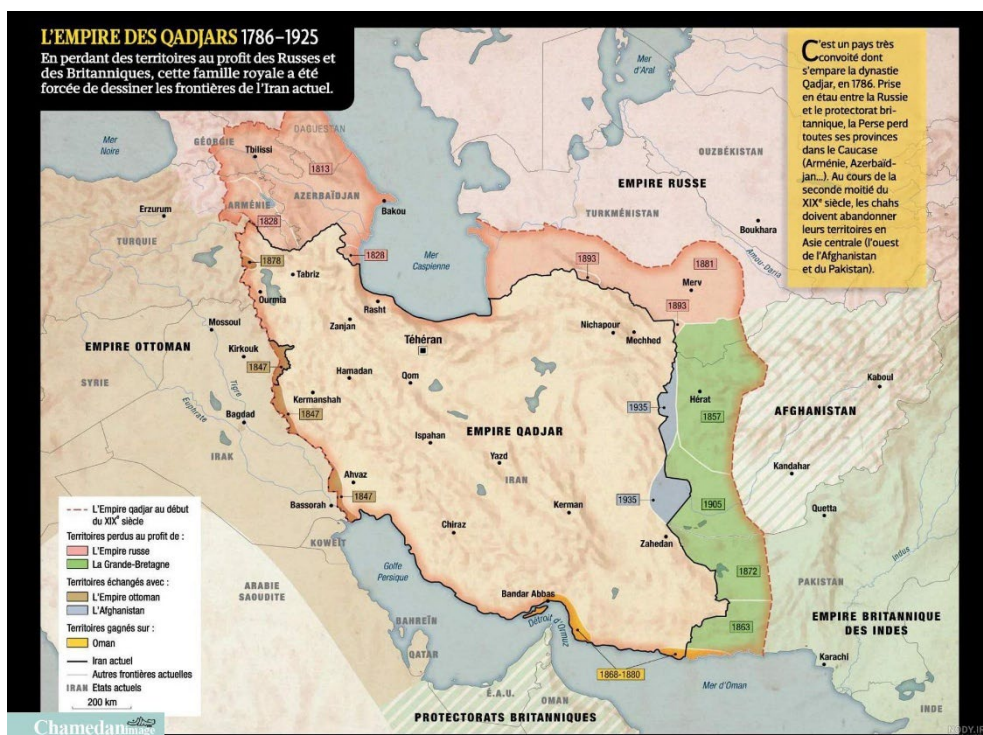
در مرحله اول جنگ های ایران و روس و طی ده سال نبرد سپاهیان دو کشور، هیچگاه روس ها نتوانستند از طریق اثبات برتری نظامی خود به نتیجه برسند و صلح گلستان نیز به اتکای اقتدار نظامی روس ها حاصل نشد بلکه روسها این صلح را متعاقب شبیخون اصلاندوز با دریافت تمام اطلاعات سپاه ایران از انگلیسی ها و با همراهی دیوانیان هواخواه انگلیس به ایران تحمیل کردند و این پیروزی برای روسها پیروزی نظامی نبود بلکه آنان از طریق بازیهای سیاسی و مساعدت همه جانبه سرگورازلی به صلح گلستان و تصرف سرزمینها دست یافتند.



عباس میرزا و فرماندهان ایرانی به این مصالحه از این جهت تن دادند که گمان می کردند پس از حل و فصل طغیان خواجه کاشغری و تجدید قوا به سراغ روسها خواهند رفت و سرزمینهای اشغالی را دوباره از چنگ آنان با گفتگو یا هجوم نظامی آزاد خواهند کرد. ۱۷



صحنه‌ی امضای عهدنامه‌ی بین ایران و روس، به قلم نقاش روسی



پی نوشت ها

۱. زرگری نژاد عبدالحسین، تصحیح و مقدحه احکام والجهاد و اسباب الرشاد، ص ۱۲.

۲. آوری، پیتز، تاریخ ایران(افشاریه و زندیه و قاجاریه)، ص ۲۸۵.

۳. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران ص ۴۳۰ و ملکم، سرجان، تاریخ ایران ص ۸۵۱ و حسینی شیرازی، فضل الله (متخلص به خاور)، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱ ص ۲۳.

۴. سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، صص ۱۰-۱۱.
۵. پالمر، روزولت، تاریخ جهان نو، ص ۵۰۵.
۶. دنبلی، عبدالرزاق، مآثرالسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلام حسین زرگری نژاد، ص ۶.
۷. هوشنگ مهدی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۰۶-۲۰۷؛ و اعتضاد الدوله، تاریخ روابط ایران و ناپلئون ص ۴۱؛ و بینا، علی اکبر، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ص ۹۰.
۸. محمود محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس قرن نوزدهم، ص ۴۶.
۹. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلنت قاجار، صص ۸۳-۸۶.
۱۰. زرگری نژاد، عبدالحسن، تصحیح و مقدحه احکام والجهاد و اسباب الرشاد، صص ۱۷-۱۹.
۱۱. شمیم، صص ۸۶-۹۱.
۱۲. مازندرانی، وحید و غلام علی مؤمنی، مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران، صص ۱۲۷-۱۳۰.

۱۳. دنبلی، ص ۸.

۱۴. عبدالله یف، فتح الله، گوشه هایی از مناسبات روسیه و ایران در قرن نوزدهم، ص ۵۰۶.

۱۵. خورموجی، محمد جعفر، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۵ و هدایت، رضاقلیخان، فهرس التواریخ، ص ۳۶۷؛ و تاج بخش، احمد، سیاست های استعماری روسیه تزار انگلیس و فرانسه در ایران، صص ۲۳۰-۲۳۱؛ و هدایت، رضاقلیخان، تاریخ روضة الصفای ناصری، ج ۳ ص ۷۶۵.

۱۶. عبدالله یف ص ۶۳

۱۷. زرگری نژاد، عبدالحسن، تصحیح و مقدحه احکام والجهاد و اسباب الرشاد، ص ۵۴.

منابع

آوری، پیتر، تاریخ ایران(افشاریه و زندیه و قاجاریه)،ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی، ۱۳۸۴.

اعتضاد الدوله، تاريخ روابط ايران و ناپلئون، تهران: انتشارات زرین،
۱۳۶۳.

بینا، علی اکبر، تاريخ سياسی و ديپلماسی ايران، ج۱، از گلناباد تا
ترکمانچای ۱۲۴۳-۱۳۴۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

پالمر، روزولت، تاريخ جهان نو، ج۱، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران:
اميرکبير، ۱۳۴۰.

تاج بخش، احمد، سياست های استعماری روسيه تزار انگليس و
فرانسه در ايران نيمه اول قرن نوزدهم، تهران: اقبال، ۱۳۶۲.

حسينی شیرازی، فضل الله (متخلص به خاور)، تاريخ ذوالقرنین، ج۱،
نسخه خطی، کتابخانه ملی ايران.

خورموجی، محمد جعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسين
خدیوچم، تهران: نی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه.ش.

دنبلی، عبدالرزاق، مآثر السلطانيه، تصحيح و تحشيه غلام حسين زرگری
نژاد، تهران: روزنامه ايران مؤسسه انتشاراتی، ۱۳۸۲.

زرگری نژاد، عبدالحسن، تصحیح و مقدحه احکام والجهاد و اسباب
الرشاد، میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، تهران: بقیعه، ۱۳۸۰.

سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی، تهران، ۱۳۶۶.

سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ (سلاطین قاجار)، ج ۲، مصحح محمد
باقر بهبودی، تهران: اسلامی، ۱۳۴۴.

شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلنت قاجار، تهران: مدبر چاپ، ۱۳۷۴.

عبدالله یف، فتح الله، گوشه هایی از مناسبات روسیه و ایران در قرن
نوزدهم، ترجمه غلام حسین متین، تهران: ستاره، ۱۳۵۷.

مازندرانی، وحید، و غلام علی مؤمنی، مجموعه عهدنامه های تاریخی
ایران، تهران: وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۵۰.

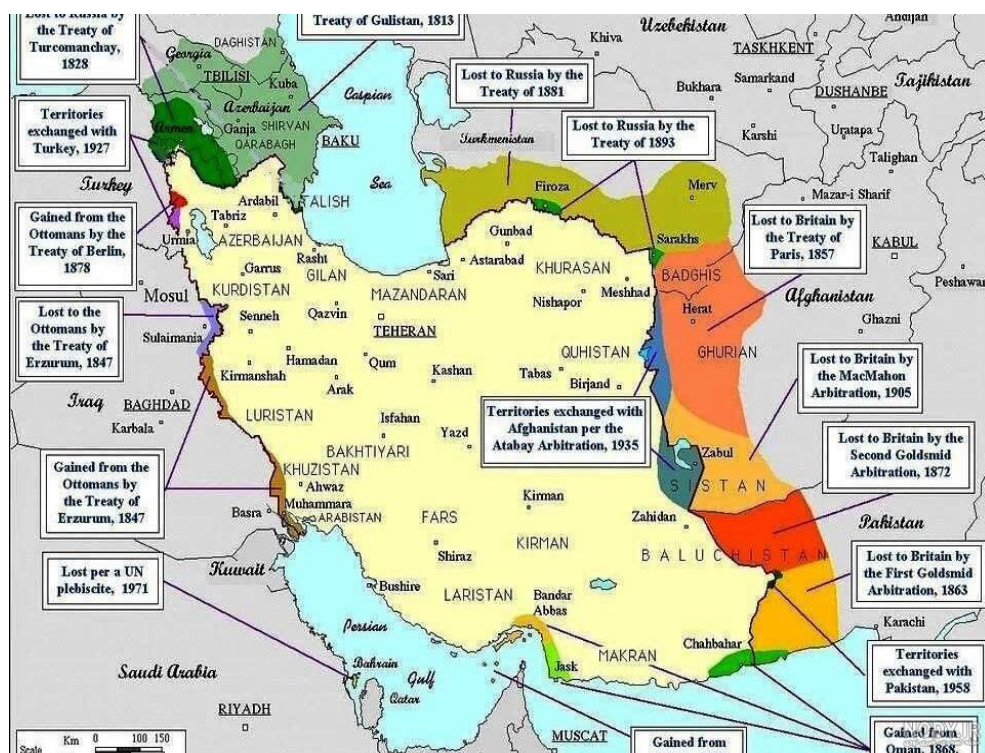
محمود، محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۱،
تهران: اقبال، ۱۳۵۲.

ملکم، سرجان، تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه فخر داعی، تهران: دنیای کتاب،
۱۳۶۲.

هدایت، رضاقلیخان، تاریخ روضۃ الصفاى ناصرى، ج ۳، به تصحيح و
تشحيح جمشيد کيان فر، تهران: اساطير، ۱۳۸۰.

هدایت، رضاقلیخان، فهرس التواريخ، به تصحيح عبداحسين نوایى و
مير هاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى،
۱۳۷۳.

هوشنگ مهدوى، عبدالرضا، تاريخ و رابط خارجى ايران، تهران: انتشارات
امير کبير، ۱۳۸۳ ... منبع: پرتال جامع علوم انسانى



فتحعلی شاه قاجار



عهدنامه ننگین ترکمانچای با شوروی

قرارداد ترکمانچای، عهدنامه‌ای که پس از دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار، در اول اسفند ۱۲۰۶ شمسی مطابق با پنجم شعبان ۱۲۴۳ در روستای ترکمانچای بین ایران و روسیه منعقد شد.

این عهدنامه در دو بخش سیاسی و بازرگانی به ترتیب در شانزده و نه ماده، تنظیم شده بود. این عهدنامه در زمان فتحعلی شاه قاجار پس از عهدنامه گلستان و به دنبال شکست ایران در جنگ در قفقاز جنوبی و آذربایجان امضا شد و طی آن برخی قلمروهای دولت قاجار، از حکومت ایران سلب و به روسیه واگذار شد. اصل عهدنامه، به همراه دو طومار، در اداره کل اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه ایران موجود است. این عهدنامه در تاریخ دیپلماسی، روابط بین‌المللی و اوضاع داخلی ایران نقطه عطف تلقی می‌شود. دو دوره جنگ ایران و روسیه، ایران را بیش از گذشته به عرصه سیاست‌های جهانی کشاند و فضای جدیدی در ایران ایجاد کرد که برای تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران زمینه مساعدی فراهم آمد. [۱]

فهرست مندرجات

۱ - فضای منجر به قرارداد

۱.۱ - فضای سیاسی ایران و روسیه

۱.۲ - مذاکرات ایران و روسیه

۱.۳ - شکست مذاکرات

۱.۴ - تلاش نافرجام برای مذاکرات

۱.۵ - آغاز جنگ ایران و روسیه

۱.۶ - سقوط تبریز و تقاضای صلح

۱.۷ - پیش شرط‌ها عهدنامه

۲ - زمان امضا

۳ - محتوا

۳.۱ - بخش سیاسی

۳.۲ - بخش تجاری

۴ - محل نگهداری عهدنامه

۵ - منابع

۶ - پانویس

۷ - منبع

۱ - فضای منجر به قرارداد

فضای سیاسی و دیپلماسی بین ایران و روسیه طی مذاکرات و تنش‌هایی در زمان قاجاریه منجر به قرارداد ترکمن چای شد.

۱.۱ - فضای سیاسی ایران و روسیه

با تأسیس سلطنت قاجار (۱۲۱۰-۱۳۴۴)، قفقاز اهمیت ویژه‌ای یافت. رشد و گسترش سرمایه‌های تجاری روسیه، که از زمان پتر کبیر آغاز شده بود، سیاست نظامی خاصی در پی داشت که از یکسو گرایش به تسلط بر دریای سیاه برای تفوق بر عثمانی و از سوی دیگر، سلطه بر

دریای خزر را برای نفوذ به هند، از طریق خلیج فارس و سرزمین‌های شرق دریای خزر، در اولویت قرار می‌داد. الحاق گرجستان به روسیه در ۳ جمادی الاولی ۱۲۱۶ / ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ [۲] و خودمختاری برخی حکام محلی تحت حمایت روسیه، موضوع مهم دیگری بود که حکومت قاجار را به تسلط بر قفقاز و دستیابی به مرزهای صفوی تحریک می‌کرد. پیش از این، دو اردوکنشی نظامی آقا محمدخان به قفقاز در ۱۲۰۹ و ۱۲۱۱، [۳][۴] روس‌ها را برای تسلط بر این ناحیه تحریض کرده بود؛ از این‌رو، در ۱۲۱۸ / ۱۸۰۳ نخستین دوره جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد که ده سال ادامه یافت و به شکست ایران و عقد عهدنامه گلستان انجامید. اقدامات سیاسی ایران برای پس گرفتن مناطق اشغال شده طی سال‌های پس از انعقاد این قرارداد، بی‌نتیجه ماند. [۵] [۶] [۷] [۸]

۱.۲ - مذاکرات ایران و روسیه

افزون بر مسائل منجر به قرارداد گلستان، برخوردهای نظامی ایران و عثمانی در فاصله سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ در غرب و شمال غرب، که

منجر به عقد قرارداد هفت ماده‌ای صلح شد، [۹][۱۰][۱۱][۱۲] و توجه سیاست خارجی ایران به مسائل مرزی با عثمانی، برای رفع اختلافات مرزی ایران و روسیه فرصتی باقی نگذاشت و به استقرار روس‌ها در مناطق تصرف شده قفقاز استحکام بخشید.

با اشتغال ایران به مسئله عثمانی و قطع نسبی مذاکرات، روس‌ها مالکیت سه منطقه مهم و راهبردی (مَحالّ بالغ لو/ بالقلو، گونی/ آزَوَنق و گوگجه دنگیز/ گوگچه تنگیز/ سوان) را مطرح کردند. با این حال، در ۱۲۴۰ مازاروویچ نماینده دولت روسیه درباره تعیین مرزهای دو کشور با عباس میرزا و الله یارخان آصف الدوله و حسن خان ساری اصلان در چمن سلطانیه به مذاکره پرداخت. [۱۳][۱۴]

این مذاکرات، که ادعاهای تازه روس‌ها را مبنی بر مالکیت محالّ سه‌گانه در برداشت، بی‌نتیجه ماند. تنها نتیجه، احاله مذاکرات به تفلیس با حضور یرمولوف، فرمانده کل نظامی قفقاز، بود که به زعم هیئت سیاسی ایران، وی با انصاف بود. [۱۵]

طبق مولکول شدن مذاکرات به تفلیس، میرزا محمدصادق مروزی به نمایندگی ایران، و مازاروویچ عازم تفلیس شدند، ولی مازاروویچ در تبریز بر میرزا محمدصادق پیشی گرفت و قبل از او به تفلیس رسید. با تحریک وی، سپاه روسیه محالّ بالغ لو را اشغال کرد و مذاکرات میرزا محمدصادق با ولیامینوف، معاون یرمولوف، در تفلیس نیز بی‌نتیجه ماند.

با مرگ الکساندر اول (تزار روسیه) در ۱۲۴۱ / ۱۸۲۵، مذاکرات متوقف شد و میرزا محمدصادق به ایران بازگشت. [۱۶] مرگ الکساندر اول و شکست مذاکرات تفلیس، برای کارگزاران سیاسی ایران این توهّم را به وجود آورد که راه هرگونه مذاکره سیاسی برای رفع اختلافات مرزی، بخصوص درباره نواحی اشغال شده، مسدود شده و تنها راه ممکن، آغاز مخاصمات نظامی است. [۱۷]

۱.۴ - تلاش نافرجام برای مذاکرات

نیکلای اول، امپراتور روسیه، برای حل نهایی مسائل ایران و روسیه، پرنس منشیکوف را به تهران فرستاد. منشیکوف زمانی به ایران رسید که به سبب نقض مفاد عهدنامه گلستان از سوی سپاه روس، زمینه نبرد در ایران فراهم شده بود. در ۱۲۴۱، فتحعلی شاه و شاهزادگان و سران دربار و علمای بزرگ ایران و عتبات عالیات در چمن سلطانیه مجمعی تشکیل دادند. [۱۸][۱۹][۲۰]

۱.۵ - آغاز جنگ ایران و روسیه

پیش از تشکیل مجمع در چمن سلطانیه، در پی درخواست‌های مرزنشینان مسلمان و غیرمسلمان از علما و گزارش‌های رسیده درباره ستم روس‌ها بر مردم این ناحیه، علمای بزرگ و در صدر آنان، سید محمد طباطبایی اصفهانی معروف به سید محمد مجاهد، به مجتهدان و فضلاء سرزمین‌های اسلامی نامه نوشته و عموم مسلمانان را به جهاد دعوت کرده بودند. [۲۱][۲۲][۲۳] منشیکوف هنگامی در چمن سلطانیه

به اردوی شاه رسید که مجمع بزرگ علمای ایران، به زعامت سید محمد طباطبایی و ملا احمد نراقی، تشکیل و مقرر شده بود که فتحعلی شاه باید «با دولت روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت آشکار سازد» [۲۴]

از این رو، درخواست منشیکوف مبنی بر فرستادن سفیری از ایران به روسیه برای «تهنیت جلوس امپراتور جدید» و «تعزیت امپراتور متوفی» پذیرفته نشد و علما نیز تقاضای او را برای ملاقات و گفتگو نپذیرفتند و تأکید کردند که مهربانی با کفار بنا بر نص کلام ایزد جبار، حرام است و افزودند که «در صورت ردّ ولایات، باز جهاد با ایشان واجب‌تر از روزه ماه صیام است». [۲۵]

منشیکوف که تلاش‌هایش برای ایجاد صلح، به رغم تمایل عباس میرزا بی‌نتیجه مانده بود، بسرعت به روسیه رفت و بدین ترتیب، دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه در ذیحجه ۱۲۴۱ آغاز شد. [۲۶]

۱.۶ - سقوط تبریز و تقاضای صلح

با سقوط تبریز (۱۲۴۳) و شهرهای دیگری چون مرند و خلخال و مشکین (مشکین شهر) و سراب و گرمرود تا میانه، تنها برخی مناطق، از جمله اردبیل و ارومیه و ساوجبلاغ و تالش و مغان، تحت حاکمیت قاجار باقی ماند. [۲۷] بنابراین عباس میرزا برای برقراری صلح تلاش کرد. نخستین اقدام رسمی را برای مذاکره میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی انجام داد و در تبریز درخواست صلح را به پاسکویچ تسلیم کرد. [۲۸] دومین اقدام رسمی، پیامی بود که بیژن خان گرجی برای پاسکویچ برد. [۲۹]

روس‌ها پیشنهاد مذاکره درباره صلح را پذیرفتند و منطقه دهخوارقان (آذرشهر کنونی) در پنج فرسنگی تبریز، را برای برگزاری جلسات گفتگو تعیین کردند. [۳۰] جان مک دونالد کینر، سفیر انگلستان، که در طی جنگ به فتح‌علی شاه پیوسته بود، به همراه جان مک نیل [۳۱] در گفتگوهای صلح دهخوارقان شرکت داشت و تلاش می‌کرد که مذاکرات نهایی صلح را به انجام رساند. [۳۲][۳۳]

خبر پذیرش گفتگوی صلح دهخوارقان همراه با پیشنهاد چهار ماده‌ای پاسکویچ، به عنوان پیش شرط مصالحه، به عباس میرزا رسید. مفاد این پیشنهاد عبارت بود از: واگذاری ایروان و نخجوان و اردوباد به روسیه و تعیین رود ارس به عنوان مرز دو کشور؛ واگذاری تالش و مغان به روسیه؛ پرداخت بیست کرور اشرفی (ده هزار سکه طلا) غرامت به روسیه؛ عذرخواهی نایب السلطنه یا شاه ایران از امپراتور در سن پترزبورگ. [۳۴] فتحعلی شاه نخست این پیشنهاد را قبول نکرد، ولی پس از کم شدن مبلغ غرامت و آگاه شدن از وخامت اوضاع، آن را پذیرفت. [۳۵]

سرانجام در ۲۷ رجب ۱۲۴۳، هنگامی که نیروهای پاسکویچ از تبریز خارج شده بودند، منوچهر خان معتمدالدوله نخستین بخش غرامت را به پیشقراولان سپاه روسیه تحویل داد. پاسکویچ نیز در نامه‌ای به عباس میرزا، وی را برای ادامه مذاکرات صلح به روستای ترکمان چای دعوت کرد. [۳۶]

۲ - زمان امضا

در ۵ شعبان ۱۲۴۳ / اول فوریه ۱۸۲۸، عباس میرزا، آصف الدوله، قائم مقام، منوچهرخان معتمدالدوله، پاسکویچ، جان مک نیل، میرزا مسعود (مترجم زبان فرانسه)، میرزا محمدعلی منشی الممالک و میرزا ابوالحسن خان شیرازی، [۳۷] در اردوگاه نظامی روس‌ها در ترکمان چای گفتگوهای صلح را به انجام رساندند و نمایندگان ایران و روسیه عهدنامه ترکمان چای را امضا کردند. [۳۸][۳۹][۴۰][۴۱] [۴۲] [۴۳] [۴۴] در اواخر همان ماه، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و ژنرال روزن متن مذاکرات و قرارداد را در تهران به شاه دادند. [۴۵]

۳ - محتوای قرارداد

عهدنامه ترکمان چای در دو بخش سیاسی و بازرگانی، به ترتیب در شانزده و نه ماده، تنظیم شده بود که هر کدام شرایط سنگینی را به مردم و حکومت ایران تحمیل می‌کرد. روس‌ها در عرصه سیاسی و اقتصادی دارای چنان امتیازاتی در ایران شدند که تا آن زمان از هیچ‌یک از همسایگان خود به دست نیاورده بودند.

محورهای اساسی بخش سیاسی عهدنامه ترکمان چای در مواد سوم، چهارم، هفتم، هشتم، دهم و سیزدهم آن آمده است.

بر طبق مادّه سوم، ناحیه و شهر مهم نخجوان و ایروان از ایران جدا و به روسیه واگذار شد.

مادّه چهارم به تعیین مرزهای ایران و روسیه اختصاص یافت و مجرای رود ارس سرحد دو کشور شد.

طبق مادّه هفتم، روس‌ها عباس میرزا را ولیعهد و جانشین مشروع شاه می‌دانستند.

بر طبق مادّه هشتم، کشتی‌های تجاری روسیه همچنان از حق کشتیرانی آزاد در دریای خزر در طول کرانه‌های آن بهره‌مند بودند. این مادّه، برای ایران در دریای خزر هیچگونه حقی قائل نبود.

مادّه دهم، بیشترین امتیاز را نصیب سیاست‌های توسعه‌طلبانه روسیه تزاری می‌نمود. این مادّه «استقرار و توسعه روابط بازرگانی را میان دو

دولت یکی از محسنات بازگشت به صلح» می‌دانست و در پی آن، بر عقد قراردادی جداگانه در این زمینه تأکید داشت، به این صورت که ایران به روسیه حق می‌داد که هر نقطه‌ای را که سود بازرگانی آن کشور ایجاب می‌کرد، انتخاب کند تا از این طریق روسیه بتواند کانون‌های نمایندگی و کنسولی ایجاد کند. امتیاز روسیه در این ماده سبب شد که انگلیس، در به دست آوردن امتیازاتی در ایران، با روسیه بشدت رقابت کند که به انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و انگلیس در ۱۲۵۷، در دوره محمد شاه انجامید.

ماده سیزدهم، و برخی از موارد ماده چهاردهم، درباره اسیران و اتباع دو دولت بود که بر طبق آن، ایران و روسیه می‌بایست در فرصتی چهارماهه، اسیران را به نمایندگان دو دولت تحویل می‌دادند.

در ماده سیزدهم، برای دخالت در شناسایی اسیران و اتباع دو دولت و استرداد آنان حقی نامحدود در نظر گرفته شده بود. با تکیه بر این ماده بود که یک سال پس از عقد عهدنامه، گریبایدوف [۴۶] به جستجوی گرجیان و ارمنیانی برآمد که به زعم وی باید به روسیه بازمی‌گشتند.

چنانچه ذکر شد، بخش دوم عهدنامه متضمن روابط تجاری ایران و روسیه بود که در نه ماده تنظیم و به قرارداد سیاسی منضم شد. این بخش، بیش از آن که ناظر به گسترش تجارت روسیه و منافع سرمایه‌داری تجاری آن در ایران باشد، راه مطمئنی برای نفوذ روس‌ها و تحقق اهداف سیاسی آنان بود. محورهای اساسی این بخش از عهدنامه نیز مواد پنجم و ششم و هفتم و هشتم بود که هرکدام امتیازات فراوانی به روسیه تزاری می‌داد.

بر طبق ماده پنجم، اتباع دولت روسیه می‌توانستند در ایران مسکن یا مرکز فروش بخرند یا اجاره کنند و مأموران دولت ایران، بدون اجازه وزیرمختار و کنسول روسیه، حق ورود به آن‌جا را نداشتند.

ماده ششم، ورود مایحتاج مأموران نمایندگی‌های روسیه به ایران را، بدون پرداخت عوارض گمرکی، مجاز می‌شمارد. همچنین، به اتباع ایرانی در خدمت آنان، تا زمان خدمت، حقوقی برابر با اتباع روسیه

داده می‌شد و در صورت وقوع و اثبات جرم، با رضایت وزیرمختار و کنسول، آنان را به محاکم ایرانی تحویل می‌دادند.

در ماده هفتم، محاکمات و موارد اختلاف میان اتباع روسیه در ایران با قوانین روسیه حل و فصل می‌شد و اختلاف میان اتباع روسیه و ایران در صورتی به محاکم ایرانی ارجاع داده می‌شد که مترجمی از نمایندگی رسمی روسیه، با اجازه وزیرمختار یا کنسول روسیه، حضور داشت. ماده هشتم به سنگین‌ترین و مداخله جویانه‌ترین اقدام و در واقع نقض حاکمیت قضایی ایران، منتهی می‌شد.

بر طبق این ماده، در صورتی که اتباع روسیه قتل یا جنایتی مرتکب می‌شدند، قضاوت آن برعهده وزیرمختار، کاردار یا کنسول روسیه بود و محاکم ایران نمی‌توانستند آنان را تعقیب یا مجازات کنند. رسیدگی به این موارد، در صورت مدلل شدن جنایت، تنها در حضور نمایندگان کنسولی روسیه در ایران امکان‌پذیر بود. در صورت احراز تقصیر، محکوم به وزیرمختار یا کنسول امپراتور روسیه سپرده می‌شد تا در روسیه مجازات شود. (کاپیتولاسیون).

بدین ترتیب، انعقاد عهدنامه ترکمان چای از یکسو تا حدودی به خواست‌های سیاسی و توسعه طلبانه روسیه و نفوذ سرمایه داری تجاری آن تحقق بخشید و از سوی دیگر، رقابت دو دولت توسعه طلب روسیه و انگلستان را تشدید کرد و عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جامعه ایران را قریب به یکصد سال تحت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خویش قرار داد.

۴ - محل نگهداری عهدنامه

اصل عهدنامه ترکمان چای، به همراه دو طومار، در اداره کل اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه ایران موجود است که به صورت دفتری با ۳۶ برگ در ابعاد ۱۹٫۵ سانتیمتر ۳۱٫۵ سانتیمتر به دو زبان فارسی و فرانسه، حاوی چهار عهدنامه است:

متن عهدنامه سیاسی ترکمان چای (۱۶ فصل)؛ عهدنامه‌ای مبنی بر تفسیر فصول چهارم و ششم درباره نحوه اقامت ارتش روسیه در آذربایجان تا هنگام پرداخت غرامت؛ عهدنامه‌ای مبنی بر تفسیر فصل نهم، راجع به روش پذیرایی از سفرا و نمایندگان روسیه در ایران؛

عهدنامه‌ای در خصوص تعیین تکلیف اتباع و مأموران طرفین و امور
بازرگانی و قضایی و کاپیتولاسیون (۹ فصل).

طومار اول با سرلوحه تاج و عقاب علامت امپراتوری روسیه حاوی
عهدنامه‌ای بازرگانی است، مشتمل بر یک مقدمه به زبان روسی و نه
فصل به زبان فرانسه و یک نتیجه به زبان روسی، در قطع ۵۳ سانتیمتر
۲۷۶ سانتیمتر.

طومار دوم، با همان مشخصات، حاوی عهدنامه‌ای در باب شرایط
پرداخت غرامت جنگی و اشغال آذربایجان تا زمان پرداخت غرامت از
طرف ارتش روسیه است، مشتمل بر یک مقدمه و شش فصل و یک
نتیجه به دو زبان روسی و فرانسه، در ابعاد ۵۳ سانتیمتر ۱۲۸ سانتیمتر،
با لفافه‌ای از اطلس سفید.

۵ - منابع

- (۱) اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، چاپ غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵ ش.
- (۲) تنکابنی، محمد بن سلیمان، قصص العلماء، تهران: انتشارات علمیّه اسلامیّه، (بی تا).
- (۳) جهانگیر میرزا، تاریخ نو: شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری، چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۲۷ ش.
- (۴) خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، چاپ ناصر افشارفر، تهران ۱۳۸۰ ش.
- (۵) ساروی، محمد فتح‌الله بن محمدتقی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران ۱۳۷۱ ش.
- (۶) سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، چاپ جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۷ ش.

(۷) معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران ۱۳۷۳ ش.

(۸) مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، تبریز ۱۲۴۱، چاپ غلامحسین صدری افشار، چاپ افست تهران ۱۳۵۱ ش.

(۹) نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران ۱۳۶۱ ش.

(۱۰) رابرت گرانت واتسون، تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران ۱۳۵۶ ش.

(۱۱) هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، فهرس التواریخ، چاپ عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران ۱۳۷۳ ش.

(۱۲) هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصری، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۸-۱۰، تهران ۱۳۳۹ ش.

۶ - پانویس

۱. ↑ مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجف‌قلی، مآثر سلطانیہ: تاریخ جنگ‌های ایران و روس.

۲. ↑ گوگوشویلی و زورابیشویلی، ص ۶۱

۳. ↑ ساروی، محمد فتح‌الله بن محمدتقی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، ج ۱، ص ۲۶۸.

۴. ↑ ساروی، محمد فتح‌الله بن محمدتقی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، ج ۱، ص ۲۹۷.

۵. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۶. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۳۸۶.

۷. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصر، ج ۹، ص ۵۳۳-۵۳۴، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۸. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، فهرس التّواریخ، ص ۳۷۶، تهران ۱۳۷۳ ش.

۹. ↑ مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، ج ۱، ص ۳۳۹.

۱۰. ↑ مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، ج ۱، ص ۳۷۱.

۱۱. ↑ مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، ج ۱، ص ۳۶۷.

۱۲. ↑ مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگهای ایران و روس، ج ۱، ص ۳۸۱.

۱۳. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۰۰.

۱۴. ↑ سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

۱۵. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصری، ج ۹، ص ۶۳۳، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۱۶. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۰۲.

۱۷. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصری، ج ۹، ص ۶۴۰-۶۴۱، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۱۸. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۱۶.

۱۹. ↑ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲۰. ↑ رابرت گرانت واتسون، تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۱. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۱۳.

۲۲. ↑ جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ج ۱، ص ۶-۸.

۲۳. ↑ تنکابنی، محمد بن سلیمان، قصص العلماء، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۲۴. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصری، ج ۹، ص ۶۴۶، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۲۵. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۱۷.

۲۶. ↑ جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ج ۱، ص ۱۵-۱۶.

۲۷. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، ملحقات تاریخ روضه الصفا، ناصر، ج ۹، ص ۶۷۸، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۲۸. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۱.

۲۹. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۱.

۳۰. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۱.

۳۱. ↑ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی.

۳۲. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، فهرس التّواریخ، تهران ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۳۹۹.

۳۳. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، فهرس التّواریخ، تهران ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۳۴. ↑ جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ج ۱، ص ۹۶-۹۷.

۳۵. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۵.

۳۶. ↑ جهانگیر میرزا، تاریخ نو، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۳۷. ↑ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی.

۳۸. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۹.

۳۹. ↑ هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، ملحقات تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۹، ص ۶۸۶، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ ش.

۴۰. ↑ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴۱. ↑ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴۲. ↑ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴۳. ↑ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴۴. ↑ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴۵. ↑ خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۷۰.

۴۶. ↑ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی.

۷ - منبع

• بنیاد دائره المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، برگرفته از مقاله «ترکمان چای، عهدنامه»، شماره ۳۴۷۱.



پیمان ننگین آخال

اما عهدنامه گلستان و ترکمانچای پایان دست‌درازی روس‌ها به خاک ایران نبود، چند دهه بعد و در ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۱ قرارداد ننگین آخال توسط استعمار روس بر ایران تحمیل شد. این قرارداد که هدف آن تعیین مرزهای دو کشور محسوب می‌شد عملاً منجر به از دست رفتن خاک ایران در آسیای مرکزی شد که وسعت آن بالغ بر ۱ میلیون و ۲۲۶ هزار کیلومتر مربع بود و برای همیشه ایران آسیای مرکزی را که نظریه‌پردازان بزرگ به آن هارتلند یا همان قلب زمین می‌گویند از دست داد. سرزمین‌هایی که طی این قرارداد توسط روسیه اشغال شد شامل کشورهای ترکمنستان و تاجیکستان و بخش‌های از قزاقستان و قرقیزستان و ازبکستان است که شهرهای تاریخی و تمدنی ایران مانند مرو و خجند و سمرقند و بخارا و خوارزم و خیوه و. را در برمی‌گرفت. وسعت خاکی که توسط روسیه با قرارداد آخال از ایران جدا بیشتر از کل مساحت فعلی کشور مانند بزرگی مانند مصر و نزدیک به دو برابر مساحت کشور فرانسه است. در مجموع مساحت سرزمین‌هایی که طی

سه قرارداد گلستان و ترکمانچای و آخال از ایران توسط شوروی (روسیه) اشغال شد کمی کمتر از مساحت فعلی کشور است. درواقع اگر این مناطق توسط روسیه از ایران جدا نمی شد ایران بجای اینکه هم اکنون هجدهمین کشور پهناور جهان باشد هشتمین کشور بود.

پیمان آخال

آخال تَکّه، یا اَخل تَکّه، نامی است که در سال های ۱۲۹۹-۱۳۰۷ق / ۱۸۸۲-۱۸۹۰م بر شهرستانی از استان ماوراء خزر اطلاق می شد و هم اکنون قسمتی از آن معروف به عشق آباد ، مرکز ترکمنستان شوروی است.

پیمان آخال یا پیمان آخال تکه، معاهده ای است که در زمان ناصرالدین شاه میان روسیه ی تزاری و ایران برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترکمن نشین شرق دریای خزر بسته شد. در نتیجه ی این قرارداد بخشی از گستره ی ایران از مرزهای شمال خراسان تا رود تجن به تصرف روسیه ی تزاری درآمد.

فهرست مندرجات

۱ - معرفی اجمالی پیمان آخال

۲ - مفاد قرارداد

۳ - زمینه‌های انعقاد پیمان

۴ - تاثیر پیمان آخال بر جغرافیا و اقتصاد ایران

۵ - پانویس

۶ - منبع

۱ - معرفی اجمالی پیمان آخال

آخال اسم محل و تکه یا تکه نام قبیله ترکمن ساکن در این سرزمین است.[۱] پیمان آخال یا پیمان آخال تکه، معاهده‌ای است که در زمان ناصرالدین شاه میان روسیه تزاری و ایران برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترکمن‌نشین شرق دریای خزر بسته شد. در نتیجه‌ی این قرارداد بخشی از گستره‌ی ایران از مرزهای شمال خراسان تا رود تجن به تصرف روسیه تزاری درآمد.

قرارداد آخال در تاریخ ۲۳ آذر ۱۲۶۰ش / ۲۲ محرم ۱۲۹۹ق و ۱۴ دسامبر ۱۸۸۱م میان میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک انصاری وزیر امور خارجه‌ی ایران و ایوان زینوویف، وزیرمختار روسیه در تهران منعقد شد و ناصرالدین شاه ناگزیر تن به امضای این قرارداد داد. با این پیمان در واقع ناصرالدین شاه که هیچ‌گاه نتوانسته بود ترکمن‌ها را شکست دهد حکومت روسیه را بر این مناطق به رسمیت شناخت و ایران و روسیه برای اولین بار در ناحیه‌ی شرق دریای خزر با یکدیگر همسایه شدند.

۲ - مفاد قرارداد

پیمان آخال شامل یک مقدمه و نه ماده بود. در ماده‌ی اول نقاط و محل عبور خط مرزی تعیین گردید و در ماده‌ی دوم پیش‌بینی شده بود که نمایندگان ایران و روسیه بر طبق فصل اول خط سرحد را به‌گونه‌ای شفاف ترسیم کنند و در مرزها علامت‌گذاری نمایند. در ماده‌ی سوم مقرر شد که «چون قلعه‌جات گرماب و قلقلاب واقعه در دره، رودی که آبش اراضی ماوراء‌الخزر را مشروب می‌کند در شمال خطی واقع

است که به موجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است، دولت ایران متعهد می‌شود که قلاع مزبور را ظرف یک سال از تاریخ مبادله‌ی این قراردادنامه تخلیه کند. ولی دولت علیه، حق خواهد داشت که در ظرف مدت مزبوره سکنه‌ی گرماب و قلقلاب را به مملکت خود مهاجرت دهد. از طرف دیگر دولت روس متقبل می‌شود که در نقاط مزبوره استحکامات بنا نکرده و خانواده‌ی ترکمن در آنجا سکنا ندهد».

در اجرای مفاد این بند، هزینه‌ی انتقال این خانوارها که بالغ بر یک هزار و دویست تومان بود از خزانه‌ی دولت ایران شد و پس از جابجایی این خانواده‌ها و اسکان آنها در داخل روستاهای مرزی ایران، مکان‌های یادشده زیر نظر کمیسیون مشترک به روس‌ها تحویل داده شد.

اوج غلبه روس‌ها و ناتوانی و انفعال حکومت قاجاریه را می‌توان در ماده‌ی چهارم این عهدنامه ملاحظه کرد. در این ماده آمده است: «چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی رود و انهاری که ایالت ماوراء بحر خزر متصله به سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است، دولت علیه [ایران] متعهد می‌شود که به هیچ وجه نگذارد از

منبع الی محل خروج از خاک ایران در امتداد رود و انهار مزبوره قراء
جدیدی تأسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود توسعه
داده شود و نیز برای اراضی که فعلاً در خاک ایران مزروع است بیش
از آن مقداری که لازم است نگذارد آب استعمال کنند.» [۲]

بر طبق ماده‌ی پنجم طرفین برای سهولت راه بازرگانی با توافق به
جاده‌سازی مبادرت می‌نمایند. در ماده‌ی ششم قرارداد آمده است
«دولت ایران متعهد می‌شود که در تمام سرحد استرآباد و خراسان
اخراج هر نوع اسلحه و آلات جنگی را از مملکت ایران سخت ممنوع
دارد و نیز تدبیرات لازمه را به عمل آورده، نگذارند که به تراکمه که در
خاک ایران هستند اسلحه برسد».

همچنین در فصل هفتم آمده است: «محض مراقبت اجرای شرایط این
قرارداد و برای مواظبت حرکات و رفتار تراکمه که مجاور ایران هستند
دولت روس حق خواهد داشت که به نقاط سرحد ایران مامور معین
کند».

طبق ماده‌ی هشتم پیمان‌های سابق به قوت خود باقی است و بر طبق ماده‌ی نهم چهار ماه برای مبادله‌ی اسناد امضاء شده تعیین گردیده است. [۳]

پس از عقد قرارداد مزبور محمدصادق خان قاجار امیرتومان (امین نظام) از طرف ایران مأمور شد که با نمایندگان روسیه در تعیین حدود همکاری کند. بدین منظور یک پروتکل در قریه‌ی حصار و دو پروتکل دیگر در ۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۱۲ق در عشق‌آباد به امضای طرفین رسید. [۴]

۳ - زمینه‌های انعقاد پیمان

انعقاد این پیمان در شرایطی صورت گرفت که نیروهای روس که تا سال ۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م اطراف آرال، سمرقند و تاشکند را تصرف کرده بودند در سال ۱۸۶۸م خان بخارا را نیز شکست دادند و حاکمیت خود را بر بخارا و سمرقند تثبیت کردند. دولت روسیه که ایران را سرگرم جنگ با انگلستان می‌دید فرصت را مغتنم شمرد و رسماً از سال ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۸م

دست تصرف به مرزهای شمال شرقی ایران دراز کرد و تا سال ۱۲۸۰ق به تدریج اطراف آرال و سمرقند و تاشکند را نیز تصرف کردند و بعدها بر مرو نیز دست یافتند. پس از شکست نیروهای ایرانی در مرو از سال ۱۲۹۰ق، روسیه به بهانه سرکوب کردن ترکمانان راهزن و تأمین امنیت راههای تجاری به منطقه‌ی یموت در شمال رود اترک یورش برد. این تهاجم نظامی که توسط کافمن صورت گرفته بود در سال ۱۲۹۵ق توسط سرتیپ لازاروف ادامه یافت و نهایتاً در سال ۱۲۹۸ق توسط ژنرال اسکوبلف اشغال نظامی این منطقه تکمیل گردید و در سال ۱۲۹۹ق گوگ‌تپه آخرین پایگاه‌های ترکمنان به تصرف روسیه درآمد.

ناصرالدین شاه که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود و در مقابل امضای معاهده‌ی پاریس و از دست دادن قسمتی از مرزهای شرق ایران به نفع بریتانیا ناگزیر بود که در برابر همسایه‌ی شمالی نیز که رقیب سیاسی و استعماری بریتانیا بود سر تسلیم فرود آورد، با انعقاد پیمان موسوم به آخال تسلط روسیه را بر سراسر مرزهای از دست رفته شمال شرقی خراسان به رسمیت شناخت. [۵]

۴ - تاثیر پیمان آخال بر جغرافیا و اقتصاد ایران

پیمان آخال یکی از قراردادهای تحمیلی است که از سوی دولت روسیه بر ایران تحمیل شد. هر چند اجرای مفاد این پیمان و پروتکل‌های الحاقی آن به دلیل اختلاف نظرهای مأموران کمیسیون مشترک و تحمیلات نماینده‌ی روسیه به تدریج محقق شد و سال‌ها به درازا کشید، لکن بر اثر آن سرزمین‌های وسیعی از خاک ایران جدا شد و تأثیرات منفی عمیقی بر سیاست و اقتصاد این کشور برجای گذاشت.

از نظر سیاسی هر چند به باور ناصرالدین شاه تصرف مرو و آخال از سوی روس‌ها، ایران را از تجاوزات ترکمانان مهاجم نجات می‌داد [۶]

لکن این تهاجمات سال‌های بعد نیز ادامه داشت و دولت روسیه هیچ اقدامی به منظور پیش‌گیری از آن به عمل نیاورد. به دنبال قتل ناصرالدین شاه، اوضاع ایران رو به وخامت بیشتر نهاد و ضعف حکومت مرکزی بیشتر نمایان شد که این امر خودسری ترکمانان مروی و آخالی مقیم اتک را باعث شد؛ تا آنجا که از فرمانبرداری دولت ایران

و پرداخت مالیات سربچی کردند. بنابراین ایران از پیمان آخال هیچ نتیجه‌ای به دست نیاورد ولی روسیه حداکثر استفاده را نمود.

پیمان آخال همچنین به ضرر ترکمن‌ها بود و با مصالح سنتی قوم ترکمن همخوانی نداشت. میان آنان مرز کشیده شده و با قرار گرفتن در دو کشور مستقل، اتحاد آنان به تفرقه گرایید. ترکمن‌های ایران که بر اساس موافقت‌نامه‌ی دو دولت هر سال برای چراندن گله‌های خود به آن سوی مرز کوچ می‌کردند باید به هر دو دولت مالیات می‌دادند و این موضوع مقامات روسی و ایرانی را در جمع‌آوری مالیات دچار مشکل کرده بود.[۷]

به لحاظ جغرافیای سیاسی نیز این پیمان بر ضرر ایران طراحی گردید، زیرا خطوط مرزی کاملاً به نفع روسیه تعیین شد و بهترین زمین‌هایی که ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای کشاورزی و دامپروری داشتند از ایران جدا گردید. به گفته‌ی لرد کرزن «روس‌ها در ضمن انعقاد قرارداد مرزی اولاً کوه‌های بلند مرتفع سرحدی را در مرز خودشان انداختند، سپس سرچشمه رودخانه‌ها را نیز جزء خاک روسیه ثبت کردند که هر وقت

اراده نمایند آب را از ده‌های ایران قطع کنند و در نتیجه محصول خراسان را تباه سازند.» [۸]

علاوه بر این دولت ایران تعهد کرده بود که اجازه ندهد در امتداد رودهایی که وارد خاک روسیه می‌شود، روستای جدید ساخته شود یا اراضی زراعی آن مناطق گسترش یابد یا برای زمین‌های در حال کشت بیش از حد آب مصرف شود. بر اساس این تعهد، نماینده‌ی روسیه، کشاورزی در زمین‌های بین دو روستای ینگ‌قلعه و دربند شرقی را که یک فرسخ مسافت داشت و تقریباً در تمام مواقع سال توسط کشاورزان ایرانی زراعت می‌شد ممنوع کرد، زیرا گسترش کشاورزی در این منطقه را باعث کمبود آب در منطقه‌ی متعلق به دولت روسیه می‌دانست. در سال ۱۳۱۴ق نیز قزاق‌های روسی در «خان کران»، دو فرسنگی «سرخس ناصری» اقامت گزیده، مجرای آب سرخس ناصری را به سوی سرخس کهنه که در تصرف خودشان بود برگرداندند و سرخس ناصری رو به ویرانی نهاد و این‌گونه ناحیه‌ی حاصلخیزی از ایران از مدار و چرخه اقتصادی خارج شد. [۹]

۵ - پانویس

۱. ↑ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، موسوی بجنوردی و همکاران؛ تهران، مرکز دایرةالمعارف اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۹
۲. ↑ ایران در دوره سلطنت قاجار، شمیم، علی اصغر؛ تهران، زریاب، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۲۵۶
۳. ↑ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، مدنی، جلال الدین؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۰۱
۴. ↑ ایران در دوره سلطنت قاجار، شمیم، علی اصغر؛ ص ۲۵۷
۵. ↑ ایران در دوره سلطنت قاجار، شمیم، علی اصغر؛ ص ۲۵۵
۶. ↑ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، مدنی، جلال الدین؛ ج ۱، ص ۴۰۰
۷. ↑ تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، گلی، امین؛ تهران، نشر علم، ۱۳۶۶، ص ۱۶۸

۸. ↑ ایران و قضیه ایران، کرزن، جرج ناتانیل؛ ترجمه غلامعلی وحید

مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، ص ۱۹۸

۹. ↑ مرزهای ایران، تمخبر، محمدعلی؛ هران، کیهان، چاپ اول، ۱۳۲۴،

ص ۷

۶ - منبع: پژوهشکده باقر العلوم

سلطان «تجزیه ایران» کیست؟

پس از آنکه آقامحمدخان بخش‌های بزرگی از ایران را باز پس گرفت و متحد ساخت. فتحعلی شاه در جنگ‌های طولانی با روسیه تزاری شکست خورد و عهدنامه گلستان را بست که ۲۳۲ هزار کیلومترمربع از شمال غرب ایران را جدا کرد و بعد عهدنامه ترکمانچای را بست که ۴۰ هزار کیلومترمربع از همان منطقه را جدا کرد.

بعد محمدشاه قاجار آمد که عهدنامه ارزروم را با حکومت عثمانی بست و بخش‌هایی از کردستان بزرگ و بخش‌هایی از عراق امروزی را داد رفت که مساحت شان حدود ۶۲۷ هزار کیلومترمربع بود.

این طوری محمدشاه قاجار بیشتر از فتحعلی، ایران را تجزیه کرده است. ولی رکورددار اصلی فرد دیگری است؛ ناصرالدین قاجار که به تنهایی بیش از ۲ میلیون کیلومترمربع از خاک ایران را تجزیه کرد. در دوره ناصری، انگلیسی‌ها با عهدنامه پاریس ۶۳۰ هزار کیلومترمربع شامل هرات و بخش‌هایی از افغانستان را از ایران جدا کردند و با عهدنامه گلداسمیت نیز بخش‌های بزرگی از بلوچستان و شرق ایران را به مساحت ۳۵۰ هزار کیلومترمربع از ایران قاجاری تجزیه کردند. بعد هم پیمان آخال بسته شد که از نظر مساحت رکورددار قراردادهای جدایی از ایران است و ماجرایش این است: «پیرو انعقاد این پیمان آسیای میانه، خوارزم، خیوه، شرق مازندران و مرو، سمرقند و بخارا از خاک ایران جدا شد. این اراضی شامل سرزمین ترکمنستان و بخش‌های بزرگی از تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان امروزی است و در مجموع بیش از ۱ میلیون و ۲۲۶ هزار کیلومترمربع مساحت دارد». با این وضعیت درست‌تر آن است که به جای عهدنامه ترکمانچای قرارداد آخال در ایران مشهور باشد... منبع: فارس



پس از عهد ناصری که مساحت ایران تقریباً نصف شد تا پایان دوره قاجار انگلیسی‌ها بخش‌های دیگری از شرق و جنوب ایران را هم جدا کردند و این‌طوری شد:

«قاجاریه که حدود ۱۳۰ سال حکومت کرد در مجموع بیش از ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومترمربع از خاک ایران را از دست داد، از جمله اراضی ۱۰ کشور مستقل فعلی در آسیای میانه و حوزه قفقاز به همراه افغانستان و بخش‌های بزرگی از بلوچستان و کردستان. در واقع حکومت قاجار از ابتدا تا انتها حدود دوسوم سرزمین‌هایش را [که آقامحمدخان متحد کرده بود] از دست داد.



توپ بستن مجلس مشروطه توسط کلنل لیاخوف روس

اما جدای از آنچه گفته شد متأسفانه چشم طمع روسیه هرگز از خاک ایران برداشته نشد و شکل تازه‌ای به خود گرفت. یکی از تلخ‌ترین نموده‌های آن در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ با به توپ بستن مجلس مشروطه توسط کلنل لیاخوف روس رخ نمود که تصویر روسیه را در ذهن جمعی ایرانیان بیش‌ازپیش تاریک کرد.

سه روز بعد از به توپ بستن مجلس و در ۱۹۱۱ برابر با ۲۸ آذر ۱۲۹۰ روسیه به بهانه واهی حضور مورگان شوستر آمریکایی در ایران به ایران اولتیماتوم داد و درحالی‌که ایران اولتیماتوم را پذیرفته بود بازهم از شمال غرب به ایران حمله کرد و با اشغال تبریز دست به کشتار مردم زد و بسیاری از آزادیخواهان و ایران دوستان این شهر را با چوبه داری که به رنگ پرچم روسیه تزئین شده بود اعدام کرد.

گلوله‌هایی که به سوی مجلس نشانه رفتند

محمدعلی شاه، که از زمان مرگ پدرش مظفرالدین شاه نمی‌خواست هیچ‌گونه سازش و مماشاتی با رهبران نهضت مشروطه داشته باشد به صورت عملی خود را روبروی مردم، مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس شورای ملی قرار داد و پس از ۲ سال سرانجام برنامه خود را برای سرکوب آزادی خواهان و از میان برداشتن پارلمان عملی کرد.

شاه برای این کار مشیرالسلطنه یکی از درباریان که کاملاً مطیع او بود به صدراعظمی انتخاب کرد و مقام وزارت جنگ را به میرزاحسین پاشاخان امیربهادر سپرد و لیاخوف سردار روسی را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد؛ انتصاب‌هایی که نشانه‌های ناخوشی برای مشروطه ایرانی داشت.

با چنین انتصاب‌هایی نخستین روز تابستان ۱۲۸۷ خورشیدی در تهران اتفاق‌هایی افتاد که نشانه‌هایی بدی به دنبال داشت. به گونه‌ای که نقاط حساس شهری به تصرف نظامیان قزاق تحت فرماندهی افسران

روسی درآمد. اطراف میدان بهارستان و مدرسه سپهسالار محاصره شد و توپخانه و سواره نظام در برابر مجلس مستقر و تمام روزنامه‌ها توقیف شدند و جنگ میان قوای قزاق و مشروطه خواهان به وجود آمد اما دوم تیر ماه دیکتاتوری دستان خود را از آستین استبداد بیرون آورد و در قالب گلوله‌های آتشین به طرف ساختمان مجلس نشانه رفت تا عده زیادی از فرزندان این مرز و بوم که ندای آزادی خواهی و وطن پرستی سر می‌دادند در خون خود غوطه ور و عده‌ای دیگر در باغ شاه تهران به زنجیر کشیده شوند.

در تهران و چند شهر دیگر دستگاه چاپخانه را شکستند، اداره روزنامه‌ها را تاراج و از انتشار آنها جلوگیری کردند و انجمن‌های ایالتی و ولایتی از کار باز ایستادند. انجمن‌های ملی در همه شهرها و روستاها بسته شدند و عده‌ای را به اتهام برپا کردن انجمن‌ها به حبس انداختند. به این ترتیب فصلی از تاریخ مشروطیت فراهم آمد که به نام «استبداد صغیر» شناخته می‌شود.



علت داخلی؛ خودکامگی و استبداد شخصی شاه

محمدعلی میرزا که در ۲۷ دی ۱۲۸۵ خورشیدی تاجگذاری کرد در یک حرکتی نمادین به مجلس اطلاع نداد و نمایندگان را به مراسم تاجگذاری دعوت نکرد تا به این صورت از همان روز نخست استبداد و خودکامگی را در مقابل مشروطه نشان دهد؛ شاهی که با خودکامگی پرورش یافته بود و پادشاهی را جز فرمان راندن نمی‌شناخت. او قانون اساسی را برخلاف آرزوهای خود می‌دید زیرا این قوانین دست و پای او را می‌بستند.



«از روزی که جنبش مشروطه‌خواهی در ایران آغاز شد، محمدعلی میرزا که آن زمان ولیعهد بود، روی دشمنی نشان داد زیرا از آغاز زندگی با فرمانروایی خودکامه بار آمده و همیشه مردم را زیردست خود دیده بود و این بار دشوار می‌افتاد که مردم سری افرازند و در برابر او ایستاده سخن از کشور و کارهای آن رانند و خود کسی نمی‌بود که معنی مشروطه یا سررشته‌داری توده را نیک بداند و از سودهای آن آگاه باشد و به نام دلبستگی به کشور و نیرومندی آن از هوس‌های خود چشم پوشد. یک مرد کوتاه‌اندیشی بیش نمی‌بود.»

همچنین یحیی دولت آبادی در کتاب خاطرات خود به خوبی به این استبداد و خودکامگی اشاره می‌کند و می‌نویسد: محمدعلی شاه به سلطنت می‌رسد، در بحبوحه هیجان افکار آزادیخواهان مملکت و سیاست بازی اجانب با محدود شدن اختیارات او و مقابل بودنش با یک حکومت ملی نارس پرآشوب خالی از علم و تجربه کافی. محمدعلی شاه از ابتدای سلطنت بزرگ‌تر همتی که دارد این است که خود را از قید و بند مشروطیت که قهراً اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشد.

بنابراین به خوبی قابل درک است که شاه قاجار نمی‌توانست در قید و بند حکومت مشروطه باشد زیرا در چنین حکومتی دیگر سلطنت و دیعه‌ای نبود که از طرف خدا به او واگذار می‌شد بلکه موهبت الهی و از طرف ملت به شخص شاه می‌رسید و این اتفاق باعث شده بود تا به راحتی با به توپ بستن مجلس موافقت کند.

علت خارجی؛ خصومت قدرت‌های خارجی

مهمترین علت خارجی به توپ بستن مجلس را باید افزایش خصومت ۲ قدرت خارجی روس و انگلیس نسبت به مشروطه ایرانی دانست؛ خصومت‌هایی که محمدعلی‌شاه و یارانش را امیدوار نگه می‌داشت و در پیشبرد اهدافشان امیدوار می‌کرد تا به کمک آنها به هدف خود برسند. دشمنی‌هایی که مورگان شوستر در کتاب «اختناق ایران» به خوبی به آن اشاره دارد و عنوان می‌کند: ...

مداخله‌های علنی سفارت خانه‌های انگلیس و روس شروع و به طوری صریحاً تقویت و امداد از مغلوب شدن مجلس کردند که نتیجه آن سه هفته بعد بمباران بهارستان به توسط بریگاد قزاق شد...

وزیر مختار روس سبقت گرفته، تهدیدات خود و خواهش‌های شاه را اظهار کرد ولی نماینده انگلیس همراهی دولت متبوعه خود را فقط موکول به قبول مقاصد وزیر مختار روس گردانید. مهدی ملک‌زاده از نویسندگان تاریخ مشروطه ایران نیز به این موضوع در کتابش اشاره

دارد و خبر از تماس‌های مکرر محمدعلی شاه با سفیر روس، لیاخوف و رایزن روس می‌دهد که برای از میان بردن مشروطه و به توپ بستن مجلس نقشه می‌ریختند.



اگرچه حادثه دوم تیر سبب انحلال مجلس اول و به هم ریختن اوضاع تهران شد اما قیام‌هایی در تبریز، گیلان، اصفهان، مشهد و نقاط دیگر رخ داد و استبداد صغیر دوامی پیدا نکرد تا اینکه در کمتر از یک سال عمر حکومت محمدعلی شاه به پایان برسد. به این ترتیب ۲۵ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی تهران به تصرف مخالفان محمدعلی شاه درآمد و در پی این

واقعہ او بہ ہمراہ اعضای خانوادہ و صدها قزاق مسلح بہ باغ سفارت روسیہ در زرگندہ پناہندہ شد و شورای ۲۲ تنی کہ بعدہا تشکیل شد، محمدعلی شاہ را از سلطنت خلع کرد. ہرچند عمر مجلس اول کمتر از ۲ سال بود اما بیشتر این وقت صرف حل و فصل اختلافہای جزئی شد تا پایان آن نیز ثمرہای خوش برای ہیچیک از گروہہای درگیر و مردم بہ ہمراہ نداشتہ باشد زیرا بدگمانیہا، تہمتزدنہا، سوء رفتارہا و... از زمان صدور فرمان مشروطہ تا بہ توپ بستن مجلس ہمہ راہہای مسالمت‌آمیز رسیدن بہ تفاہم را بہ مرور مسدود کردہ بود



سوم شهریور ۱۳۲۰: شوروی و انگلیس در خاک ایران

وقتی همه خواب بودند

اقدامات خرابکارانه شوروی علیه ایران همچنان ادامه داشت تا اینکه در جنگ جهانی دوم به همراه انگلستان به اشغال ایران پرداخت؟!



سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی در کوران جنگ جهانگیر دوم انگلستان و شوروی تصمیم گرفتند وارد خاک ایرانی شوند که اعلام بی طرفی کرده بود اما از نگاه آنان باید تنبیه می‌شد به خاطر امتناع از اخراج کارشناسان آلمانی و تاخیر در آن و در واقع به قصد گشودن مسیری برای انتقال تجهیزات و خوراک به نیروهای شوروی. دو قدرت جهانی

که طی ۲۰۰ سال بر سر ایران در رقابت بودند حالا در مقابل دشمن مشترک (هیتلر) متفق شده بودند. با این همه سوم شهریور ۱۳۲۰ می‌توانست به یک فاجعه انسانی تمام‌عیار یا پاره‌پاره شدن ایران هم بینجامد اما خوش‌بختانه و به رغم همه دشواری‌ها با تدبیر سیاست‌مداری چون فروغی چنین نشد.

ساعت ۴:۳۰ بامداد روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی رجب‌علی منصور نخست‌وزیر در خانه خود خفته بود که ناگهان پیش‌خدمت، در اتاق خواب را کوفت و گفت: آقای نخست‌وزیر!

لطفا بیدار شوید. سراسیمه برخاست و کنار تخت نشست و پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ پیش‌خدمت گفت: وزیران مختار (سفرا)ی شوروی و انگلستان آمده‌اند و می‌گویند پیام بسیار مهمی دارند که چون تاخیر جایز نبوده این موقع آمده‌اند.

پیش‌خدمت که آنان را از قبل می‌شناخت در را گشوده و به میهمان‌خانه هدایت کرده بود. نخست‌وزیر منصور هم دریافت خبر مهم‌تر از آن است که فرصت داشته باشد لباس رسمی بپوشد. پس تنها آبی به

صورت زد و با رب‌دوشامبر (پوشاک بلند داخل منزل) به میهمان‌خانه رفت. دو میهمان گفتند مایل‌اند جُداً ملاقات کنند. سر ریدرز بولارد سفیر انگلیس (وزیر مختار بریتانیا) بیرون رفت و اسمیرونوف سفیر شوروی و ایوانوف مترجم در تالارِ خانه ماندند. چون منصور فرانسه می‌دانست اسمیرونوف به زبان فرانسه صحبت کرد اما تنها یک جمله:

به اطلاع‌تان می‌رسانم قوای شوروی وارد خاک ایران شدند

نخست‌وزیر شگفت‌زده پرسید: آخر ما که اعلام بی‌طرفی کرده‌ایم! اسمیرونوف، هیچ پاسخ و توضیحی نداد. تنها به گل‌های قالی نگاه کرد و گفت: آقای نخست‌وزیر! وزیر مختار بریتانیا منتظرند. بیرون رفت و سر ریدرز بولارد سفیر انگلستان وارد شد. او اما یک یادداشت به زبان فارسی را تسلیم رجب‌علی منصور کرد که در آن نوشته شده بود:

به خاطر باقی ماندن کارشناسان آلمانی که در جنگ با ما هستند

قوای انگلیسی وارد ایران شده‌اند.

نخست‌وزیر هاج و واج پرسید: فقط به خاطر ۴۰۰ نفر که تازه تحت کنترل شدید پلیس هم بوده‌اند؟ آن هم بعد از آن که اخراج‌شان کردیم؟! وزیر مختار گفت: این تصمیم شورای جنگی بریتانیاست. در ضمن اطمینان می‌دهم حق‌الامتیاز و حقوق ایران از نفت جنوب کما فی‌السابق پرداخت می‌شود.

منصور به فکر فرو رفت و بیشتر به این می‌اندیشید که چگونه موضوع را به رضاشاه منتقل کند و خود متهم نشود که در ماه قبل باید کاری انجام می‌شد و نشد.

حالا دیگر آفتاب در آمده و عقربه‌های ساعت روی هم افتاده بود تا ۶:۳۰ صبح سوم شهریور ۱۳۲۰ را نشان دهد. سفیران رفته بودند تا استراحت کنند. نخست‌وزیر به جواد عامری کفیل وزارت خارجه زنگ زد. به او گفت: آماده باش. ساعت ۷ دنبال شما می‌آیم. باید به سعدآباد برویم. یک بار رضا شاه، عامری را به خاطر تأخیر در جلسات شماتت کرده بود و پس از آن تصمیم گرفت خانه را به نزدیکی کاخ منتقل کند تا به سرعت بتواند در جلسات سعدآباد شرکت کند.

چون زودتر از ۷ صبح به خانه عامری رسیدند و کفیل وزارت خارجه تنها نیمی از صورت خود را تراشیده بود از نخست‌وزیر خواست فرصت دهد. منصور اما گفت همین حالا هم دیر شده. وقت نیست. من می‌روم. شما هم زود خود را برسانید.

منصور وارد دفتر کار رضا شاه شد و قبل از آن که توضیح دهد عامری هم رسید. پیدا بود نیم دیگر صورت را با دقت آن طرف نتراشیده است! خبر را نخست‌وزیر از دو سفیر شنیده بود و وزیر خارجه هم از نخست‌وزیر و حالا شاه از آن دو می‌شنید. برآشفته و از شدت خشم با مُشت روی میز کوفت. دستور داد هر چه سریع‌تر دو سفیر را احضار کنند. از عامری هم خواست بماند تا در جلسه با آن دو حاضر باشد. منصور اما برود تا به سرعت جلسه هیأت دولت را تشکیل دهد.

عقربه‌های ساعت حالا دیگر هفت و نیم صبح را نشان می‌داد. با خانه سفرای شوروی و انگلستان تماس گرفتند. گفتند: خواب‌اند. یک ساعت بعد. باز همین پاسخ بود. سرانجام ۹ و نیم صبح اعلام آمادگی کردند و ۱۰ و نیم در سعدآباد بودند.

تا رسیدند شاه بی‌درنگ پرسید: «دشمنی بی‌دلیل، چرا؟» هر دو سکوت کردند. یکی باز به گل‌های قالی چشم دوخته بود و دیگری به منصور که بازگشته بود. یعنی از نخست وزیرت بپرس. دیدار طولانی نشد. منصور به رضاشاه گفت: توضیحی نمی‌دهند زیرا می‌گویند قبلا در دو یادداشت ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد به قدر کافی هشدار داده بودیم.

چون منبع نقل این عبارات خاطرات خود منصور است و رضاشاه خاطره‌ای در این باره ثبت نکرده مشخص نیست شاه او را سرزنش کرده که اهمیت موضوع را منتقل نکرده بود یا نه. چرا که بسیاری منصور را متهم به تعلل در جدیت موضوع می‌کنند. همان شب ساعد مراغه‌ای سفیر ایران در مسکو هم احضار شده و نیمه شب در کرم‌لین (که به ستاد جنگ شوروی بدل شده بود) از زبان مولوتوف وزیر خارجهٔ اتحاد شوروی شنیده بود: «دولت ایران به یادداشت‌های دوستانهٔ ما و انگلستان اعتنا نکرده و حالت جنگ برقرار شده است». ساعد در آن نیمه شب بارانی به سرعت خود را به سفارتخانه رساند تا با تهران تماس بگیرد. سفارت اما در محاصره نیروهای شوروی بود.

اطلاعیه ارتش گواه و تأییدی بود بر خبر بمباران تبریز در ساعت ۵:۳۰ بامداد. درست همان زمانی که سفیر شوروی در خانه نخست‌وزیر ایران به گل‌های قالی خیره بود هواپیماهایشان «باغمیشه» و «مشکان» را در تبریز بمباران می‌کردند. عصر همان روز نیز همین کار را تکرار کردند. تلفات البته زیاد نبود و بیشتر می‌خواستند بترسانند و اعلامیه بریزند. اطلاعیه‌هایی به سه زبان فارسی و ترکی و ارمنی بر سر شهر ریختند و هیچ هواپیمایی برای مقابله برنخواست. کجا بودند سران حزب تجدد که می‌گفتند راه تجدد و اقتدار از تمرکز می‌گذرد؟ در جنگ جهانگیر اول منتظر دستور مرکز نمانده بودند و با اشغال گران مقابله کردند. رضاشاه اما طی ۲۰ سال از همه خواسته بود چشم به مرکز داشته باشند و مقامات مرکز هم گوش به او. در تبریز و انزلی غوغا شد و در تهران خیلی‌ها بی‌خبر بودند. سینماها در دو سانس شب به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی فیلم‌هایی به نمایش گذاشته بودند: تارزان و پسرش، زن بی‌گناه و... عامری کفیل وزارت خارجه به سفارت ایران در لندن و مسکو تلگراف زد تا دلیل بخواهند. اما چون علت را به چند شکل گفته بودند (بی‌توجهی به یادداشت‌های قبلی برای اخراج

سریع کارشناسان آلمانی) ضرورتی در پاسخ سریع ندیدند. رضاشاه اما منتظر پاسخ دو دولت نماند. ساعت یک بعدازظهر همان روز -سوم شهریور ۱۳۲۰ - تصمیم گرفت در تلگرافی از فرانکلین روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا بخواهد او اقدام و در واقع وساطت کند. شاید به یاد فتحعلی شاه قاجار افتاده بود که از دست روس و انگلیس به ناپلئون بناپارت در فرانسه پناه برده بود و برای او نامه نوشت. نامه‌ای پر از الفاظ آهنگین و با قافیه و مطمئن که البته در ترجمه رنگ می‌باخت! نامه و در واقع تلگراف رضاشاه به رئیس جمهوری آمریکا اما صریح و روشن بود. منتها انتظار او برای پاسخ روزولت ۸ روز تمام به درازا کشید. ۸ روز بعد (۱۱ شهریور ۱۳۲۰) روزولت این گونه پاسخ داد: کشورهای که مایل هستند استقلال خود را حفظ کنند باید در مجاهدهٔ عظیم و مشترک شرکت کنند تا مانند آنچه بر سر برخی کشورهای اروپایی آمده غرق و نابود نشوند. دولت من البته از انگلستان و شوروی خواستار اطلاعاتی دربارهٔ نقشه‌های آنی و آتی و قصد و منظورشان شده است. پاسخ روزولت صریح‌تر و دل‌سرد کننده‌تر از آن بود که امیدی در دل پادشاه مستأصل برانگیزد. آشکارا

می گفت یا در جنگ با هیتلر به ما بپیوندید یا مثل برخی کشورهای اروپایی غرق و نابود شوید. بی طرفی نداریم! نه مردم خسته از دیکتاتوری و فردسالاری حامی رضاشاه بودند و نه ارتش توانی داشت (که اگر داشت سران آن روز قبل صورت جلسه «متارکه جنگ» را که لفظ محترمانه «تسلیم» بود) امضا نمی کردند. سه روز قبل هم روس ها تهران را بمباران کرده و البته بیشتر اعلامیه ریخته بودند. اما مردم را به غایت ترسانده بودند.

جالب این که همان روزولت دو سال بعد و در ۲۲ آبان ۱۳۲۲ خورشیدی به تهران آمد تا در کنفرانس مشترکی با استالین و چرچیل شرکت کند. شاه جوان موفق به دیدار با او در آن نشست نشد اما تا سال ها نام او بر خیابانی در تهران نشست که بعد از انقلاب ۵۷ ابتدا به مبارزان (برای راضی کردن فدائیان) تغییر یافت و بعد به دکتر مفتاح اما هنوز خیلی ها از آن با نام روزولت یاد می کنند هر چند نزد همین خیلی ها بیش از آن که یادآور دست رد او به تقاضای کمک رضاشاه و درخواست ملاقات محمدرضاشاه باشد بورس لباس شب های زنانه چند میلیونی را به

خاطر می‌آورد. با پاسخ روزولت دانست آبی از آمریکا گرم نمی‌شود و کنار بریتانیا و شوروی می‌ایستند .

حالا ترس رضاشاه این بود که روس‌ها به تهران برسند و او را دستگیر کنند. تنها امید اما محمد علی فروغی بود که پس از ۶ سال بی‌مهری و خانه نشینی دوباره نخست‌وزیر شده بود.

در خاطرات دکتر سجادی وزیر راه وقت آمده که شاه تصمیم می‌گیرد تهران را ترک کند و به اصفهان برود تا به دست روس‌ها نیفتد و او مانع می‌شود.(همان سجادی که بعدها رئیس مجلس شد و به دست انقلابیون هم افتاد). رضا شاه می‌ماند و شخصا به خانه فروغی می‌رود تا چاره‌ای بیابد و او البته می‌یابد.گویا متفقین سه راه پیش پای او می‌گذارند: تغییر سلطنت به جمهوری و این که خود فروغی رئیس جمهور شود. رضاشاه نمی‌پذیرد. نام ساعد مراغه‌ای را هم به خاطر ارتباط با روس‌ها مطرح می‌کنند اما منتفی می‌شود.

راه دوم این که سلطنت قاجار بازگردد و خود محمد حسن میرزا ولیعهد یا پسرش حمید میرزا شاه شوند! محمد حسن میرزا (شاهزاده محمد

حسن) اما «پرت و غیر منطقی» توصیف می‌شود. پسرش حمید میرزا یا شاهزاده حمید نیز نام خود را به «دیوید دروماندا» تغییر داده و یک کلمه هم فارسی نمی‌دانست! پس این گزینه ها هم حذف می‌شوند.

راه سوم این که رضا شاه کنار برود و یکی از پسرانش (غیر ولیعهد) شاه شود. فروغی اما موفق می‌شود به جای شاپور غلامرضا، محمدرضای جوان را بقبولاند.

فروغی راه حل آخر را به اطلاع رضاشاه می‌رساند و پادشاه به او می‌گوید: به جان نیکی (نوه‌اش) قسم می‌خوری که نقشه دیگری در کار نیست؟ فروغی می‌گوید: به جان نوه‌ام که عزیزترین است. خاطر شاه آسوده می‌شود و ۲۵ شهریور از خانواده پهلوی تنها محمدرضا و علیرضا (و به روایتی اشرف) می‌مانند و بقیه می‌روند. درباره فوزیه روایت غالب این است که او هم در خانه بوده است. از این روست که سوم شهریور ۱۳۲۰ را آغازِ پایانِ پهلوی اول می‌دانند.

در این ۲۲ روز هیچ مقاومتی از کسی سرزند. نه از اقوام مختلف که در جنگ جهانی اول سلاح داشتند ولی در دوران رضاشاه هم خلع سلاح

شدند و هم در بیست سال گذشته وادار به تبعیت از مرکز شده بودند در حالی که مرکز در این نقطه بحرانی هیچ تدبیر و دستوری نداشت. نه از ارتش که سه روزه از هم پاشید و رضاشاه در محوطه باغ سعدآباد از خشم سرتیپ خلبان نخجوان وزیر دفاع و به تعبیر درست‌تر کفیل وزارت دفاع را زیر کتک گرفت و درجه‌هایش را کند.

به جز مقاومت چند افسر نیروی دریایی در همان ساعات اول که به بهای جان‌شان تمام شد یگانه صدای اعتراضی که برخاست از سردبیر روزنامه اطلاعات بود: ستوان علی جلالی (افسر احتیاط) که سرمقاله مشهور ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ را نوشت و به حضور قوای شوروی اعتراض کرد .

اشغال‌گران خشم گرفتند و گمان کردند چون سردبیر اطلاعات با لباس نظامی رفت و آمد می‌کند گماشته رضاشاه است و مقاله را به فرمان او نوشته و هر چه توضیح دادند چنین نبوده باور نکردند و گفتند مطبوعات سانسورزده چگونه می‌توانند مستقلاً مقاله‌ای چاپ کنند و سانسوری که قرار بود رضاشاه را نجات دهد اینجا بلای جان او شد و چاره را در این دید شخصاً با مسعودی مدیر روزنامه تماس بگیرد و از

او بخواهد چند روزی روزنامه منتشر نشود تا آب ها از آسیا بیفتد. آن آب که از آسیا افتاد اما آسیای سلطنت خود رضاشاه بود که از چرخش افتاد و اطلاعات ۲۵ شهریور وقتی منتشر شد که شاه را از آسیا به آفریقا می بردند. هر سال، سوم شهریور این بحث تازه می شود که آیا رضاشاه تعلل کرد یا رجبعلی منصور به او درست منتقل نکرده بود که ماندن کارشناسان آلمانی تا چه حد مخاطره آمیز است یا این که رضاشاه واقعا با آلمان ها بسته بود و درنهایت این قمار را باخت؟ سوم شهریور ۱۳۲۰ خیلی ها را به یاد آن هزار آلمانی (که منصور گفته بود ۴۰۰ نفر بیشتر نیستند) هم می اندازد که به باغ سفارت آلمان پناه بردند و وقتی شنیدند روس ها دارند می آیند یا از دولت ایران خواسته شده آنان را دست بسته تحویل قوای شوروی دهند نه راه پس داشتند و نه پیش و وقتی گفته شد زودتر بروند با استیصال می گفتند کجا برویم؟ راه ها که بسته است... با این حال رفتند و کسی نمی داند بر سر آنان چه آمد. کسی چه می داند شاید در میان آنان مهندسان و تکنسین هایی بودند که در برکشیدن ساختمان هایی که از آن دوران برجای مانده نقش داشتند... منبع: سایت خبری الف

پیشه‌وری؛ موسس فرقه دموکرات آذربایجان و سرویس ویژه شوروی
پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، انگلیس و آمریکا از ایران خارج شده بودند، اما شوروی از ایران خارج نشد و با دستور شخص استالین شوروی اقدامات تجزیه طلبانه در ایران را پیش گرفت که نمونه بارز آن تشکیل فرقه پیشه‌وری و حکومت تجزیه طلبانه وی و همچنین حمایت از اقدامات مشابه قاضی محمد در مهاباد بود که البته این بار در نهایت با مبارزات خود مردم آذربایجان و تبریز و نیز تدبیر دولت وقت ایران این منطقه از آزاد شد و به کشور بازگشت.



سید جعفر پیشه‌وری

میرجعفر جوادزاده خلخالی مشهور به سید جعفر پیشه‌وری (۱۲۷۲-۱۳۲۶)، سیاستمدار، روزنامه‌نگار و انقلابی کمونیست ایرانی که نخست‌وزیر حکومت خودمختار آذربایجان و مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان بود. وی از بنیانگذاران و عضو کمیته مرکزی حزب عدالت در باکو، از مؤسسين حزب کمونیست ایران در نخستین کنگره آن و دبیر مسؤول تشکیلات این حزب در تهران بود.

پیشه‌وری در باکو سردبیر روزنامه دوزبانه ترکی آذربایجانی - فارسی «حریت» بود. وی گرداننده اصلی روزنامه حقیقت بود که در تهران منتشر می‌شد. بعدها او روزنامه آژیر را در تهران منتشر کرد. تشکیل، تقویت، بالا بردن توانمندی حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان با قدرت سیاسی، نظامی و مالی شوروی بود. بنابراین وابستگی فرقه دموکرات آذربایجان به اتحاد شوروی، به ویژه حزب کمونیست آذربایجان شوروی از آغاز آشکار بود و در بستر زمان فزونی یافت. سرانجام روز ۲۰ تیر ۱۳۲۶ سیدجعفر پیشه‌وری که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در

برابر حمله قوای دولتی عقب‌نشینی کرده و به باکو گریخته بود، در یک
سانحه اتومبیل در این شهر کشته شد.

فهرست مندرجات

۱ - فعالیت سیاسی در حزب عدالت

۲ - ورود ارتش سرخ به ایران

۳ - حبس در زندان رضاخان

۴ - تشکیل حزب توده

۵ - انتشار روزنامه آژیر

۶ - تشکیل حزب دموکرات

۷ - رد اعتبارنامه پیشه‌وری

۸ - امتیاز نفت شمال

۹ - حرکت به سوی آذربایجان

۹.۱ - مذاکره با استاندار آذربایجان

۹.۲ - استقرار حکومت در آذربایجان

۹.۳ - اصلاحات اجتماعی و اقتصادی

۹.۴ - عدم رضایت مردم از فرقه دموکرات

۹.۵ - سقوط فرقه دموکرات

۹.۶ - فرار سران فرقه دموکرات

۱۰ - درگذشت

۱۱ - پانویس

۱۲ - منبع

۱ - فعالیت سیاسی در حزب عدالت

شروع کار مطبوعاتی او مربوط به همین دوران است و نخستین مقاله‌اش گویا اندکی پس از درگرفتن "انقلاب فوریه" ۱۹۱۷ در روزنامه "آچیق‌سوز" که ارگان حزب مساوات بود و به سردبیری "رسول‌زاده" به چاپ رسید؛ ولی نویسندگی را به شکل حرفه‌ای با چاپ مقالاتی در روزنامه "آذربایجان جز لاینفک ایران است"، آغاز کرده است. [۱] پس از

متلاشی شدن حزب دموکرات شاخه باکو ۱۹۱۸ پیشه‌وری همراه بسیاری از اعضای حزب، به حزب عدالت پیوست و در مهر ۱۲۹۸ سردبیر روزنامه "حریت" ارگان حزب عدالت شد. این روزنامه ارگان کمیته حزب دموکرات بود، حزبی که "محمدعلی تربیت" به وجود آورده و متشکل از ایرانیان مهاجری بود که در آن سامان زندگی می‌کردند. [۲]

هسته اولیه حزب عدالت گروه‌های کوچکی از کارگرانی بودند که افراد شاخصی چون "اسدالله غفارزاده"، "بهرام آقاییوف" و "احمد امیروف" رهبری آن‌را در بعضی تظاهرات و اعتراضات به عهده داشتند. بسیاری از اعضای حزب در واقع همان دهقانان فراری و فقیری بودند که از نواحی مختلف آذربایجان بدان دیار کوچیده بودند. پس از متلاشی شدن حزب دموکرات به حزب عدالت پیوست و در اواسط سال ۱۲۹۸ به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شد. "مترقی‌ترین تشکیلات سیاسی ایرانیان مرا با آغوش باز پذیرفت، دستور داد، روزنامه "حریت" را تاسیس و اداره نمایم. [۳] در واقع پیشه‌وری با نویسندگی به احزاب کمونیستی پیوست.

۲ - ورود ارتش سرخ به ایران

به دنبال اشغال باکو در اردیبهشت ۱۲۹۹ مسئولین نظامی شوروی به مقامات ایران در شهر مرزی آستارا اعلام کردند که شوروی هیچ دعوایی با ایران ندارد. لیکن قصد دارد، از طریق دریا و زمین به انگلیس حمله کند. بعد از عقب‌نشینی نیروهای انگلیس به طرف قزوین زمینه مساعدی برای پیشرفت فعالیت‌های کمونیست (حزب عدالت) فراهم شد. [۴]

بعد از اینکه اعضای حزب عدالت ایران در ۱۹۲۰ به دو شاخه تقسیم شد، گروهی تابعیت شوروی را پذیرفتند و فعالیت‌های خود را در همانجا ادامه دادند و گروه دوم که هنوز تابعیت دولت ایران را داشتند، به تدریج وارد ایران شدند.

یکی از اهداف اصلی حزب عدالت ایران "پیروز گردانیدن جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و دموکرات خلق‌های ایران و برپاداشتن حاکمیت دموکراتیک خلق در کشور بود. بعد از ورود ارتش سرخ و یا هم زمان با آن پیشه‌وری که اکنون ۲۷ سال داشت، به همراه هیئتی از اعضای

حزب کمونیست به شمال ایران اعزام می‌شود و این در حالی است که جمهوری جنگل به رهبری، "میرزا کوچک‌خان" تازه شکل گرفته است. پیشه‌وری با میرزا به مذاکره پرداخته و در اواسط خرداد ۱۲۹۹ش، جمهوری گیلان اعلام موجودیت می‌کند. پیشه‌وری نیز به عنوان وزیرخارجه حکومت انقلابی مذکور معرفی می‌شود. [۵] پیشه‌وری و عدالتی‌ها بعد از ورود به گیلان در شهر انزلی به تبلیغ مرام کمونیستی می‌پردازد. آنها اندکی بعد از جذب نیرو به مسلح کردن آنها می‌پردازند. اما اختلاف بین قوای جنگل و عدالتی‌ها بالا می‌گیرد.

کوچک‌خان از آنها می‌خواهد به علت اینکه رهبری نهضت در دست عناصری به شدت مذهبی قرار دارد، از تبلیغات کمونیستی که باعث تفرقه و تجزیه می‌شود، پرهیز نماید. اما اعضای حزب عدالت بی‌توجه به خواست‌های او در تبلیغ مرام کمونیستی و مخالف با مقدسات مردم تا آنجا پیش رفتند که ضربه خردکننده‌ای بر پیکر جمهوری نوپای جنگل وارد کردند و مردم را از نهضت جنگل مایوس و دلسرد کردند. [۶]

۳ - حبس در زندان رضاخان

پیشه‌وری با عنوان "پرویز" سرمقاله‌های روزنامه "حقیقت" را می‌نوشت موقع به سلطنت رسیدن رضاشاه مقالات مخالف و انتقادی می‌نوشت و به شهرت رسید. [۷] در سال ۱۳۰۹ دستگیر و زندانی شد. وقتی قانون ضدکمونیستی توسط داور به مجلس ارائه شد، تقریباً تمامی رهبران کمونیستی در ایران دستگیر شدند، جرم آنها اقدام علیه امنیت کشور بود. پیشه‌وری یکی از همین دستگیرشدگان بود.

پیشه‌وری خود در مورد این سال‌ها می‌گوید: «حال که ۵۰ سال از عمرم می‌گذرد و سی سال آن را در مبارزه سیاسی و در زندان‌ها به سر برده‌ام، خود را همان مستخدم زحمتکشی می‌دانم که در مدرسه خدمت می‌کرد و برای همان طبقه هم می‌نویسم، در جریان نهضت جنگل به تهران آمدم و شورای مرکزی اتحادیه کارگران را تشکیل و روزنامه حقیقت را منتشر کردم و در دوره رضاخان چهار بار مرکز ما را منحل کردند. ولی پنجمین بار مرکز را تشکیل داده و فعالیت مطبوعاتی را به اروپا منتقل کردم و نشریات خود را توانستم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور

ایران تشکیل داده بودند، به ایران برسانیم. بالاخره در سال ۱۳۰۹ توقیف شدم، هشت سال تمام در قصر به غیر از ما زندانی سیاسی نبود، می‌خواستند ما را به مرگ تدریجی نابود کنند، در سال ۱۳۱۹ بعد از ده سال به کاشان تبعید شدم، بیست روز بعد از شهریور ۲۰ توانستم رهایی یافته خود را به تهران رسانم. [۸]

۴ - تشکیل حزب توده

پیشه‌وری پس از بازگشت از تبعید به کمک "احمد اسدی" که از شهریور ۲۰ رئیس اداره تعاونی شده بود، در آن اداره استخدام می‌شود. او بعد از ۲۰ روز که از کاشان به تهران آمده بود، در جلسه‌ای که با تلاش "ایرج اسکندری" به منظور تاسیس حزب توده در خانه "سلیمان میرزا" تشکیل شد، حضور فعال داشت. او به همراه ایرج اسکندری، سلیمان میرزا، رضا روستا، با رای مخفی انتخاب شدند تا مقدمات تشکیل حزب را فراهم کنند. [۹]

۵ - انتشار روزنامه آژیر

در خواست امتیاز روزنامه "آژیر" توسط پیشه‌وری پس از تصویب لایحه‌ای در مجلس شورای ملی امکان پذیر شد که از سوی "دکتر سیاسی" وزیر فرهنگ وقت به مجلس ارائه شد. "ارسنجانی" می‌گوید: «پیشه‌وری وقتی روزنامه آژیر را منتشر می‌کرد من در آپارتمان روزنامه "داریا" دو اتاق به او واگذار کردم. (۱۰)

البته پیشه‌وری در حزب توده نماند، یکی از موارد مهم زندگی سیاسی او برخورد و رابطه‌اش با حزب توده است. او حزب توده را آنقدر جدی و مهم نیافته بود که خود را جز او بداند، وی خود را مردی سرد و گرم چشیده می‌دانست و معتقد بود که اعضای جوان و فکلی حزب باید به او به عنوان لیدر مراجعه کنند. حضور "ارشیر آوانسیان" به عنوان مخالف پیشه‌وری در حزب را باید یکی از علت‌های کناره‌گیری او از حزب دانست. اختلافات شدید او با آوانسیان از دوران زندان شروع شده بود و تا رد اعتبارنامه‌اش در مجلس چهاردهم توسط آوانسیان و دیگر دشمنان پیشه‌وری پیش رفت. [۱۱]

۶ - تشکیل حزب دموکرات

ورود پیشه‌وری به همراه بعضی از دوستانش همچون "سلام‌الله جاوید" به حزب دموکرات و کناره‌گیری‌اش از آن که باز هم حمایت و تاکید او بر اعطای امتیاز نفت به روس‌ها است. شکل‌گیری این حزب همزمان با درگیری پیشه‌وری با حزب توده و رد اعتبارنامه‌اش در مجلس بود. در پاییز ۱۳۲۳ وقتی اعطای "امتیاز نفت شمال" به شوروی مطرح شد. اکثریت حزب دموکرات با اعطای امتیاز نفت مخالفت کردند؛ اما پیشه‌وری و گروه اقلیت او موافق اعطای امتیاز بودند و حتی در کمیته مرکزی تاکید نمودند از سوی حزب دموکرات میتینگ برگزار شود و وقتی کمیته مرکزی با این پیشنهاد مخالفت کرد. پیشه‌وری و دوستانش از حزب جدا شدند. [۱۲]

۷ - رد اعتبارنامه پیشه‌وری

در انتخابات مجلس چهاردهم در تبریز برای نه کرسی، دوازده نفر نامزد شدند که از بین آنها سه نفر که پیشه‌وری رهبری آنان را به دست داشت، توسط حزب توده و اتحادیه‌های کارگری پشتیبانی می‌شدند،

با کنترل شدیدی که "سرلشگر مقدم" بر روز انتخابات داشت در بیشتر شهرها شوروی و هوادارانش نتوانستند کاری از پیش ببرند، به همین دلیل کوشیدند تا فرصت از دست رفته را در آذربایجان جبران کنند، در نتیجه انتخابات از بین نه نفر نماینده منتخب به ترتیب "حاج‌خویی" و پیشه‌وری بیشترین آرا را به دست آوردند. [۱۳]

مجلس چهاردهم در ۲۶ اسفند رسماً کار خود را با بررسی اعتبارنامه نمایندگان آغاز کرد. در تیر ۲۳ جلسه مجلس برای بررسی اعتبارنامه پیشه‌وری تشکیل شد. شریعت‌زاده و تعداد دیگری از نمایندگان با اعتبارنامه پیشه‌وری مخالفت کرده و بر فشار و دخالت روس‌ها در انتخابات تبریز تأکید کردند. [۱۴]

۸

- امتیاز نفت شمال

بعد از اینکه "کافتارادزه" معاون وزارت خارجه شوروی در شهریور ۲۳ وارد تهران شد، تا امتیاز نفت شمال را از دولت ایران مطرح کند. روزنامه‌های حزب‌توده از این درخواست حمایت کردند. سیدجعفر

پیشه‌وری نیز در روزنامه آژیر در دفاع از منافع شوروی و واگذاری امتیاز نفت شمال به آن کشور در حرکتی همسو با روزنامه‌های وابسته به حزب توده ضمن حمله به دولت وقت چنین نوشت: «عمل واقع شده این است که کابینه ساعد با شرکت متولیان مجلس داشتند، روی منابع نفت ایران بند و بست‌های تاریک و مظنون می‌کردند، ورود کافتارادزه پرده از روی کار برداشت، فهمیدند این دلالی به سادگی سر نخواهد گرفت، بنابراین سخن خود را عوض کردند و گفتند، اصلاً دولت ایران میل ندارد، هنگام جنگ به موضوع نفت دست بزنند (۱۵)

پیشه‌وری هر چند با "فاطمی" مدیر مسئول روزنامه "باختر" رابطه دوستی داشت؛ اما در جریان‌ات نفت وقتی باختر مقاله‌ای انتقادی از "دکتر کشاورز" و شوروی نوشته بود. پیشه‌وری در آژیر مقاله‌ای با عنوان "شما غلط می‌روید. پاسخ تندى به "حسین فاطمی" داده بود و او را متهم کرده که باختر از مساعدت‌های ساعد، میلیسپو و سیدضیا برخوردار است. [۱۶]

۹ - حرکت به سوی آذربایجان

تاکید بر انتخاب انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در ماده ۲ بیانیه ۱۲ شهریور ۲۳ به عنوان زمینه تشکیل فرقه دموکرات از آن سخن رفته، حدود ۲۵ سال پیش نیز از دغدغه‌های فکری پیشه‌وری بوده، در مقاله حکومت مرکزی و اختیارات ملی در روزنامه "حقیقت" بر آن تأکید کرده بود؛ اما بعد از رد اعتبارنامه‌اش از مجلس ۱۴ و مایوس شدنش از ورود به مجلس، دوباره بعد از ۲۵ سال در روزنامه آژیر به آن می‌پردازد. نقشه تشکیل فرقه دموکرات از طرف شخص "استالین" کشیده شده بود و شوروی‌ها قبل از انتخاب پیشه‌وری برای در دست گرفتن ریاست این فرقه به سراغ بسیاری دیگر نیز رفته بودند .

"ابراهیم نوروزاف" که از سوی "کا گ ب" در پوشش خبرنگار نظامی در شهریور ۲۰ به همراه ارتش سرخ به ایران فرستاده شده بود و در حقیقت رابط اصلی محور مسکو - باکو تبریز ایران بوده است، در خاطرات خود در مورد انتخاب پیشه‌وری به رهبری فرقه دموکرات می‌نویسد: «پیشه‌وری با رهبری فرقه دموکرات موافق نبود، در سال ۱۳۲۳ در

جلفای شوروی در داخل قطار ملاقاتی بین "جعفر باقراف" و سیدجعفر پیشه‌وری صورت گرفت، در آنجا بود که باقراف رهبری فرقه دموکرات آذربایجان ایران را به پیشه‌وری پیشنهاد نمود؛ اما او موافقت نمی‌کرد. میرجعفر باقراف خطاب به پیشه‌وری گفت: دیگر از تاریخچه حزب عدالت نوشتن کافی است، تا فرصت هست با ما همگام شو پیشه‌وری در پاسخ به باقراف می‌گوید. این روس‌ها که امروز به منظور پیشبرد اهداف سیاسی‌شان ما را به بازی می‌گیرند آدم‌های مورد اطمینان نیستند، آن‌ها در صورت لزوم به ما کمکی نمی‌کنند و ما را در میان مبارزه تنها می‌گذارند، محبت روس‌ها به محبت میمون شباهت دارد که هنگام غرق شدن در آب پا روی بچه‌اش می‌گذارد، من آن‌ها را خوب می‌شناسم. سرانجام پس از گفتگوی زیاد پیشه‌وری با اطمینان به میرجعفر اوف به اعتبار خدمت به ملت ایران با پیشنهاد آن‌ها موافقت کرد(۱۷)

پیشه‌وری بعد از آن روزنامه آذیر را به دوستانش سپرد و راهی آذربایجان شد. در تبریز پیشه‌وری با مذاکرات زیاد سعی می‌کند با

همکاران توده‌ای‌اش، "شبستری" و "پادگان" که مسئول وقت حزب توده تبریز بوده، زمینه ادغام دو حزب را فراهم آورد. پس از آن بیانیه معروف ۱۲ شهریور که شامل ۱۲ ماده بود، را منتشر کرد. این بیانیه با ۴۸ امضا منتشر شد. [۱۸] اما حزب توده با ادغام فرقه دموکرات آذربایجان و شعبه حزب توده آذربایجان کاملاً مخالف بود. "ایرج اسکندری" می‌نویسد: "کاملاً در مقابل عمل انجام شده، قرار گرفتیم و مخالف بودیم، خیال می‌کردیم، پیشه‌وری خودسرانه این کار را کرده است؛ اما بعداً خبر رسید که این کار او مورد پشتیبانی بوده است. « مسئله‌ای که بیشتر در این بین برای پیشه‌وری مهم بود، مسئله زبان و رسمی کردن زبان آذری در آذربایجان بود، او تا آنجا پیش رفت که خواستار پالایش زبان ترکی از واژه‌های فارسی و عربی شد. [۱۹]

فرقه دموکرات در اولین جلسه در ده مهر ۱۳۲۴ با شرکت ۲۴۷ نفر از شهرهای مختلف آذربایجان تشکیل شد. نمایندگان کمیته مرکزی از ۴۱ نفر انتخاب شدند که پیشه‌روی در راس آن قرار داشت. در این فرقه همه افراد از مالک و تاجر تا مهاجرینی که سال‌ها در کشورهای اطراف

مهاجرت کرده بودند، حضور داشتند به آنها گفته شده بود که با همکاری استالین می‌توانید، برای خود کشور دموکراتیک بسازید. [۲۰]

۹.۱ - مذاکره با استاندار آذربایجان

"بیات" استاندار آذربایجان از طرف دولت مرکزی برای مذاکره با پیشه‌وری انتخاب شد. بیات از پیشه‌وری در مورد کلمه خودمختاری سوال کرد. پیشه‌وری این‌گونه توضیح می‌دهد، ما به هیچ‌وجه درصدد تجزیه نیستیم ما می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و زیر قوانین عمومی عادلانه ایران در کارهای داخلی خودمختار باشیم. پول ما همان پول ایران است، به مجلس نماینده می‌فرستیم و قسمتی از مالیات را نیز به دولت مرکزی می‌دهیم و بقیه را برای پیشرفت امور فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی مصرف می‌کنیم. [۲۱]

همزمان با مذاکرات بیات و پیشه‌وری درگیری بین نیروهای حکومت مرکزی و بومیان آذربایجان شدت گرفت و به سقوط شهرهای آذربایجان منجر شد و مذاکرات بین این دو به نتیجه نرسید. [۲۲]

۹.۲ - استقرار حکومت در آذربایجان

فرقه در ۲۱ آبان کنگره بزرگی در تبریز تشکیل داد و در سخنرانی‌ای که پیشه‌وری ترتیب داد، این‌گونه گفت: «ما خودمختاری آذربایجان را به دست آورده‌ایم و مملکت خود را آباد و سعادت‌مند خواهیم کرد و سایر ایالات از ما درس خواهند گرفت بعد از غائله با مشخص شدن وزرا و نمایندگان مجلس حکومت ملی با نخست‌وزیری پیشه‌وری کار خود را آغاز کرد و با اعدام چند تن از اشرار امنیت را به خوبی تأمین کرد.» [۲۳]

۹.۳ - اصلاحات اجتماعی و اقتصادی

اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای انجام شد. نخستین اصلاحات اراضی کشور را فرقه دموکرات اجرا کرد. فرقه همچنین یک قانون جامع کار تصویب کرد و مالیات مواد غذایی و کالاهای ضروری را به مالیات بر درآمد سودهای تجاری ثروت حاصل از زمین درآمدهای صاحبان حرف و کالاهای لوکس تبدیل کرد. همچنین با آسفالت کردن خیابان‌ها، گشودن درمانگاه‌ها و کلاس‌های سوادآموزی، تأسیس دانشگاه

دارالفنون، یک ایستگاه رادیویی، و یک انتشاراتی، تغییر نام خیابان‌ها به ستارخان، باقرخان و دیگر قهرمانان انقلاب مشروطه چهره تبریز را دگرگون کرد. حتی مخالفان فرقه هم پذیرفتند که در عرض یک سال خدمات کارهایی بیشتر از دوران بیست ساله رضاخان صورت گرفته است. [۲۴] بیشتر توجه فرقه به زبان ترکی و گسترش آن در ادارات دولتی و مطبوعات و مدارس بود. شایان ذکر است که "انجمن فرهنگی ایران و شوروی" توسط روس‌ها در تبریز به وجود آمده بود در گسترش زبان آذری نقش زیادی داشت. [۲۵]

۹.۴ - عدم رضایت مردم از فرقه دموکرات

مسئولین فرقه سعی می‌کردند، در مورد مسائل مذهبی سیاست بی‌طرفی را در پیش گیرند تا جایی که مخالفت علما را برنینگیزانند. اما با همه تساهل، فرقه دموکرات در جلب همکاری رهبران مذهبی و روحانیون موفق نشد، هر چند رهبران فرقه برای جلب رضایت مردم و روحانیون به آزادی اعمال مذهبی تاکید داشتند و به زنان حق استفاده

از چادر داده شد و در مدارس نیز دانش آموزان با سرود مذهبی به سر کلاس می‌رفتند. اما اینها کافی نبود. مخالفت روحانیون دارای ریشه‌های عمیق ایدئولوژی بود. روحانیون، کمونیست‌ها را اهل کفر می‌دانستند. در سوی دیگر مردم آذربایجان با احساسات مذهبی می‌توانستند، تحت تاثیر علما قرار بگیرند، مردمی که از پذیرفتن زمین‌های تقسیمی مردم توسط فرقه با عنوان مال حرام امتناع می‌کردند و در حال گرسنگی از گرفتن گندم‌هایی که توسط فرقه تقسیم می‌شد، از ترس عذاب روز قیامت خودداری می‌کردند. همه اینها پایگاه مردمی فرقه را متزلزل کرد. [۲۶]

۹.۵ - سقوط فرقه دموکرات

"قوام" با کیاست خود می‌دانست که مسئله آذربایجان در مسکو حل خواهد شد. او با مذاکراتی با "سادچیکف" سفیر شوروی از یک طرف و تشکیل کابینه‌ای با اعضای از حزب توده و دستگیری چند تن از مخالفان حزب توده؛ همچون "علی دشتی" و "سیدضیا" باعث

خوشحالی و رضایت شوروی و فرقه دموکرات را فراهم آورد و بعد نیز با مذاکرات بعدی آنها را با وعده "امتیاز نفت شمال" راضی به تخلیه قوای سرخ از ایران کرد. بعد از آن با مذاکراتی با پیشه‌وری با تفاهم‌هایی با او رسید. [۲۷]

به زودی قوام اعلام کرد که اگر دموکرات‌های آذربایجان با خودداری از پذیرفتن نیروهای مسلح این حق را از دولت سلب کنند، اقتدار دولت مرکزی را علناً به مبارزه خوانده‌اند. در چنین وضعی تصرف آذربایجان احتمالاً ضروری خواهد بود و اگر روس‌ها در این امر دخالت کنند، ایران به شورای امنیت شکایت خواهد کرد. بدین‌ترتیب حمله به آذربایجان در ۱۶ آذر ۲۹ از زنجان شروع شده و بعد از روزها زد و خورد فرقه دموکرات سقوط کرد. [۲۸]

۹.۶ - فرار سران فرقه دموکرات

پیشه‌وری همراه با دوستان و همراهانش مجبور به ترک وطن شدند. آنها در اواخر شب به مرز جلفا رسیده و بعد وارد شوروی شدند. دوستان نزدیک او در مورد زندگی پیشه‌وری در شوروی این‌گونه گفته‌اند:

«پیشه‌وری پس از ترک ایران در باکو سکونت داشت، ساده می‌پوشید و ساده می‌زیست. وقتی در خیابان‌های شهر راه می‌رفت، چیزی او را از دیگران متمایز نمی‌کرد. دو اتومبیل نمره خارجی به او داده بودند. برایش در کانون نویسندگان اتاقی تدارک دیده بودند، آنجا خلوت می‌کرد. گویا خاطرات سیاسی سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۵ خود را می‌نوشت.

[۲۹]

۱۰ - درگذشت

رهبران فرقه از همان ابتدا می‌خواستند، فرقه را احیا کنند؛ اما شوروی به دلیل مذاکراتش برای امتیاز نفت شمال به این خواسته‌ها اعتنایی نمی‌کرد؛ اما بعد از فیصله این قضیه و قطع امید روس‌ها پیشه‌وری دوباره فرقه را تشکیل داد و در راس آن قرار گرفت. در همان سال وقتی به همراه راننده‌اش برای سرکشی به اردوگاه‌ها می‌رفت. در ساعت ۷ صبح ماشین‌اش به نرده پل جاده "گیروف آباد" برخورد می‌کند و پیشه‌وری به علت خونریزی زیاد در سال ۱۳۱۵ش، در سن ۵۵ سالگی درگذشت. [۳۰]

۱۱ - پانویس

۱ ↑. رییس نیا، رحیم، آخرین سنگر آزادی، تهران، شیرازه، ۷۷، ص ۱۶-۱۷.

۲ ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران، اوحدی، ۸۲، ص ۱۴.

۳ ↑. سیدجعفر پیشه‌وری، روزنامه آذیر، ۱۳۲۲/۵/۱۵، شماره ۹۱.

۴ ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران، اوحدی، ۸۲، ص ۴۲.

۵ ↑. رییس نیا، رحیم، آخرین سنگر آزادی، تهران، شیرازه، ۷۷، ص ۳۶.

۶ ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران، اوحدی، ۸۲، ص ۵۴.

۷ ↑. الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، بی نا، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۳۳۳.

۸ ↑. الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، بی نا، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۳۳۱.

۹ ↑. اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، تهران، هفته، ۶۲، ص ۱۱۶.

۱۰ ↑. الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، بی نا، ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۳۳۴.

۱۱ ↑. کشاورز، فریدون، من متهم میکنم، بی جا، بی تا، بی نا، ص ۸۰.

۱۲ ↑. جودت، حسین، از انقلاب مشروطه تا انقلاب شاه و ملت، تهران، بی نا، ۵۶، ص ۴۴۵-۴۴۹.

۱۳ ↑. آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی، تهران، نی ۷۷، ص ۲۴۴.

۱۴ ↑. خاطرات امیرتیمور کلّالی، ویراستار حبیب لاجوردی، دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۷، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۱۵ ↑. روزنامه آژیر، مورخه ۳۰/۷/۲۳.

۱۶ ↑. روزنامه آژیر، مورخه ۳۰ آبان ۲۳.

۱۷ ↑. ملازاده، حمید، رازهای سر به مهر، تبریز، مهد آزادی، ۲۵، ص ۱.

۱۸ ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران،
اوحدی، ۸۲، ص ۳۳۸.

۱۹ ↑. احمدی، حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران، تهران، نی، ۷۹،
ص ۲۸۹.

۲۰ ↑. نظری، حسن، گماشتگی‌های بدفرجام، تهران، رسا، ۷۶، ص ۱۲۲.

۲۱ ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران،
اوحدی، ۸۲، ص ۳۴۵-۳۳۸.

۲۲ . ↑. درخشانی، علی اکبر، خاطرات، تهران، صفحه سفید، ۸۵،
ص ۳۳۷-۳۶۹.

۲۳ ↑. خاطرات آیت‌الله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، تهران،
موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۸۱، ص ۴۴-۴۵.

۲۴ ↑. فاوست، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، تهران، مطالعات
سیاسی و بین‌المللی، ۷۳، ص ۵۰۳-۵۰۴.

۲۵. ↑. مرشدزاده، علی، روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی، تهران، مرکز، ۸۰، ص ۳۱۴.

۲۶. ↑. نظری، حسن، گماشتگی‌های برفرجام، تهران، رسا، ۷۶، ص ۱۷۸.

۲۷. ↑. فاوست، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، تهران، مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۷۳، ص ۱۱۴.

۲۸. ↑. عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۷۴، ص ۲۱۲.

۲۹. ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران، اوحدی، ۸۲، ص ۴۶۵.

۳۰. ↑. مراغه‌ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات، تهران، اوحدی، ۸۲، ص ۴۶۷.

۱۲ - منبع

منبع : سایت پژوهه، برگرفته از مقاله «سید جعفر پیشه‌وری

نامه تاریخی استالین به پیشه وری

مروری بر نتایج وابستگی به قدرت های بیگانه

ترجمه نامه از انگلیسی به فارسی و بررسی نامه توسط عباس جوادی

پیش در آمد :

آنچه که در ادامه میخوانید ترجمه کامل و فارسی نامه تاریخی یوزف و. استالین رهبر حزب کمونیست شوروی به سید جعفر پیشه وری رئیس فرقه دمکرات آذربایجان (ایران) و برای مدت یک سال نخست وزیر حکومت این فرقه در تبریز بود که چهار سال بعد از اشغال شمال ایران توسط ارتش سرخ در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ تاسیس و پس از یک سال متلاشی شد که در نتیجه صد ها نفر از کادرهای فرقه از جمله خود پیشه وری به شوروی پناهنده شده و صد ها نفر دیگر فراری شده و یا به قتل رسیدند.

تاریخ نامه هشتم ماه مه ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) یعنی حدود پنج ماه بعد از سقوط حکومت فرقه و فرار رهبران به شوروی است یعنی هنگامیکه استالین این نامه را مینوشت پیشه وری در باکو بود.

در این نامه، استالین علل خروج نیروهای شوروی از ایران را به پیشه‌وری توضیح می‌دهد. باور عمومی بر آنست که فرقه دمکرات زیر سایه ارتش اشغالگر شوروی بر سر کار آمده بود و با خروج آنها از ایران قدرت ایستادگی را ازدست داده متلاشی شده است.

این نامه که جزو اسناد «فوق العاده محرمانه» حزب کمونیست بود پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسترس عموم قرار گرفت. نسخه‌ای از این نامه که اصلش به روسی است در اختیار مرکز «مطالعات جنگ سرد» موسسه «وودرو ویلسون» واشنگتن قرار گرفت و از سوی ولادیسلاو م. زوبوک به انگلیسی ترجمه شد. و آنگاه با کسب اجازه از همین مرکز از سوی عباس جوادی به فارسی ترجمه شده است.

مشخصات اصل روسی سند در آرشیو وزارت خارجه روسیه موجود است. متن کامل نامه به شرح ذیل است:

به رفیق پیشه‌وری

بنظر میرسد شما دربررسی وضع داخلی ایران و همچنین بُعد بین‌المللی مسئله دچار اشتباه شده‌اید.

اولاً: شما میخواهید تمام خواست‌های انقلابی خلق آذربایجان فوراً برآورده شوند. و لیکن شرایط فعلی، تحقق این برنامه را غیر ممکن میسازد. لنین خواست‌های انقلابی را بصورت خواست‌های عملی – تکرار میکنم: بصورت خواست‌های عملی مطرح میکرد و این کار را زمانی انجام میداد که کشور در حال گذار از تجربه یک بحران انقلابی در اثر جنگی ناموفق با دشمنی خارجی باشد. این وضع در سال ۱۹۰۵ هنگام جنگ ناموفق با ژاپن و در سال ۱۹۱۷ هنگام جنگ ناموفق با آلمان موجود بود. اینجا شما میخواهید از لنین پیروی کنید. این، چیزی بسیار خوب و قابل تحسین است.

اما وضع کنونی ایران کاملاً فرق میکند. در ایران هیچ وضع عمیقاً انقلابی موجود نیست. در ایران تعداد کارگران کم است و آنها سازماندهی خوبی ندارند. دهقانان ایران هنوز فعالیت جدی از خود نشان نمیدهند. ایران در حال جنگی بر علیه دشمن خارجی نیست که باعث تضعیف دایره‌های

انقلابی (حکومتی؟ -مترجم) از طریق یک شکست نظامی شود. نتیجتاً در ایران شرایطی که کارآمد بودن تاکتیک‌های سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را تأیید کند موجود نیست.

ثانیاً: مطمئناً اگر قوای شوروی در ایران باقی میماندند شما نمیتوانستید روی موفقیت در امر خواست‌های انقلابی خلق آذربایجان حساب کنید. اما ما دیگر نمیتوانستیم نیروهای شوروی را در ایران نگهداریم و آن‌هم در وهله نخست بدین سبب که ادامه حضور آنها در ایران بنیاد سیاست‌های آزاد سازانه ما در اروپا و آسیا را مختل می‌کرد.

بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی میتوانند در ایران بمانند در آن صورت چرا نیروهای بریتانیا در مصر، سوریه، اندونزی، یونان و بهمین ترتیب نیروهای آمریکا در چین، ایسلند و دانمارک نتوانند بمانند. از این جهت ما تصمیم گرفتیم نیروها را از ایران و چین بیرون ببریم تا اینکه این بهانه را از دست بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها بگیریم، جنبش آزادیبخش در مستعمرات را دامن بزنیم و بدین ترتیب سیاست آزاد سازی خود را حق به جانب‌تر و موثرتر نماییم.

ثالثاً: با این تفاسیر در رابطه با وضع ایران میتوان چنین نتیجه گیری کرد: در ایران بحران عمیق انقلابی وجود ندارد. در ایران اوضاع جنگی با دشمنان خارجی موجود نیست که در نتیجه یک شکست نظامی ارتجاع تضعیف شود و باعث بحران گردد. تا مدتی که قوای شوروی در ایران بودند شما فرصت دامن زدن به مبارزه در آذربایجان و سازماندهی یک نهضت گسترده دمکراتیک با خواست های همه جانبه را دارا بودید. اما نیروهای ما میبایست ایران را ترک میکردند و چنین هم کردند. آنچه در ایران می بینیم چیست؟

ما در اینجا شاهد نزاعی بین حکومت قوام و دوایر طرفدار انگلیس ایران هستیم که نماینده ارتجاعی ترین عناصر ایران هستند. قوام در گذشته هر قدر هم که ارتجاعی بوده باشد، باید امروزه برای حفظ خود و حکومتش بعضی اصلاحات دمکراتیک را انجام داده و حمایت نیروهای دمکراتیک ایران را جلب کند. تاکتیک ما در چنین شرایطی چه باید باشد؟ بنظر من ما باید از این نزاع استفاده کنیم تا اینکه از قوام امتیاز بگیریم، از او حمایت کنیم تا نیروهای طرفدار انگلیس را منزوی نمائیم و زمینه ای برای ادامه دمکراتیزه کردن ایران را مهیا کنیم. تمام توصیه های ما به شما مبتنی بر این تشخیص

است. البته در پیش گرفتن تاکتیک دیگری هم ممکن بود: تف کردن به همه چیز، قطع رابطه با قوام و با این ترتیب تضمین پیروزی مرتجعین طرفدار انگلیس. اما این دیگر نه یک تاکتیک بلکه حماقت میبود. این درواقع خیانت به امر خلق آذربایجان و دموکراسی ایرانی میبود.

رابعا: طوری که شنیده ام شما میگوئید که ما شما را ابتدا به عرش اعلا بردیم و سپس به قعر ادنی پرت کرده به شما بی احترامی نمودیم. اگر این شنیده هایم درست باشد، برای ما جای تعجب است. واقعا چه اتفاقی افتاده است؟ در اینجا ما تکنیکی را بکار برده ایم که هر انقلابی با آن آشناست. در هر شرایطی که شبیه شرایط امروز ایران باشد، اگر کسی بخواهد حد اقل معینی از طلب هائی را از حکومت بدست آورد، در آنصورت جنبش باید به راه خود ادامه دهد، از خواست های حد اقل فراتر رود و خطری (فشاری، -مترجم) برای حکومت ایجاد کند تا اینکه دادن امتیاز از سوی حکومت تامین گردد. اگر شما خیلی پیش نمیرفتید در شرایط کنونی ایران نمیتوانستید به اهدافی (امتیازاتی، -مترجم) نائل شوید که حکومت قوام امروزه ناچار به تامین آن است. قانون جنبش انقلابی همین است. بی حرمتی به شما اصلا و ابدا

مطرح نیست. بسیار عجیب است که شما تصور میکنید ما شما را آلوده به لکه ننگ و بی احترامی کرده ایم. بر عکس، اگر شما عاقلانه رفتار کنید و با حمایت معنوی ما خواهان قانونی شدن وضع واقعی و فعلی در آذربایجان شوید در آنصورت هم آذری ها و هم ایران به شما بعنوان پیشاهنگ جنبش مترقی و دمکراتیک در خاورمیانه احترام خواهد گذاشت.

ی. استالین



استالین و پیشه‌وری

شرح سند :

انشاء و تعبیری از قبیل «دمکراتیک»، «اصلاحات»، «ارتجاع»، «نیروهای پیشرو»، «آزاد سازی ملل و کشورها از طرف شوروی» و یا «جنبش های آزادیبخش ملل» که در این نامه از سوی استالین بکار میرود در مقایسه با فجایع و جنایات دوره استالین که هم خود او و هم اطرافیانش مانند لاورنتی بریا و میر جعفر باقراوف شخصا و یا من غیر مستقیم نسبت به میلیونها نفر از مردم خود اتحاد شوروی روا داشته اند، نه فقط بطور حیرت انگیزی ریاکارانه بلکه حتی بیمار گونه جلوه میکند. صرفنظر از این ادبیات و تعبیر فریبکارانه که حتی تا بعد از مرگ استالین عموما بر ادبیات کمونیستی جهان حاکم بود، ظاهرا نامه استالین نکات مهم زیر را برای اولین بار از زبان خود استالین رسما تأیید میکند:

یکم: استالین در عین حال که میگوید باقی ماندن نیروهای شوروی میتواندست بقای حکومت فرقه را تامین کند، اضافه میکند که نیروهای شوروی از ایران بیرون رفتند زیرا غرب تهدید کرده بود که در غیر آن صورت آنها هم میتوانند در کشور هائی نظیر مصر و اندونزی بمانند. عنصر فشار غرب

بر استالین برای بیرون بردن نیرو هایش از ایران بارها تحلیل و مطرح شده اما تا جائیکه اطلاع داریم از سوی مقامات بلند پایه شوروی هرگز تأیید نشده بود.

دوم: استالین مکرراً تأکید میکند که که حکومت قوام را باید بهرحال در مقابل «دایره های طرفدار انگلیس» در ایران حمایت کرد تا امتیازات و «اصلاحاتی» که قرار است قوام انجام دهد واقعا عملی شود.

سوم: استالین تأیید میکند که پیشه وری از رفتار رهبری حزب کمونیست شوروی ناراضی و شاکی بوده و بنظرش روسها او را ابتدا «به عرش اعلا برده بعد به قعر ادنی پرتاب کرده اند». اما ضمن تکذیب این نگرانی پیشه وری، استالین میگوید برعکس کوشش های پیشه وری و فرقه از این جهت نتیجه داده که در سایه این فعالیت های فرقه و پیشه وری، الان میتوان از حکومت قوام خواست اهداف و امتیازاتی را که قول داده است عملی کند.

مدت ها ناظرین و تاریخنویسان گوناگون گفته بودند که یک انگیزه مهم روس ها در رها کردن پیشه وری و حکومت فرقه وعده امتیاز استخراج نفت در شمال ایران از سوی قوام السلطنه بود اما این نکته هم پیوسته از طرف

روس ها تکذیب میشد اگرچه روس ها بلافاصله بعد از اشغال شمال ایران و چند سال قبل از حکومت پیشه وری سیصد کارشناس نفتی خود را بدون اطلاع حکومت ایران به شمال ایران فرستاده بودند. در عین حال این نامه استالین رسماً تأیید میکند که مسکو به حکومت فرقه بعنوان وسیله ای برای گرفتن امتیازات و رسیدن به اهداف خود مینگریسته است.

لازم به توضیح است که سیدجعفر پیشه وری تنها حدود یک ماه بعد از این نامه استالین (یازدهم ژوئن ۱۹۴۷) در یک تصادف ماشین سواری در آذربایجان شوروی به قتل رسید.

اگرچه هیچ دلیل کافی و مشخصی در باره سوء قصد بودن این حادثه در دست نیست اما بعضی ها بر آنند که دستگاه اطلاعاتی شوروی از تصادف های رانندگی بخصوص در این راه برای قتل مخالفین خود استفاده می کرده است. متن ترجمه نامه استالین از زبان روسی به زبان انگلیسی را در لینک ذیل می توانید ببینید:

<http://digitalarchive.wilsoncenter.org/document/117827>



Autonomous Republic of Azerbaijan & Kurdish Republic of Mahabad in 1945-1946

تجزیه طلبی - قاضی محمد در مهاباد

جمعیتی که به تقلید از حزب دموکرات آذربایجان و فرقه پیشه وری، بدنبال ایجاد جمهوری مهاباد بود، یک جریان اصیل بر خواسته از مردم کرد زبان نبود و سعی داشت با کمک کمونیست های کشور شمالی (شوروی) به دنبال جدا نمودن بخشی از کردستان بودند که عمر آن حتی به یک سال نرسید و از هم فرو پاشید . گرچه شوروی توانسته بود در آذربایجان و بخشی

از کردستان با اغفال افرادی نظیر پیشه وری و قاضی محمد نفوذ کرده و حکومت خودمختار تشکیل دهد ولی دو جمهوری خودخوانده با معضل عدم حمایت مردمی روبرو بودند و جمهوری مهاباد هرگز نتوانست اتحادی در میان قبایل کرد ایجاد کند و عشایر کرد در مخالفت با قاضی محمد درآمده و وی تنها با حمایت شوروی و به زور اسلحه توانسته بود در منطقه مهاباد حکومت خود خوانده را تشکیل و اعلام استقلال نماید؛ در صورتی که بخش بزرگی از اکراد مقیم شمال غرب و غرب کشور در این اقدام تجزیه طلبانه شرکت نکرده و از آن تبری جستند.



چند روز بعد از پایان غائله آذربایجان و فرار سران آن به شوروی ، سران دولت خود خوانده مهاباد نیز که بنیان و ریشه قوی در میان مردم نداشت، مجبور به تسلیم به نیروهای دولتی ایران شدند و رسماً غائله آنان نیز خاتمه یاف. چندی بعد قاضی محمد به همراه تعدادی از یارانش در دهم فروردین ماه ۱۳۲۶ در مهاباد به دار مجازات آویخته شدند. تجزیه طلبی در ایران و چشم داشتن به مرزهای آن هیچگاه عاقبت خوشایندی برای مجریان آن نداشته است. دوم بهمن ۱۳۲۴ (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) قاضی محمد (رئیس کومله) با اطمینان از حمایت نیروهای شوروی که (برغم پایان جنگ جهانی دوم و تعهدی که استالین سپرده بود) هنوز شمال غربی ایران را در اشغال نظامی داشتند و کمک های مالی و سازمانی آن دولت، در شهر مهاباد جمهوری اعلام و نخست وزیر تعیین کرد. مصطفی بارزانی که با صدها فرد مسلح از طایفه خود از عراق آمده بود عملاً فرمانده نیروهای قاضی محمد بود. قاضی محمد که قبلاً یک سردفتر اسناد رسمی بود پس از دیدار با کنسول شوروی در تبریز و یک مقام ارشد آن کشور در باکو، در ۲۴ آذر ۱۳۲۴ (۱۵ دسامبر ۱۹۴۵) خواهان خودمختاری و ایجاد ساویت در مهاباد شده بود. سران طوایف منطقه از

اقدام قاضی محمد حمایت نکردند و به نوشته مورخان، حامی و محرک او تنها شوروی بود که برای خاورمیانه صاحب نفت و اخراج غرب از این منطقه مهم و حساس جهان نقشه ها درسر داشت.



در پی خروج نیروهای شوروی از شمال غربی ایران (تحت فشار بین المللی - ایران برضد شوروی به شورای امنیت متوسل شده بود)، واحدهای ارتش ایران که نیروهای شوروی در قزوین مانع حرکت آنها به سوی شمال غربی وطن خود بودند پس از پایان دادن به غائله گروه جعفر پیشه وری در تبریز،

۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ (۲۴ آذر ۱۳۲۵) وارد مهاباد شدند، مصطفی بارزانی با جمعی از افرادش در امتداد مرز به سوی شوروی عقب نشینی کرد، قاضی محمد و تنی چند از همدستانش (از جمله سیف قاضی و صدر قاضی) که حمایت محلی نداشتند دستگیر شدند و بعداً پس از محاکمه در دادگاه سیار نظامی، در ۲۳ دی ماه به جرم شورش مسلحانه و تجزیه گوشه ای از کشور محکوم به اعدام و سی ام مارس ۱۹۴۷ (دهم فروردین ۱۳۲۶) در میدان اصلی شهر مهاباد اعدام شدند.

قاضی محمد هنگام اعدام پنجاه ساله بود. سران آن دسته از عراقی هایی هم که پس از ورود ارتش به مهاباد به کشور خود بازگشته بودند در آنجا اعدام شدند. مصطفی بارزانی پس از عقب نشینی به شوروی بیش از یک دهه در این کشور بود و سپس به میان طایفه خود در عراق بازگشت. او سالها بعد پس از درگیر شدن مسلحانه با دولت حزب بعث عراق به ایران پناهنده شد و مدتها در کرج سکونت داشت. مصطفی بارزانی پس از انتقال به آمریکا جهت درمان بیماری، در واشنگتن درگذشت و جنازه اش جهت تدفین به خاورمیانه انتقال یافت... منبع: مجله فرهنگ و هنر

همراهی شوروی و خیانت بزرگ حزب توده علیه ملت ایران

نیمه اردیبهشت ۱۳۶۲ دادستانی انقلاب اسلامی طی ابلاغیه‌ای انحلال رسمی حزب توده ایران را اعلام و تاریخ و نحوه مراجعه اعضاء و هوادارن آن حزب را به دادستانی مشخص کرد. در اطلاعیه دادستانی انقلاب، حزب توده «خائن به اسلام» نامیده شده بود و جاسوسی به نفع بیگانگان، سرقت اسلحه، رابطه با گروهک‌های محارب، اخلال در کارخانجات، نفوذ در سازمان‌ها و نهادها به عنوان بخشی از خیانت‌های حزب برشمرده شد. بر این اساس دادستانی انقلاب به موجب این حکم «حزب توده را منحل اعلام داشته و هر نوع فعالیتی به نفع آنان را غیرقانونی و عملی ضدانقلابی» اعلام نمود.

علاوه بر این، حزب توده در دوران نهضت ملی نفت، در جریان انقلاب اسلامی و بعد از پیروزی انقلاب و نیز در دوران جنگ تحمیلی، با خیانت به ملت ایران برنامه‌های مخرب خود را به پیش برد و سرانجام کار این حزب به آنجا رسید که طرد و منحل شد. حزب توده ایران که از اوایل دهه ۲۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد در سال ۱۳۲۷ در پی ترور

ناموفق شاه منحلہ اعلام شد. با این وجود این حزب به حیات خود ادامه داد و در رخدادہای مختلف کشور ایفای نقش نمود. تاریخ نمونہ‌ہای مختلفی از نقش مخرب حزب تودہ و خیانت به ملت ایران را ثبت کردہ است. این نوشتار به مهم‌ترین خیانت‌ہای این حزب علیہ ملت ایران اشارہ می‌کند.

۱- خیانت حزب تودہ علیہ نہضت ملی

ہرچند شکست نہضت ملی ایران در دہہ ۳۰ دلایل مختلفی داشت اما بی‌تردید حزب تودہ با رفتار خود نقش مهمی در این شکست ایفا کرد، نقشی کہ در همان دوران برخی گروہ‌ہا مثل حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) و جامعہ سوسیالیست‌ہای نہضت ملی بدان اشارہ کردند. در ہمین رابطہ جامعہ سوسیالیست‌ہا طی بیانیه‌ای نوشت: «نیرومندترین سلاح انگلیس کہ موجب شکست ما شد نہ عمال او در ایران، نہ کشتی‌ہای جنگی در آبادان و نہ تفنگداران دریایی بودند... برندہ‌ترین سلاح انگلستان کہ زندہ و متحرک و فعال بود عنصر نفتی و اصطلاح پرمعنی تودہ نفتی بود...» [۱]

به اعتقاد غلامرضا نجاتی حزب توده چون مترسکی بود که انگلیس از آن در راستای اهداف خود (به منظور جلب همکاری آمریکا) بهره‌برداری کرد. این حزب از سال ۱۳۲۲ به بعد همواره علیه منافع مردم ایران و به نفع بیگانگان عمل می‌کرد.

«روش حزب توده که ابتدا در نقش طرفداری از خواست‌های شوروی و سپس به صورت فرمانبرداری از دستورات مسکو درآمد و همه جا علیه منافع ملت ایران عمل کرد درست در جهت هدف امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی بود.» [۲]

در کوران مبارزات نهضت ملی، مطبوعات حزب توده به شدت به نهضت و ملی کردن می‌تاختند. توده‌ای‌ها شعار «ملی» و «ملی کردن» را خیانت شمرده و آن را محکوم می‌کردند.

روزنامه به سوی آینده، ارگان این حزب نوشت: «ملی سرپوشی است که قبایح و رذایل را مخفی می‌کند. ملی هر جرم و جنایتی را جایز می‌شمارد. ملی آخرین تیر ترکش استعمار است...»

به تعبیر غلامرضا نجاتی «سران حزب توده با ایجاد تظاهرات بی‌مورد و ناآرام ساختن دانشگاه و مدارس و تعطیل کارخانجات و کشاندن کارگران و ناراضیان به خیابان‌ها و درگیری با مامورین انتظامی، دولت را ضعیف و ناتوان معرفی می‌کردند و بدین ترتیب آب در آسیاب دشمن می‌ریختند.» [۳]

سال‌ها بعد، نورالدین کیانوری یکی از سران حزب توده به ذکر خیانت‌های حزب مطبوعش در جریان نهضت ملی پرداخت. او گفت: «ما در عین حال که با کوتاه شدن دست انگلیسی‌ها از نفت جنوب ایران موافق بودیم ولی در اینجا باز هم این وابستگی تابع و متبوع ما را بر یک راه نادرستی انداخت که این راه نادرست لکه ننگی است که هنوز هم باقی است و هیچ‌وقت از تاریخ حزب ما شسته نخواهد شد. این است که وقتی مسئله شعار ملی کردن نفت در سراسر کشور مطرح شد رهبری حزب ما که بیشتر در آن وقت زندان بودیم با فشار خیلی زیاد با این استدلال که این شعار، شعار امریکایی و انگلیسی است و

ممکن است دادن امتیاز نفت شمال به شوروی را غیرممکن بکند برای اینکه هنوز آن مطرح است به این علت ما با این شعار مخالفیم و این شعار را ساخت امریکا و انگلیس می‌دانیم، و کسانی که این شعار را مطرح می‌کنند یعنی نیروهای مذهبی تحت رهبری آیت‌الله کاشانی و نیروهای ملی تحت رهبری مصدق آنها وابستگان به امریکا هستند و مزدوران امریکا هستند و اینها فقط سعی‌شان این است که در نفت ایران سهمی برای امریکا بدست بیاورند...

باکمال تاسف باید گفت که این جریان خیانت‌آمیز به مدت طولانی طول کشید. تا نزدیکی‌های ۳۰ تیر ما دنبال این سیاست می‌رفتیم و تاسف‌آمیز این حرف که افراد حزب ما اکثراً می‌فهمیدند که این سیاست چقدر نادرست و محصولش خیانت‌آمیز و به ضرر خود ما هم هست... و این را ملت ایران به عنوان یکی از خیانت‌های بزرگ حزب توده ایران ارزیابی می‌کند و به درستی اینگونه ارزیابی می‌کند.» [۴]

در بخشی از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب تحت عنوان «۲۸ مرداد» درباره خیانت‌های حزب می‌خوانیم: «رهبری حزب توده

می‌توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه به این امکانات هیچگونه کاری انجام نگرفت...»

منظور از «امکانات مختلف» نفوذ گسترده حزب در ارکان حکومتی و نظامی بود. در آن مقطع سازمان نظامی حزب در ارتش و نیروهای انتظامی حدود ۶۰۰ تن افسر عضو داشت. اغلب فرماندهان یگان‌های رزمی از قبیل گروهان و گردان و حتی گارد سلطنتی جاویدان از افسران نظامی حزب توده بودند. علاوه بر این شبکه وسیع حزب در ادارات دولتی، کارخانجات و دانشگاه‌ها فعال بود.

در ادامه همان قطعنامه آمده است: «سیاست غلط حزب ما درمورد بورژوازی ملی و دولت مصدق که ناشی از چپ‌روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بود، به ویژه یک رشته اقدامات چپ‌روانه ما در فاصله ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود. رهبری حزب با آنکه از یکسال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل ارتجاعی و امپریالیستی حس می‌کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد...» [۵]

۲- نفوذ و جاسوسی

یکی دیگر از خیانت‌های حزب توده، «نفوذ و جاسوسی» بود. با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده در تلاش بود تا یک جناح متمایل به شرق را در حاکمیت اسلامی بیاورد و آن را به پایگاه خود برای نفوذ تبدیل کند. اما به دلیل نفرت مردم مسلمان از کمونیسم و شوروی، حزب توده نتوانست در میان مردم و مسئولان جناحی متمایل به خود را بیاورد. لذا این حزب پس از ناامیدی، سعی کرد با هر روش ممکن به تضعیف انقلاب بپردازد. از این رو کوشید با حمایت شوروی، برای پیشبرد برنامه خود در ظاهر خود را پشتیبان امام و انقلاب معرفی کند. «ولادیمیر کوزیچکین» افسر ارشد سابق سازمان کا.گ.ب در ایران که در پوشش سمت دیپلماتیک معاون کنسولگری شوروی در تهران، رابط اصلی سفارت شوروی و سازمان کا.گ.ب با حزب توده بود در مورد این طرح می‌گوید: «حزب توده با اعلام پشتیبانی از جمهوری اسلامی می‌کوشد خود را به رأس هرم قدرت نزدیک کند. این همان نقشه‌ای بود که در مسکو طرح شده و به رهبران حزب توده ابلاغ گردیده بود.» [۶]

حزب توده در واقع نقش کا.گ.ب ارگان جاسوسی شوروی را در ایران ایفا می‌کرد و از طریق شبکه وسیع حزبی، شاخه‌های کا.گ.ب را به ادارات، محلات، مدارس و حتی خانه‌ها و خانواده‌ها گسترانیده بود. به گفته کوزیچکین «کلیه اعضای کمیته مرکزی حزب توده حقوق‌بگیر مسکو بودند.» به گفته کوزیچکین، سران حزب برای ارسال اطلاعات به مسکو بسیار فعال بودند. در مراجعه یکی از اعضای حزب توده به سفارت شوروی، «کاغذ تاشده‌ای را از زیر کمر بند خود درآورد و با اشاره فهماند که پیغامی از طرف رهبری حزب توده برای سفارت است.»

محمد مهدی پرتوی با نام مستعار «خسرو» رئیس تشکیلات مخفی حزب توده ایران، در اعترافات خود با اشاره به این‌که حزب توده در طول ۴۱ سال فعالیت خود جز متابعت کورکورانه از دستورهای مرکزیت حزبی در شوروی، مأموریتی را به انجام نرساند، گفت: «پس از انقلاب، مسئله ارائه اطلاعات در عرصه‌های مختلف مملکتی به عوامل شوروی آغاز می‌شود و از اواسط سال ۱۳۵۸ که کیانوری سازماندهی شماری از

افراد نظامی مرتبط با تشکیلات مخفی را به من واگذار کرد، از من خواست که اطلاعات نظامی خاصی را شامل کتاب‌ها، جزوات و اخبار فوق‌العاده سری و دارای اهمیت جهانی، از اعضای نظامی حزب اخذ و در اختیار عوامل شوروی قرار دهم.»

نورالدین کیانوری بعدها اعتراف کرد: «شاید مهمترین تخلف ما عبارت است از زیر با گذاشتن شعار عمده و اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که بوسیله امام خمینی اعلام شد و بعداً رسمیت کامل یافت؛ شعار «نه شرقی، نه غربی»... اما این شعار را در حرف پذیرفتیم ولی در عمل به علت آن چسبندگی و وابستگی که طی چندین ده سال که بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی برقرار شده بود نتوانستیم خودمان را از این وابستگی خلاص بکنیم و صرفاً در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی ایران فعالیت سیاسی خودمان را آن قدری که قانون اساسی اجازه می‌داد انجام بدهیم؛ نتیجه این شد که ما به گمراه افتادیم و این گمراهی ما را روز به روز هم به طرف عمق بیشتر یعنی ورطه خطرناک‌تری کشاند یعنی در فعالیت ما دیگر مسائل سیاسی

جای خودش را در مواردی به مسائل جاسوسی و خیانت به جمهوری اسلامی کشاند. و من در موارد مشخص در بازجوئی‌ها روی این نکته‌ها تکیه کردم و مسائلی از قبیل مسائل مربوط نظامی - سیاسی در گزارش‌های ما به طرف شوروی داده می‌شد.»

کیانوری ابعاد جاسوسی‌های حزب توده را در زمینه‌های نظامی و سیاسی برشمرد و یادآور شد: «[جاسوسی‌ها] در زمینه‌های نظامی و سیاسی بود، یعنی مسائلی مربوط به موقعیت نظامی ایران و نیروهای نظامی و مسائلی مربوط به سیاست کلی ایران، آن چیزی که مربوط به سیاست کلی بود در یک چیزهای و تحلیل‌هایی که از طرف من تهیه می‌شد و هرچند وقت یکبار برای شوروی‌ها فرستاده می‌شد. اخبار نظامی هم آن چیزهایی بود که از راه‌های مختلف از طریق نفوذی‌هایی که پیدا کرده بودیم، بدست می‌آمد، آنها را هم می‌رساندیم. این بزرگترین تخلف ما که مسلماً خیانت هست بوده و به نظر من مادر کلیه تخلفات دیگر است؛ یعنی اگر این تخلف نبود ما امکان داشت تخلفات دیگر را بتوانیم نرویم طرفش.»

۳- کودتای حزب توده

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده به صورت بالقوه آمادگی داشت در صورت لزوم، با کودتا قدرت را به دست بگیرد. محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه پاسداران درباره کودتای حزب توده می‌گوید: «حزب توده دست به یک تاکتیک خطرناکی مشابه افغانستان زده بود و با شوروی‌ها بحث کرده بود که ما حمله می‌کنیم و با یک تظاهراتی مجلس و صداوسیما را می‌گیریم و اعلام می‌کنیم که در ایران یک حکومت مستقل تشکیل شده، تا شما مثل افغانستان تانک‌های خودتان را از مرز عبور دهید و به سمت تهران بیایید.»

غافل از آنکه تحرکات حزب توده برملا شده بود؛ به گفته محسن رضایی: «سازمان اطلاعات سپاه به خاطر کار اطلاعاتی که از اول انقلاب روی توده‌ای‌ها شروع کرده و نفوذی که در حزب توده کرده بود، تقریباً همه شبکه‌های مخفی و علنی حزب توده را زیر نظر داشت.»

در پی کشف آثار جاسوسی و کودتا توسط حزب توده، کار برخورد و دستگیری اعضای حزب به عهده واحد اطلاعات سپاه پاسداران که

واحدی تازه تاسیس بود گذاشته شد. سرانجام در پی عملیات‌های نیروهای انقلاب، صبح روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ کیانوری، دبیر اول و ۴۰ تن از اعضای برجسته حزب توده دستگیر شدند. در این مرحله با تخلیه اطلاعاتی این افراد و شناسایی سایر اعضای مؤثر حزب، مخفی‌گاه‌ها و سازمان‌های مخفی این گروه کشف شد.

به گفته حجت‌الاسلام ری‌شهری:

«...از خلال بازجویی‌ها و سایر سرنخ‌ها و پیگیری‌های اطلاعاتی، صحت وجود تشکیلات مخفی و شبکه‌های اطلاعاتی مستقل از تشکیلات علنی، تأیید و تکمیل گردید. پس از کسب اطلاعات و مدارک کافی و اعتراف عده‌ای از سران دستگیرشده حزب، بخصوص با کنار هم چیدن اطلاعاتی که مؤید پیدا شدن تمامی حلقه‌های مفقوده در تشکیلات حزب توده بوده است، زمینه مناسبی برای نابودی حزب فراهم شد. در اردیبهشت ۱۳۶۲ زمینه شناسایی و ضربه دوم آماده شد و مابقی افراد حزب توده دستگیر شدند.»

دومین مرحله عملیات با نام عملیات امیرالمؤمنین(ع) در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ آغاز شد و ۱۷۰ نفر از کادرهای حزبی و اعضای سازمان‌های مخفی و نظامی و عوامل جاسوسی و نفوذی در تهران و ۵۰۰ نفر در شهرستان‌ها دستگیر شدند. همچنین ۸۰ خانه تیمی و سه محل نگهداری اسلحه کشف شد.

کشف سریع تشکیلات حزب توده و خنثی‌سازی توطئه آنها باعث حیرت سران حزب شد. محسن رفیق‌دوست می‌گوید: «روزی که سران حزب توده دستگیر شدند و به زندان روانه شدند به زندان رفتم. احسان طبری هم آنجا بود. او مرتب می‌گفت: من متحیرم رژیم شاه با آن همه دستگاه‌های عریض و طویلش، نتوانست به حزب توده ضربه اساسی وارد آورد و تنها توانسته بود ظاهری از حزب توده را کشف کند، در حالی که قسمت اصلی‌اش دست‌نخورده مانده بود، ولی شما توانستید تمام تشکیلات حزب توده را کشف و ریشه‌کن کنید.»

۴- خیانت حزب توده در جنگ تحمیلی

اختفای سلاح در دوران جنگ تحمیلی خیانتی دیگر از حزب توده علیه ملت ایران بود که در آن شرایط دشوار قرار گرفته بودند. کیانوری به این خیانت حزب توده معترف شد و تاکید کرد: «ما یک اشتباه و خطای بزرگی را انجام دادیم که قابل مجازات است.»

او گفت: «به نظر ما این تخلفات خیلی سنگین است در چهارچوب جاسوسی - خیانت - تخلف، همه در آن می‌گنجد و به قدری سنگین است که به نظر من سنگین‌ترین مجازات‌هایی که جمهوری اسلامی بخواهد، حق دارد که در مورد این تخلفات [اعمال کند]...»

کیانوری ادامه می‌دهد: «...امروز مشخص است که در روزهای بهمن مقدار زیادی از سلاح‌های ارتش بدست نیروهائی که در جریان ۲۲ بهمن شرکت داشتند، ریخته شد و از آن جمله بدست گروه‌هایی که تحت

عنوان حزب توده فعالیت می‌کردند افتاد... در مورد سلاح وقتی امام دستور دادند که سلاح‌ها همه تحویل داده شود به مقامات جمهوری اسلامی و به کمیته‌ها، بجای آنکه این دستور را اجرا کنیم ظاهراً دستور دادیم ولی بالواقع مقداری را نگه داشتیم، مقداری را جاسازی و مقداری را مخفی کردیم و با این کار تخلف بزرگی را انجام دادیم. من که در بازجویی هم گفته‌ام که اگر تا قبل از تجاوز عراق نگهداری این سلاح‌ها فقط یک تخلف بزرگ خیلی شدید می‌توانست باشد، از آن تاریخ قطعاً خیانت است. چون این سلاح‌ها برای جبهه ضرورت داشته است. از این جهت من خودم را مسئول می‌دانم.»

نورالدین کیانوری هم در اعترافات تلویزیونی خود درباره خیانت‌های حزب توده در دوران جنگ تحمیلی بار دیگر به همسویی سیاست‌های این حزب با شوروی اشاره کرد و گفت: «واقعیت این بود که در این مسئله ما بلافاصله پس از اینکه احساس کردیم شوروی طرفدار خاتمه جنگ است و نمی‌خواهد که رژیم صدام سرنگون بشود به هر انگیزه‌ای

هم همین شعار را مطرح کردیم. خود مطرح کردن علنی این شعار عبارت
است از خیانت. برای چه؟ برای اینکه امام می‌گویند مهمترین مسئله ما
جنگ است، جنگ جنگ تا پیروزی، مردم ایران نیز در سراسر ایران فریاد
می‌زنند: جنگ جنگ تا پیروزی. ما می‌گوییم خاتمه جنگ.

چه کسانی الان می‌گویند خاتمه جنگ؟ صدام می‌گوید؛ نیروهای راست
طرفدار گرایش‌های امریکایی در ایران هست که همه‌شان این حرف را
می‌زنند؛ گروهک‌هایی که محارب بودند در جهت براندازی جمهوری
اسلامی عمل می‌کردند همه‌شان این مطلب را می‌گفتند؛ چه در ایران
چه در خارج و نیروهای وابسته به امریکا در منطقه طرفدار خاتمه و
پایان دادن به جنگ هستند و ما هم با آنها هم زبان می‌شویم...»

همین خیانت‌ها بود که سرانجام باعث شد حزب توده بی‌اعتبارتر از
همیشه، صحنه سیاسی را ترک کند و به تاریخ بپیوندد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران: رسا، ص ۲۴
- ۲- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ص ۲۹۳
- ۳- همان، ص ۲۹۶
- ۴- روزنامه جمهوری اسلامی، ۶ شهریور ۱۳۶۲
- ۵- سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۴۶۱
- ۶- محمود طلوعی، پیوستن و گسستن، ص ۲۶۴

گروه ۵۳ نفر و نقش آن در تاسیس حزب توده

در سال ۱۳۱۶ و پس از اعتصاب دانشجویی در دانشکده فنی تهران، در اعتراض به هزینه‌های گزاف آماده‌سازی دانشکده برای بازدید ولیعهد، بازداشت ۵۳ نفر به اتهام «تشکیل سازمان مخفی اشتراکی، انتشار بیانیه ماه مه (روز کارگر)، سازماندهی اعتصابات دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان و ترجمه «کتاب‌های الحادی»، مانند «کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست» خبرساز شد. اگرچه پنج نفر از دستگیرشدگان بلافاصله آزاد شدند، اما این گروه به «۵۳ نفر» معروف شد و در تاریخ ایران همواره با همین عنوان از آن‌ها یاد شده است.

«محاکمه این گروه که برخی از آن‌ها یکدیگر را نیز نمی‌شناختند، پس از ۱۶ ماه بازجویی در ۱۱ آبان ماه ۱۳۱۷ آغاز شد و در نهایت ۴۵ نفر از آن‌ها به حبس‌هایی از سه تا ۱۰ سال محکوم شدند. این گروه با استناد به قانون منع تبلیغ مرام اشتراکی که در سال ۱۳۱۰ تصویب شده بود و تقی ارانی آن را «قانون سیاه» می‌نامید، محاکمه شدند.

برخی از این افراد سابقه عضویت، فعالیت و ارتباط با احزاب کمونیستی را داشتند، اما غالب آن‌ها بیشتر از آن که فعالانی سیاسی با تشکیلاتی معین باشند، دنبال کار فکری بودند. در این میان، حلقه وصل آنان باور مشترک‌شان به مرام اشتراکی بود. البته در همین زمینه نیز می‌توان چند گرایش را در میان آن‌ها باز یافت:

سوسیال دموکراسی، کمونیسم و سوسیالیسم ملی‌گرایانه. با وجود اتهامات مطروحه در کیفرخواست مبنی بر گرایش فکری متهمان که گاه به اتهام «الحاد» نیز می‌رسید، هیچ‌کدام از آن‌ها زیر بار کمونیست‌بودن نرفتند و اگر چه بسیاری از آن‌ها پذیرفتند که سوسیالیست هستند، اما پذیرش علاقه به مارکسیسم نیز چندان پررنگ نبود.

در ادامه ضمن معرفی مختصر گروه ۵۳ نفر و نقش آن در تاسیس حزب توده به طور ویژه افکار تقی ارانی به عنوان مهم‌ترین شخصیت فکری این گروه مورد توجه قرار خواهد گرفت.

آن ۵۳ نفر که بودند؟

بخش عمده اعضای این گروه، عضو حلقه فکری ارانی بودند که در مجله علمی «دنیا»، آرا و افکار خود را مطرح می‌کردند. به جز ارانی، اما شخصیت‌هایی مشهور، چون مرتضی یزدی، جراح مشهور، ایرج اسکندری، حقوق‌دان، برادرزاده سلیمان اسکندری و از خاندان قاجار، رضا رادمنش، استاد فیزیک دانشگاه تهران، بزرگ علوی، نویسنده نامور، احسان طبری، انور خامه‌ای، خلیل ملکی، نورالدین الموتی و رضا روستا نیز در میان بازداشت‌شدگان حضور داشتند. بیشتر این افراد (۴۲ نفر) در تهران زندگی می‌کردند و بقیه در مازندران، آبادان و اصفهان سکونت داشتند. غالب اعضا از نظر طبقاتی به طبقه متوسط شهری تعلق داشتند و معدودی از طبقات بالای زمین‌دار و طبقات پایین نیز در میان آن‌ها حضور داشت.

در میان اعضای گروه ۲۶ نفر تحصیلات عالیه داشتند و شش نفر در دانشگاه‌های اروپایی درس خوانده بودند. در گروه دو استاد دانشگاه، چهار پزشک، سه حقوق‌دان، یک مهندس، سه مدیر دبیرستان، چهار

معلم دبیرستان، ۱۱ کارمند دولت، ۱۱ دانشجو، هشت کارگر و یک کشاورز دیده می‌شد و میانگین سنی روشنفکران جمع ۳۷ سال بود. همگی آن‌ها به جز یک نفر بهایی، از خانواده‌های مسلمان بودند.

نکته مهم‌تر در این میان، اما آن بود که اکثر ۴۸ نفری که محاکمه شدند، روشنفکرانی فارسی‌زبان و ساکن تهران بودند. دلیل اهمیت این نکته این است که سنت فکری چپ در ایران پس از مشروطه، بیش از هر جا از شمال ایران و آذربایجان و در میان روشنفکران آن خطه برخاسته بود؛ در حالی که در این گروه «فقط ۹ نفر از طبقات پایین و پنج نفر نیز از آذربایجان بودند.»، بنابراین می‌شود هم‌نوا با یرواند آبراهامیان نتیجه گرفت: «پس برای نخستین بار در ایران، یک گروه مارکسیست از میان روشنفکران غیر آذری و غیر ارمنی عضوگیری کرده بود.»

ارانی ۱۶ ماه پس از محاکمه به دلیل آنچه مسئولان، حصبه‌ای درمان‌ناپذیر می‌دانستند و دوستان ارانی آن را تاخیر عامدانه در درمان تشخیص می‌دادند، در زندان درگذشت. دیگران، اما خوش‌شانس‌تر بودند و پس از اشغال ایران به دست ارتش متفقین و استعفای

رضاشاه، به‌مرور تا مهرماه ۱۳۲۰ از زندان آزاد شدند. همین گروه آزادشدگان که احسان طبری آن‌ها را شاگردان «مکتب زندان قصر» می‌نامید و در این زندان و زندان موقت تهران با خود و نیز با جمعی از کمونیست‌های قدیمی زندانی نظیر کمونیست‌های قیام جنگل و جنبش اتحادیه اصناف تهران آشنا شده بودند، حزب توده ایران را تاسیس کردند؛ حزبی با گرایش‌های چپ و تحت حمایت پنهان شوروی که در دوره‌ای کوتاه در بازه سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به بزرگ‌ترین و منسجم‌ترین تشکیلات سیاسی تاریخ ایران بدل شد.

حزب که شعار پذیرش آزادی‌های مدنی، اصلاح قوانین انتخابات و تامین حقوق سیاسی زنان، اصلاحات ارضی و قانونی‌شدن تشکیل اتحادیه‌های صنفی و ... را سر می‌داد، در مقام نمایندگی مطالبات اقشار و لایه‌های اجتماعی برآمده از توسعه صنعتی، اقتصادی و شهری پهلوی اول و با پرهیز از طرح مباحث فلسفی و ماتریالیستی، بسیاری از روشنفکران، کارمندان، دبیران، پزشکان، وکیلان، کارگران و دانشجویان را جذب خود کرد. فراتر از فعالیت سیاسی، دست به تشکیل «سازمان

نظامی» متشکل از افسران شاغل در ارتش زد. مقبولیت حزب، اما به واسطه سیاست‌های غیر ملی خود در قضیه اشغال آذربایجان و نفت شمال، تبعیت تام از سیاست‌های شوروی، مقابله آشکار و پنهان با مصدق به عنوان رهبر جنبش ملی‌شدن نفت، انفعال در برابر کودتای ۲۸ مرداد و توجیه همکاری بلوک شرق با محمدرضا شاه در دهه‌های آتی به شدت آسیب دید. در کنار این، جوانان حزب دریافتند «سوسیالیسمی که حزب توده عرضه می‌کرد، بسیار شبیه همان سنت قدیمی تسلیم در برابر استبداد بود که اینک فقط لباس انضباط و «تمرکزگرایی دموکراتیک» حزب را بر تن کرده بود.»

برخی، چون خلیل ملکی و یارانش یا اپریم اسحاق، در همان دهه ۲۰ از حزب جدا شدند و گروه‌های جوان چپ‌گرای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نیز نگاهی منفی به حزب و رهبری آن داشتند. با این همه همواره از گروه ۵۳ نفر به خصوص تقی ارانی، به عنوان پدر معنوی حزب توده و جریان چپ جدید در ایران یاد شده است و برخی حتی این گمانه را مطرح کرده‌اند که اگر چه حزب توده همواره استالینیسم خود را پشت نام

ارانی پنهان کرد، اما در عمل آنچه در رهبری این حزب رخ داد، نسبتی وثیق با اندیشه‌های ارانی نداشت و همین مایه انشعاب‌ها و شکست‌های آتی شد. تقی ارانی، اما که بود و چه می‌گفت؟

ارانی و مارکسیسم علمی

تقی ارانی در شهریورماه ۱۲۸۱ در تبریز در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. بعد از تحصیل در مدارس غیر مذهبی تبریز، در دوران پس از جنگ جهانی اول راهی تهران شد تا پزشکی بخواند. در سال ۱۳۰۱ و پس از فراغت از تحصیل پزشکی، برای تحصیل در رشته شیمی به برلین رفت. او در آنجا با نظریه‌های سوسیالیستی آشنا شد و عمده زندگی خود را وقف آشنایی با این اندیشه کرد. ارانی که در تهران به واسطه جو شدید ضد بریتانیایی، ناسیونالیستی پرشور بود، در اینجا اندک‌اندک با سوسیالیسم مأنوس شده بود. او البته در برلین نیز همچنان در کنار حسین کاظم‌زاده که نشریه «ایران‌شهر» را در برلین با محوریت نگرش ملی‌گرایانه و با کمک کسانی، چون علامه قزوینی،

اقبال آشتیانی و رشید یاسمی منتشر می‌کرد، قرار داشت و حتی با «نامه فرنگستان» نیز همکاری می‌کرد که برنامه آن را برخی محققان، مدرن‌سازی رادیکال شبه‌فاشیستی نامیده‌اند. ارانی در افکار ناسیونالیستی خود مدافع مدرنیزاسیون سریع در سایه ایجاد حکومتی مرکزی و قدرتمند بود و در بعد فرهنگی نیز از حذف کلمات بیگانه از زبان فارسی و آریایی، رواج زبان فارسی در سراسر کشور، احیای آرمان‌های ایران باستان و دین زرتشت دفاع می‌کرد و معتقد بود برای رهایی از عقب‌ماندگی باید به نوع مطلوب ترکیب این ارزش‌ها در امپراتوری ساسانیان بازگشت. او در همین زمینه ملی‌گرایانه، سه کتاب نیز درباره فرهنگ ایران و سه شخصیت آن (خیام، سعدی و ناصر خسرو) نوشت.

با این همه، ارانی در آلمان به واسطه مطالعه آثار نویسندگان دست چپی، افکاری سوسیالیستی نیز پیدا کرد و اگر چه این تغییر نگرش، برخی از آرای ملی‌گرایانه او را مبنی بر بحث آموزش زبان ملی و جان‌شین‌شدن زبان‌های محلی با زبان فارسی تغییر نداد، اما در سایر

ابعاد او را به یکی از نخستین مبلغان اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران عصر پهلوی بدل کرد و دقیق‌تر آن است که گفته شود، جامعه روشنفکری ایران با مارکسیسم از طریق ارانی آشنا شد. در واقع اگر نخستین تفسیر نظام‌مند از مارکسیسم در ایران به دست محمدامین رسول‌زاده نوشته شده بود که خود مدتی بعد مارکسیسم را رها و طرفدار پان‌ترکیسم شده بود، ارانی را می‌توان دومین نظریه‌پرداز جدی مارکسیسم در ایران دانست.

مارکسیسم مورد نظر ارانی، مارکسیسمی علمی و مبتنی بر علوم طبیعی بود و شباهت‌هایی با ایدئولوژی حاکم بر «بین‌الملل دوم» داشت. ارانی به واسطه رشته تحصیلی و علائق خود به «علم» علاقه‌ای ویژه داشت و حتی گفته شده، در سخنرانی‌های آلبرت انیشتین و ماکس پلانک نیز شرکت می‌کرده است. او در سال ۱۹۲۶ به گروهی مارکسیستی در برلین به نام «فرقه جمهوری انقلابی ایران» پیوست که کسانی، چون مرتضی علوی (برادر بزرگ علوی) و ایرج اسکندری عضو آن بودند. ارانی و علوی با بین‌الملل کمونیستی (کمینترن) نیز ارتباط داشتند. مهم‌ترین

فعالیت ارانی در این فرقه، نگارش بیانیهای موسوم به «جزوه بیان حق» بود که در بخشی از آن چنین آمده بود:

«همان طور که عامل منهدم کننده حکومت اشراف، طبقه بورژوازی بود، به همین شکل طبقه کارگر در ممالک سرمایه داری عامل محوکننده حکومت بورژوازی و برقرارکننده اصول سوسیالیسم و حکومت کارگران و دهقانان خواهد بود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شاهدهی بر این مدعاست. پس از انقلاب بلشویکی روسیه، امپریالیسم انگلستان که نارضایتی ملت ایران را از حکومت طبقاتی اشراف به خوبی حس کرده بود، برای اجرای مقاصد خود و فریب دادن ملت ایران، در جست و جوی یک مرد ملی برآمد که امپریالیسم انگلستان این مرد ملی را در وجود رضاخان بازیافت. یک رشته عملیات های رضاخان و خرید چند عدد هواپیما و تشکیل یک قشون دولتی که به قیمت خون مردم ایران تمام شد، باعث فریب توده تاجر و منورالفکر شده و مانع این بود که این توده پی به حقیقت رژیم کنونی ایران ببرد، ولی این اقدامات که مایه فریب بورژوازی بود، در نظر دهقانان علی السویه بود. برای دهقانان ایران که

در مقابل غارتگری ملاکین و اشراف دارای هیچ حقوقی نیستند، هیچ فرقی بین غارتگران دوران قاجار و امیران لشکر رضاخان وجود ندارد. البته اگر راهزنان دیروزی از روی اعتقادات مذهبی دارای رحم و مروت بودند، راهزنان امروزی این یکی را هم ندارند.»

ارانی در سال ۱۳۰۸ به ایران بازگشت و به تدریس در وزارت جنگ و تالیف کتاب‌های فیزیک، شیمی، روان‌شناسی و روش‌شناسی پرداخت. در همین دوران او با جمعی از دوستان، گروهی مخفی نیز برای خوانش آثار کلاسیک سوسیالیستی و مباحثه شکل داده بود. در سال ۱۳۱۳، اما ارانی در شروع مرحله‌ای جدید از فعالیت فکری خود، مجله «دنیا» را بنیاد نهاد که قرار بود در آن «مطالب علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری از دید ماتریالیستی» مورد بحث قرار بگیرد. از بهمن‌ماه ۱۳۱۲ تا خردادماه ۱۳۱۴ البته فقط ۱۲ شماره از این مجله منتشر شد. در مجله از نوعی ماتریالیسم علمی دفاع می‌شد و از لزوم هماهنگی علم و صنعت با جامعه انسانی در سایه‌سار این اندیشه سخن به میان می‌آمد. این اندیشه علم‌گرایانه البته به واسطه مشابهت با آمال حکومت در زمینه

توسعه ایران، حاشیه امنی نیز ایجاد می‌کرد. از نظر ارانی ایران ناچار است در سیر ترقی جهان دنبال اروپا و آمریکا برود و این اجباری تاریخی است. در این میان داد و فریادهای کهنه‌پرستان و سنت‌گرایان نیز چاره‌گر نیست و علوم، فنون و فرهنگ اروپایی به ایران وارد خواهد شد. در کنار این امر ارانی به تجربه شوروی چونان تلاشی برای مدرن‌شدن به سبک خاص خود، توجه داشت و بر همین منوال معتقد بود، تجدد ایرانی نیز باید از درون سنت‌های ملی که مهم‌ترین آن‌ها در تاریخ ایران، انقلاب مشروطه بود، شکل بگیرد.

ارانی و همکارانش البته از طرح مستقیم آرای مارکسیستی، طبقاتی، سیاسی و انقلابی پرهیز می‌کردند و در عوض بر رویکردهای فرهنگی و فلسفی تکیه داشتند. از همین منظر برخی محققان مشابهت‌هایی میان رویکرد ارانی با آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی، پیدا کرده‌اند. طبق این نظر، ارانی نیز، چون گرامشی دریافته بود که توجه به ابعاد فلسفی و فکری مارکسیسم اهمیتی اساسی دارد و باید میان

تاثیرپذیری اقشار مختلف جامعه، از روشنفکران و نخبگان تا مردم عادی، از این اندیشه تمایز قائل شد. همچنین ارانی نیز مانند گرامشی، همگی روشنفکران را مترقی نمی‌دانست و تفاوت‌های طبقاتی و سیاسی آن‌ها را مد نظر قرار داشت. از این منظر ارانی میان «منورالفکران فاسد» و «منورالفکران رهبر» تمایز قائل می‌شد و نکته جالب آنکه در آن دوران، در مجله دنیا این ایده طرح می‌شد که «زنان تحصیل کرده جوان» نیز می‌توانند در میان منورالفکران رهبر قرار بگیرند.

در تحلیلی کلی طبق مقالات دنیا این وظیفه روشنفکران نخبه بود که با ابزار ماتریالیسم علمی، توده‌ها را رهنمون جامعه‌ای عادلانه (غیر طبقاتی) و پیشرفته کنند. در اینجا اگرچه سویه‌هایی از نگرش لنینیستی به مارکسیسم دیده می‌شود، اما باید توجه داشت که ارانی برخلاف درک لنینی از تصاحب قدرت به دست انقلابیون حرفه‌ای سخن نمی‌گوید، بلکه از نوعی هژمونی فکری و فرهنگی روشنفکران در جامعه و تغییری که بنا به درک پوزیتویستی ارانی محتوم است، دفاع می‌کند.

ارانی در جلسه دادگاه خود نیز دفاعی جانانه از ایده‌هایش کرد. بزرگ علوی در کتاب «۵۳ نفر» می‌نویسد: «شاهکار محکمه ۵۳ نفر نطق دکتر ارانی بود. دکتر شش ساعت و نیم صحبت کرد. دوست و دشمن را بهت فراگرفته بود. آژان‌ها و صاحب‌منصبان شهربانی با دهن باز به او نگاه می‌کردند.» ارانی در آنجا استدلال کرد که نمی‌شود سوسیالیسم و کمونیسم را ممنوع کرد، چون بخشی از تمدن غرب‌اند و ایران هم چاره‌ای ندارد جز اینکه خودش را غربی کند. او گفت: «تن‌ها آن قانونی مقدس است که در خدمت منافع توده‌ها باشد» و «هر قدر تمدن یک ملت عالی‌تر است تحدید عقاید در آن کمتر است. مثلاً در ممالک درجه اول مانند آمریکا، انگلیس، فرانسه، سوئیس و... افکار عمومی را خفه نمی‌کنند. همانگونه که مجله دنیا توضیح داده است، شما مجبورید در جزئیات زندگی خود تمدن غرب را تقلید کنید... مگر صریحاً طرفداری خود را از اصول دموکراسی و کشورهای دموکرات در این روزها به دنیا اعلام نکرده‌اید؟ چرا در این مورد از کشورهایی که در دنباله تمدن غرب قرار گرفته، دچار ارتجاع موقت شده‌اند، تقلید می‌شود.»

ایرج اسکندری (۱۳۶۴-۱۲۸۴)

ایرج اسکندری، از نوادگان عباس میرزا بود. عمویش میرزاسلیمان اسکندری پایه‌گذار و رهبر حزب سوسیالیست ایران در سال ۱۳۰۰ و نخستین رئیس حزب توده در سال ۱۳۲۰ بود و ایرج اسکندری نیز به توصیه عمو، به فرقه جمهوری انقلابی ایران پیوست. او در فرانسه حقوق خواند و بعدتر در بازگشت به ایران به مقام معاون دادستان مشغول به کار شد، اما در سال ۱۳۱۵ از سمت خود استعفا داد.

در جریان محاکمه یکی از زیرکانه‌ترین دفاع‌ها را انجام داد و هنگام آزادی نیز همه زندانیان سیاسی را به احترام دکتر ارانی فراخواند تا بایستند و به یاد او سکوت کنند.

در دولت قوام به وزارت بازرگانی رسید و در سال‌های بعد در تبعیدی ۳۰ ساله از ایران به سر می‌برد. در سال ۱۳۴۸، دبیر اول حزب توده شد، اما در دی‌ماه ۱۳۵۷ از این منصب برکنار شد. او نخستین مترجم کتاب «سرمایه» مارکس نیز بود و در برلین شرقی درگذشت.

مرتضی یزدی (۱۳۶۰-۱۲۷۸)

استاد دانشگاه تهران و از جراحان معروف تهران به شمار می‌رفت. پدرش محمدحسین ندوشنی یزدی از روحانیون مشروطه‌خواه و هوادار رضاشاه بود. یزدی در ۱۳۰۴ با بورس دولتی برای تحصیل به برلین رفت و پس از اخذ تخصص در رشته جراحی در ۱۳۱۰ به ایران بازگشت. در آلمان، مرتضی علوی او را با کمونیسم آشنا کرد و بعدتر همین دستمایه بازداشت او در سال ۱۳۱۶ شد.

او البته در دفاعیاتش منکر عضویت در گروه ارانی شد، ولی بعد از تاسیس حزب توده، از اعضای کادر رهبری این حزب شد. یزدی در کابینه قوام به عنوان یکی از سه وزیر توده‌ای، به کابینه پیوست. بعد از کودتای ۱۳۳۲ دستگیر و به اعدام محکوم شد. پس از تقاضای عفو، شاه در مجازاتش تخفیف قائل شد و به حبس ابد محکوم شد، ولی بعدها آزاد شد. او، اما در باطن به آرمان‌های توده‌ای وفادار ماند؛ در حالی که پسر او حسین، از حزب توده برای ساواک جاسوسی می‌کرد.

رضا رادمنش (۱۳۶۲-۱۲۸۴)

رضا رادمنش، فرزند معزالممالک و نوه دختری فؤودال بزرگ گیلان، امین دیوان بود. در سال ۱۳۰۷ به فرانسه رفت و در رشته فیزیک درجه دکترای دولتی را اخذ کرد. او در سال ۱۳۱۴ به ایران بازگشت و در دادگاه ۵۳ نفر به پنج سال زندان محکوم شد.

رادمنش در تاسیس حزب توده نقش داشت و در جریان تیراندازی به شاه در سال ۱۳۲۷ به طور غیابی به اعدام محکوم شد. رادمنش به شوروی گریخت و تا انقلاب ۱۳۵۷ در آلمان شرقی زندگی می‌کرد.

پس از انقلاب او نیز مانند ایرج اسکندری با سیاست‌های حزب توده و نورالدین کیانوری مبنی بر همراهی با جریان مذهبی حاکم، مخالفت داشت و هین امر باعث شکاف‌هایی میان او و سران حزب توده شد. او پس از انقلاب برای دیدار از خانواده به ایران مراجعت کرد و بعد از شش ماه اقامت در ایران دوباره به لایپزیگ رفت، به کارهای دانشگاهی خود ادامه داد و در همانجا درگذشت.

بزرگ علوی (۱۳۷۵-۱۲۸۳)

نویسنده، روزنامه‌نگار ایرانی که او را در کنار صادق هدایت و صادق چوبک، پدران داستان‌نویسی مدرن ایران می‌دانند. او بیش از چهار دهه در آلمان زندگی کرد و به ترجمه، نقد و فرهنگ نامه‌نویسی پرداخت. خانواده‌اش بازرگان و مشروطه‌خواه بودند و او در سال ۱۳۹۸ همراه برادرش مرتضی علوی به آلمان رفت.

در سال ۱۳۰۶، اما به ایران بازگشت و در شیراز به عنوان معلم در خدمت وزارت معارف قرار گرفت. در این شهر بود که او نخستین کار ادبی را با ترجمه قطعه‌ای از آثار شیلر تحت عنوان «دوشیزه اورلئان» آغاز کرد.

علوی از بانیان حزب توده نیز بود و پیش از کودتای ۲۸ مرداد به آلمان رفت، تا انقلاب ۵۷ در آنجا بود و در دانشگاه هومبولت تدریس می‌کرد. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به چمدان و چشم‌هایش اشاره کرد و یکی از مهم‌ترین و اولین آثار درباره گروه ۵۳ نفر را نیز بزرگ علوی در کتابی به همین نام نوشت.

عبدالصمد کامبخش (۱۳۵۰-۱۲۸۲)

کامبخش از تبار قاجار و پنجمین نفر از گروه ۵۳ نفر بود که دستگیر شد و همکاری او باعث لورفتن تعداد زیادی از این گروه شد. کامبخش، اما در زندان از خود تصویر فردی قهرمان را بازتاب داد و گناه دستگیری اعضا را به گردن ارانی انداخت. بعدتر با قرائت بازجویی‌های گروه، مشخص شد واقعیت آن‌گونه نیست که کامبخش انعکاس داده است. همین امر باعث شد در آغاز فعالیت حزب توده، بسیاری با عضویت او مخالف باشند. با این همه، کامبخش که شوهرخواهر نورالدین کیانوری بود، به عضویت حزب درآمد و حتی به دبیری حزب هم انتخاب شد. با وجود چنین مناصبی او هیچگاه نتوانست در میان ۵۳ نفر به اعتباری که ارانی داشت، دست یابد و آنچه باعث پیشرفت او شده بود، وابستگی به شوروی بود. به همین دلیل عموماً ارزیابی‌هایی منفی از او در میان تاریخ‌نگاران وجود دارد و برخی معتقدند، او عضو حزب کمونیست شوروی بوده و با سازمان‌های اطلاعاتی آنجا همکاری می‌کرده است.

خلیل ملکی (۱۳۴۸-۱۲۸۰)

در تبریز به دنیا آمد و در زمان رضاشاه به آلمان رفت تا شیمی بخواند. پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۲۰ به حزب توده پیوست، اما به تدریج اختلافات او با روندهای حاکم بر حزب بالا گرفت و در نهایت باعث شد در آذرماه ۱۳۲۶ از حزب جدا شود.

حزب توده معتقد بود، ملکی در آستانه اخراج از حزب بوده و با پیش‌دستی کوشیده اخراج خود را به انشعاب بدل کند. ملکی امیدوار بود انشعاب او با واکنش مثبت شوروی مواجه شود، اما رادیو مسکو بعد از انشعاب، به شدت به انشعاب‌کنندگان تاخت.

او بعد از انشعاب به دلیل اصرار جلال آل احمد که دوست صمیمی او بود، نیرویی تحت عنوان نیروی سوم فراهم کرد و در جریان ملی‌شدن صنعت نفت به حمایتی همه‌جانبه از مصدق پرداخت. او بعد از کودتا دو سال زندانی شد و بعدتر کوشید دوباره گروهی سوسیالیستی راه‌اندازی کند. تلاش‌های او، اما به ثمر ننشست.

احسان طبری (۱۳۶۸-۱۲۹۵)

نویسنده، شاعر، نظریه‌پرداز مارکسیسم - لنینیسم، ایدئولوگ و عضو کمیته مرکزی حزب توده در سال‌های انقلاب ایران بود. او از جوان‌ترین اعضای گروه ۵۳ نفر و مشهورترین چهره نظری حزب توده بود و در دوران حکومت پهلوی، به صورت غیابی دو بار به اعدام محکوم شد. طبری آثاری در زمینه شعر، قصه، نقد هنری، بررسی‌های فلسفی، تاریخی و زبانی داشت، تحصیلات خود را در آکادمی علوم اجتماعی مسکو انجام داد و موفق به دریافت مقام علمی نامزد علوم فلسفی شد. برجسته‌ترین اثر وی در همین زمان با نام «برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و بینش‌های اجتماعی در ایران»، منتشر شد.

او پس از انقلاب ۵۷ همراه سایر رهبران حزب توده به ایران بازگشت، فعالیت سیاسی و فکری خود را در ایران آغاز کرد و در برخی مناظره‌های تلویزیونی اوایل انقلاب نیز حضور داشت. با دستگیری اعضای حزب در بهار ۱۳۶۲، او نیز دستگیر و زندانی شد و مدتی بعد در اعترافات تلویزیونی دیده شد.

انور خامه‌ای (۱۳۹۷-۱۲۹۵)

آخرین بازمانده گروه ۵۳ نفر، از نوادگان ملااحمد نراقی و فتحعلی شاه قاجار بود و، چون در ۱۲سالگی پدر خود را از دست داده بود، نتوانست تحصیلاتش را به پایان برد.

بعد از مدتی نیز همراه گروه ۵۳نفر بازداشت و به شش سال زندان محکوم شد. او در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست، اما در سال ۱۳۲۶ در کنار خلیل ملکی، جلال آل احمد، فریدون توللی و ...

از حزب جدا شد. در دوران نهضت ملی‌شدن نفت، روزنامه‌های جهان ما و حجار را چاپ کرد و در سال ۱۳۴۰ ایران را ترک و بیش از یک‌دهه در اروپا ماند. در این فاصله به تحصیلات خود ادامه داد، در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی موفق به دریافت دکترا شد و به تدریس، نوشتن و ترجمه پرداخت.

او پس از ۱۴ سال به ایران بازگشت، در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و آثاری چند نیز تألیف کرد. «منبع: آفتاب نیوز به نقل از روزنامه

هم‌میهن - تاریخ انتشار : ۱۲ آبان ۱۴۰۱

محاكمه اعضای حزب توده و اعدام ناخدا افضلی

فرمانده نیروی دریای جمهوری اسلامی ایران

یکی از افتخارات دستگاه قضایی جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مقابله با جریان‌های نفوذی، کودتاگران و کسانی بود که در اوایل پیروزی انقلاب در صدد برآمدند تا به نظام نوپای اسلامی ضربه بزنند. دادگاه انقلاب اسلامی ارتش نقش مؤثری در این ماجرا داشت و در مدت نسبتاً کوتاه فعالیت و تا زمان تشکیل رسمی سازمان قضایی نیروهای مسلح، توانست خدمات ارزنده‌ای را با متلاشی ساختن چند باند نفوذی و کودتاچی بر جای بگذارد. محاکمه اعضای حزب توده از محاکمات تاریخی انقلاب اسلامی ایران بلکه از محاکمات تاریخی جهان بود و از تمامی محاکمات پس از انقلاب اسلامی در آن مقطع، اهمیت بیشتری داشت. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌ویژه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ارتباطات محدودی بین افراد نظامی و برخی از سران حزب توده وجود داشت و این‌گونه ارتباطات بیشتر از طریق مسافرت‌های امرای ارتش سابق به خارج از کشور صورت می‌گرفت.

دادگاه شبکه مخفی حزب توده



در دهه ۵۰ سازمانی به نام «نوید» در حکم تشکیلات مخفی حزب توده فعالیت می‌کرد که مسئولیت آن با فردی به نام «محمد مهدی پرتوی» (خسرو) بود. پس از پیروزی انقلاب و بازگشت «کیانوری» رهبری حزب توده به داخل کشور، وی به این تشکیلات اعلام کرد که پلنوم شانزدهم حزب کمونیست، در روزهای نخستین پیروزی انقلاب، در خارج از کشور تشکیل و در آن بر مخفی ماندن تشکیلات «نوید» تأکید شده است. زیرا برخورداری از نیروی ذخیره مخفی به علت جلوگیری از ضربات احتمالی به حزب تا زمان تثبیت انقلاب لازم است.

البته به گفته «پرتوی» بعدها مشخص شد که مسئله به همان ترتیب که «کیانوری» به آن‌ها منتقل کرد، نبود و این تصمیم نه در پلنوم شانزدهم، بلکه به دستور مستقیم حزب کمونیست شوروی سابق اتخاذ شده بود. پس از پیام حضرت امام خمینی بنی بر خروج اعضای گروه‌ها و احزاب سیاسی از قوای نظامی و انتظامی، ارتباطات تشکیلات نظامی به پیچیده‌ترین و مخفی‌ترین مرحله خود وارد شد. پس‌ازاین پیام، حزب منحل‌توده به‌ظاهر خواستار خروج کلیه اعضاء و هواداران خود از نیروهای نظامی و انتظامی یا قطع ارتباط آن‌ها با حزب شد؛ اما در حقیقت، عناصر اصلی نظامی را در تشکیلات مخفی سازماندهی کرد. به‌طوری‌که کلیه ارتباطات آنان را با تشکیلات علنی حزب قطع و حتی در سال ۱۳۶۱ نیروهای جدید جذب کرد. جمع‌آوری و اختفای سلاح‌های تحت اختیار اعضای حزب که در جریان انقلاب از پادگان‌ها به دست حزب رسیده بود، ایجاد چاپخانه مخفی، تدارک رده‌های خروج از مرز برای فرار احتمالی رهبران حزب در شرایط دشوار و نیز ایجاد خانه‌های امن برای نگهداری و اختفای رهبران حزب در شرایط تعقیب قانونی، از دیگر اقدامات این شبکه مخفی بود.

شکل‌گیری تشکیلات مخفی نظامی فکر شکل‌گیری یک تشکیلات مخفی نظامی، به اوایل سال ۱۳۵۸ باز می‌گشت که گروهی از نظامیان تحت تأثیر تبلیغات و شعارهای حزب قرار گرفته و هوادار حزب شده بودند. این افراد به دفتر حزب مراجعه یا از طریق رابطان حزبی تقاضای عضویت کرده بودند. از این‌رو، کیانوری، وظیفه برقراری ارتباط با این افراد را برعهده «پرتوی» گذاشت.

این‌گونه ارتباطات در سال ۱۳۵۸ محدود بود و مسئولان تشکیلات مخفی، به‌صورت پراکنده با افسران، درجه‌داران، همافران ارتش و نیروهای شهربانی و ژاندارمری ارتباط برقرار می‌کردند. به گفته «پرتوی» در اوایل سال ۱۳۵۹ به دستور «کیانوری» قرار بر این می‌شود که برای ازدیاد تدریجی نظامیان در تشکیلات مخفی، تشکیلات جداگانه‌ای برای آن‌ها ایجاد شود.

به اعتراف «پرتوی» منظور از ایجاد تشکیلات مستقل، مخفی‌تر شدن فعالیت و ضمانت بیشتر برای حفظ این نیروها بود. بدین ترتیب از سال ۱۳۵۹ برخی از کادرهای با سابقه تشکیلات مخفی که پیش از

انقلاب فعالیت می‌کردند از تشکیلات مخفی جدا شدند و در یک یا دو شاخه مجزا مسئولیت افراد نظامی را برعهده گرفتند.

شاخه اول تحت مسئولیت «شاهرخ جهانگیری» و نظامیان شاغل در نیروی هوایی و نیروی دریایی و شاخه دوم تحت مسئولیت «محمد معزز» افراد وابسته به نیروی زمینی، شهربانی و ژاندارمری را شامل می‌شد. از جمله وظایف اساسی و جاری بخش ارتش تشکیلات مخفی، گسترش فعالیت‌ها بود که از دو طریق صورت می‌گرفت:

الف) انتقال افراد مراجعه‌کننده به دفتر حزب یا کسانی که از طریق آشنایان خود در تشکیلات علنی حزب با حزب تماس می‌گرفتند، به تشکیلات مخفی.

ب) از طریق اعضای شاخه مخفی نظامی که زمینه‌های مساعدی برای جذب نیروهای جدید داشتند. برای برقراری ارتباطات تشکیلاتی و حفظ اعضا، مکانیسم‌های حفاظتی برقرار و رهنمودهای امنیتی خاصی داده می‌شد. ارتباطات تمامی اعضا به صورت انفرادی برقرار می‌شد و هر عضو نظامی تحت نظر یکی از کادرهای حزبی فعالیت می‌کرد. رهنمودهای

مسئولان تشکیلات مخفی به نحوه پنهان کردن عقاید مارکسیستی و تظاهر منافقانه به اسلام بود. به طوری که نیروهای نظامی بتوانند در محل شغلی خود موقعیتشان را تثبیت کنند و حتی موقعیت‌های تازه‌ای به دست بیاورند.



پرتوی در دادگاه (نفر وسط)

در کنار سرهنگ عطاریان (چپ) و سرهنگ کبیری (راست)

بنابراین اهداف مرحله‌ای و کوتاه‌مدت تشکیلات مخفی، در قالب نوعی کار اطلاعاتی منظم برآورده می‌شد. اطلاعات مورد نظر از درون ارتش، شهربانی و ژاندارمری از طریق مناسبات شغلی و تماس با نظامیان یا از

طریق برخی از مقامات سیاسی کشور که افراد نظامی امکان تماس با آنها را داشتند جمع‌آوری می‌شد و «پرتوی» تمامی این اطلاعات را به «کیانوری» می‌داد. علاوه بر این، افسران کا. گ. ب. برخی اطلاعات نظامی خاص را نیز به‌طور مستقیم از حزب می‌خواستند که به دستور «کیانوری»، «پرتوی» در چندین مرحله به نیروهای آنها تحویل می‌داد.

اهداف تشکیل سازمان مخفی نظامی حزب توده از تأسیس تشکیلات نظامی، دو هدف عمده کوتاه‌مدت و بلندمدت را تعقیب می‌کرد. هدف کوتاه‌مدت حزب، گسترش نفوذ و جذب نیروهای جدید از نظامیان دارای گرایش‌های مارکسیستی و کسب و جمع‌آوری اطلاعات راهبردی مربوط به جنگ تحمیلی و اطلاعات نظامی بود.

هدف بلندمدت آن نیز سوق دادن سیستم نظامی جمهوری اسلامی در جهت نزدیکی هرچه بیشتر به بلوک شرق و ایجاد سازمانی مخفی و قدرتمند که در درازمدت و در لحظه‌ای مناسب بتواند با وارد کردن ضربه‌ای خاص، قدرت را به دست بگیرد، ترسیم شده بود. نورالدین کیانوری رهبر حزب توده ایران نیز در دادگاه، درباره اهداف سازمان

مخفی افسران گفت: «این تشکیلات فقط با این هدف شکل گرفته بود که در صورت وقوع تحولات دامنه‌دار و بحران‌های اجتماعی غیرقابل پیش‌بینی، حزب از نیروهایی که قادر باشند عملی را انجام بدهند برخوردار باشد.»

سوابق مسئول سازمان مخفی «محمد مهدی پرتوی» (خسرو) مسئول سازمان مخفی، از سال ۱۳۵۲ به اتفاق چند نفر که از زندان شاه آزاد شده بودند، از طریق «رادیوپیک ایران» با خط‌مشی حزب توده آشنا و در جهت شعارها و روش‌های پیشنهادی حزب که از طریق رادیو منتشر می‌شود، عمل می‌کنند. بدین ترتیب به تدریج گروهی به نام «سازمان نوید» پدید می‌آید و در سال‌های پیش از انقلاب فعالیت خود را گسترش می‌دهد. مهم‌ترین عرصه فعالیت این گروه، انتشار نشریه مخفی «نوید» بود و در عین حال ارتباطات محدودی با مرکزیت و رهبری حزب توده در خارج از کشور نیز داشتند که عمدتاً برای گرفتن رهنمودهای سیاسی و تبادل اسناد و نشریات حزبی صورت می‌گرفت و این روال تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

«پرتوی» در جریان برگزاری دادگاه، صریحاً به سوابق فعالیت‌های جاسوسی حزب توده اشاره کرد و اظهار داشت که حزب توده در طول ۴۱ سال فعالیت به‌عنوان شعبه یا بخش ایران «حزب کمونیست شوروی» عمل می‌کرد و جز متابعت کورکورانه از دستورهای مرکزیت حزبی در شوروی، مأموریتی را به انجام نرسانده و پس از پیروزی انقلاب، با بازگشت رهبری و مرکزیت حزب توده به داخل کشور، دور تازه و گسترده‌ای از فعالیت‌های جاسوسی در ایران شروع شد. وی اضافه می‌کند: «پس از انقلاب، مسئله ارائه اطلاعات در عرصه‌های مختلف مملکتی به عوامل شوروی آغاز می‌شود و از اواسط سال ۱۳۵۸ که «کیانوری» سازماندهی شماری از افراد نظامی مرتبط با تشکیلات مخفی را به من واگذار کرد، از من خواست که اطلاعات نظامی خاصی را شامل کتاب‌ها، جزوات و اخبار فوق‌العاده سری و دارای اهمیت جهانی، از اعضای نظامی حزب اخذ و در اختیار عوامل شوروی قرار دهم.» «پرتوی» تأکید می‌کند که این‌گونه اطلاعات برای نیروهای شوروی حائز اهمیت فوق‌العاده بود، به‌طوری‌که برای دریافت آن‌ها پافشاری بسیار زیادی می‌کردند.

با این همه، تمامی تمهیداتی که حزب توده برای جذب نظامیان فراهم نمود نتوانست جز عده‌ای انگشت‌شماری را که محاکمه شدند، همراه کند و شاکله ارتش جمهوری اسلامی ایران با بیداری، هشیاری و پابندی به تعهدات خود در راه تحقق اهداف ایران اسلامی به نبرد حق‌جویانه خود ادامه داد.

ماجرای جاسوسی «بهرام افضلی» دادگاه‌هایی که به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین ری شهری به عنوان رئیس وقت دادگاه انقلاب اسلامی ارتش تشکیل داد، مرتبط با نفوذی‌های حزب توده در نیروهای مسلح بود. البته شماری از غیرنظامیان، شامل مسئولان شاخه‌های نظامی نیز با آن‌ها محاکمه شدند. دادستانی این دادگاه‌ها را سرهنگ انقلابی و خدمتگزار «سید لطف ا... اتابکی» دادستان انقلاب اسلامی ارتش به عهده داشت.

جلسه نخست، به محاکمه ناخدایکم «بهرام افضلی» اختصاص داشت



فعالیت تشکیلات نظامی حزب به‌مرور زمان همراه با جذب افراد رده‌های بالاتر ادامه یافت. «افضلی» شخصی بود که با سوءاستفاده از فضای نیروهای مسلح در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی و با برنامه‌ریزی سازمان اطلاعاتی «کا. گ. ب» تا رده فرماندهی نیروی دریایی در دوران جنگ تحمیلی ارتقاء یافته بود. اتهامات «افضلی» اقدام علیه امنیت ملی از طریق جاسوسی و عضویت و فعالیت در تشکیلات مخفی با هدف براندازی بود. «بهرام افضلی» در سال‌های ۳۳- ۱۳۳۲ با مسائل سیاسی آشنا شده و فعالیت خود را در ارتباط با «سازمان جوانان حزب توده» آغاز کرده بود.

پس از مدتی، در حین نوشتن شعار، دستگیر و اندک زمانی بعد آزاد شده بود. بعد از آزادی، او فعالیت سیاسی خود را قطع و در پایان تحصیلات دوران متوسطه وارد ارتش شده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره با حزب توده تماس گرفته به عضویت تشکیلات در آمده بود. «افضلی» نخستین بار در اواسط سال ۱۳۵۸ با تشکیلات مخفی ارتباط پیدا می‌کند. وی فعالیت خود را در شبکه مخفی نظامی تشکیلات با نام مستعار «آرش» و تحت مسئولیت «جوادی» (سید محمد معزز) و «خسرو» (محمد مهدی پرتوی) آغاز کرده بود. «افضلی» برخی جلسات تشکیلاتی را در منزل خود و یکی از افراد تشکیلات مخفی همراه مسئولان تشکیلاتی خود برگزار می‌کرد. اطلاعاتی را که «افضلی» به حزب داده بود، دارای جنبه‌های متنوع سیاسی و نظامی بود. مجموعه اطلاعات دریافتی از وی در حوزه نظامی به مسائل کاری، فعالیت‌ها، مشکلات کاری، اطلاعات موجود در محیط نیروی دریایی، مسائل مربوط به خلیج فارس، مشکلات نظامی موجود در خلیج فارس، عبور کشتی‌ها، فعالیت‌های نظامی عراق در خلیج فارس و مسائل دیگری از این قبیل بازمی‌گشت.

اطلاعاتی که در سایر مسائل از «افضلی» اخذ می‌شد، شامل اطلاعات روز ارتش و خارج از ارتش در سطح بالای کشور بود که بخشی از آن در جریان گفتگو و ارتباطاتی که با مقامات مختلف جمهوری اسلامی به مقتضای کار «افضلی» برقرار می‌شد، به دست می‌آمد.

«پرتوی» به توصیه مؤکد «کیانوری» اطلاعاتی سیاسی را از «افضلی» برای حزب می‌گرفت تا از اوضاع کشور و موضع‌گیری‌ها و گرایش‌های شخصیت‌های طراز اول کشور آگاه شود و تحلیل‌های حاصل از این اطلاعات در داخل حزب استفاده شود و سپس به اتحاد جماهیر شوروی ارائه گردد. سران تشکیلات مخفی پس از ارائه اطلاعات، درباره آن‌ها بحث می‌کردند و درباره موارد سیاسی مهم، برخی رهنمودهای عملی به «افضلی» می‌دادند.

بیشتر این رهنمودها بر این مبنا بود که نظامیان عضو حزب باید در محیط کار خود نمونه باشند و به‌درستی کار کنند، چون لازم بود نیروهای نفوذی خود را هرچه بیشتر تثبیت نمایند تا بتوانند با تحکیم و ارتقای

موقعیت، زمینه‌های بیشتری را برای کسب اطلاعات فراهم سازند. پرونده «افضلی» مشحون از اطلاعات سری و خیلی محرمانه‌ای بود که از طریق حزب توده در اختیار شوروی قرار گرفته بود.

نمونه‌ای از جاسوسی وی در حوزه نظامی، بازمی‌گردد به جمع‌آوری اطلاعات از درگیری مجاهدان افغانی با نیروهای ارتش این کشور در جریان تجاوز ارتش شوروی سابق به افغانستان.

نامبرده اطلاعاتی را که از طریق استراق سمع از واحدهای نظامی افغانستان که در نزدیکی مرز ایران جمع‌آوری و در بولتن اداره دوم آمده بود، به حزب توده منتقل و به رابطان توصیه می‌کند که این اطلاعات را به شوروی برسانند. وی همچنین به جاسوسان شوروی توصیه کرده بود که در صورت قرار دادن دستگاه «ساکروفون» روی ادوات مخابراتی، پیام‌ها برای جمهوری اسلامی قابل‌دستیابی نخواهد بود.

افزون بر این، پرداخت ماهیانه ۲,۰۰۰ تومان حق عضویت و کمک مالی مستقل به مبلغ ۲۰ هزار تومان و دادن کوپن نفت و بنزین به تشکیلات، از جمله اتهامات او بود. درباره این کمک‌ها اظهار می‌دارد: «برداشت من این بود که، چون آقایان کار و شغلی ندارند. باید به‌هرحال یک‌جوری مخارج آن‌ها را تأمین کرد!»

آخرین رهنمودهای حزب به افضلی

«افضلی» درباره آخرین رهنمودهای حزب اظهار کرد که سران تشکیلات مخفی از وی خواسته بودند با علمای قم تماس بگیرد تا دریابد که در سطوح بالای جمهوری اسلامی چه تغییرات و تحولاتی در جریان است. وی بیان کرد که حزب قصد داشت متوجه شود که در ایران گرایش به راست بیشتر حاکم است یا جمهوری اسلامی ایران به شعار «نه شرقی، نه غربی» پایبند خواهد بود؟

بخشی از اطلاعات انتقال یافته از سوی افصلی به شوروی

۱. گزارش فروش ده موشک به نیروی دریایی، کشتی‌های عبوری و میزان تلفات؛

۲. گزارش اختلافات داخلی در حاکمیت در زمان «ابوالحسن بنی‌صدر»؛

۳. گزارش تفصیلی درباره تغییر محل قرارگاه‌های جنگی جمهوری اسلامی ایران در جنوب کشور؛

۴. گزارش نتیجه سفر به لیبی و سلاح‌هایی که بنا بوده است از جانب لیبی به ایران داده شود؛

۵. گزارش دیدار با نخست‌وزیر؛

۶. گزارش دیدارهای مکرر با رئیس‌جمهور؛

۷. ارائه اطلاعاتی درباره جزیره خارک؛

۸. گزارش آغاز طرح پرونده حزب توده در دادستانی انقلاب ارتش؛

۹. گزارش آمار تلفات جنگ؛

۱۰. ارائه آمار فروش نفت و ارقام ذخایر ارزی؛

۱۱. گزارش تفصیلی درباره سمینار محرمانه سران نیروهای مسلح؛

۱۲. گزارش ملاقات با وابسته سیاسی ایتالیا؛

۱۳. ارائه اطلاعات نظامی مربوط به سلسله عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک و والفجر دو و نیز اشکالات پیش آمده در روند اقدامات عملیاتی نظامی ایران (این اطلاعات با توجه به کمک های ابرقدرت های شرق و غرب به عراق، جنبه کاملاً سرنوشت ساز داشت)؛

۱۴. ارائه آمار نیروهای سپاه و....

موقعیت، ارتباطات، تخصص، سواد و قرارهای مخفی «افضلی»، در پرونده دلالت بر آن داشت که بر وجود تشکیلات مخفی، ارتکاب جاسوسی و برنامه درازمدت حزب برای در دست گرفتن قدرت، وقوف کامل داشته است. در واقع مشخص بود که «افضلی» از مسئله براندازی نظام جمهوری اسلامی به وسیله حزب اطلاع داشت و به نحوی رفتار می کرد که در صورت در دست گرفتن قدرت توسط حزب توده، وی نیز

بی‌نصیب نماند. افضلی در آخرین دفاع، خود را مقصر و مستوجب کیفر دانست و رأی صادره از جانب دادگاه را قبول کرد. وی مدعی بود که عقده حقارت شخصی و احساس او نسبت به رژیم گذشته او را پس از انقلاب به همکاری با حزب توده واداشت.



حضور ناخدا افضلی در جلسه ستاد مشترک ارتش

اعترافات تاریخی کیانوری در دادگاه در خاتمه دادگاه، «کیانوری» به توضیح مسائلی درباره حزب توده پرداخت. او چنان‌که در مصاحبه‌های تلویزیونی خود نیز گفته بود، اظهار کرد که حزب توده از آغاز تأسیس

به صورت یک حزب کاملاً وابسته و تابع اتحاد جماهیر شوروی عمل می کرد و وابستگی حزب به شوروی، اعضاء و مرکزیت، آن را وادار به اقداماتی می کرد که به نحو آگاهانه خیانت به «ملت ایران» و «انقلاب واقعی مردم ایران» بود. «کیانوری» اذعان داشت که انقلاب اسلامی ایران جریان جدیدی را در سراسر جهان پدید آورد. زیرا اغلب مبارزه با امپریالیسم غرب در انقلاب ها، مصادف با نوعی وابستگی و توسل به قدرت ابرقدرت شرق بوده است. کیانوری اعتراف کرد که حزب توده عدم وابستگی انقلاب اسلامی به بلوک شرق را به طور عمیق درک نکرده بود. سپس اضافه کرد که در زمینه فعالیت های جاسوسی، حزب توده هر آنچه از عهده اش برمی آمد انجام داده است و با صراحت تمام افزود که در صورت دسترسی به اسرار بیشتر، اطمینان دارد که به طور حتم به عوامل شوروی منتقل می کردند.

او هدف حزب را دستیابی به قدرت در شرایط بحرانی عنوان کرد و گفت: «این واقعیتی است که همه آن هایی که با کمونیسم آشنا هستند

می‌دانند و نمی‌توانیم آن را انکار کنیم.» وی با صراحت هرچه بیشتر ابراز کرد که اقدامات حزب برای ایجاد سازمان‌های افسری مخفی، نفوذ در ارگان‌ها و جاسوسی برای شوروی به‌منظور دستیابی به قدرت صورت گرفته است. «کیانوری» درباره زمان مورد نظر حزب برای براندازی گفت: «خواب‌وخیال و تصورات ما این بود که در زمانی که با برخوردهای داخلی، بحرانی به وجود آید از بحران استفاده کنیم و به قدرت برسیم حالا که آب‌ها از سرمان گذشته است. می‌فهمیم که واقعاً خام بودیم و کودکانه و احمقانه فکر می‌کردیم.»

او درباره جمهوری اسلامی افزود: «جمهوری اسلامی نیرومندتر از این بوده و هست. ما به علت کوری ناشی از وابستگی، این مسئله را نفهمیدیم. واقعیت این است که حالا می‌فهمیم در چه باتلاقی گرفتار بودیم.» نکاتی درباره اهمیت این محاکمه تاریخی ۱- دستگیری کادر رهبری و اعضای مخفی حزب توده، به‌رغم سازمان پیچیده‌ای که داشتند، از جمله عنایات بزرگ الهی بود و می‌توان آن را یکی از معجزات بزرگ این انقلاب الهی به شمار آورد.

در واقع، کشف و انهدام چنین حزب سازمان یافته و هدایت شده‌ای، در عمل از عهده بزرگترین و نیرومندترین دستگاه‌های ضد جاسوسی جهان نیز خارج بود، اما دادگاه انقلاب ارتش با همکاری دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی درحالی که چندان انسجامی نیافته بود به کشف چنان دستگاه جاسوسی و سازمان مخفی پیچیده‌ای موفق شد.

۲- اعترافات اعضای حزب پس از دستگیری، از کشف شبکه مخفی آن مهمتر بود. در واقع، معجزاتی نظیر اعترافات اعضای حزب توده در مصاحبه‌ها قابل تحلیل نیست. این درحالی بود که برخی تحلیل گران رسانه‌های وابسته، همزمان تبلیغ می‌کردند که دستگیرشدگان با تزریق دارو اعتراف کرده‌اند و یا صدای افراد دیگری روی فیلم آن‌ها گذاشته شده است.

۳- دستگیری سران حزب توده، بارزترین تجلی شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بود. این نشانه‌ها و تحقق شعار فوق، گویای

رد ادعای هر دو ابرقدرت، بر نقش دیگری در تحقق انقلاب اسلامی بود. زیرا همان دادگاهی که نوکران غرب را محاکمه کرد بدون هیچ ملاحظه و قائل بودن به تفاوتی، نوکران شرق را نیز محاکمه نمود.

۴- در دادگاه حزب توده، یک حزب و عده‌ای از فعالان حزبی و سیاسی محاکمه نشدند، بلکه چنان‌که روشن شد، عده‌ای جاسوس که تحت عنوان حزب به فعالیت جاسوسی می‌پرداختند، محاکمه گردیدند.

اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان مخفی حزب توده در زمره نظامیان بودند، ولی شمار نظامیانی که با حزب همکاری داشتند، اندک بود و به‌رغم تلاش‌های بسیار حزب توده برای جذب افراد بیشتر از ارگان‌های نظامی، در مجموع کمتر از ۲۰۰ نفر را در تمامی ارگان‌های نظامی و انتظامی، اعم از ژاندارمری، شهربانی و ارتش جذب نمودند.

نهایتاً به حکم دادگاه انقلاب اسلامی ارتش تعدادی از نظامیان نزدیک به حزب از جمله افضلی در روز ۶ اسفند ماه سال ۱۳۶۲ به جرم طراحی کودتا و جاسوسی برای دشمن (اتحاد جماهیر شوروی) اعدام شدند و به سزای خیانت خود رسیدند. منبع: میزان



در بهمن ۱۳۶۱، بیش از ۵۰ نفر از اعضای رهبری و کادرهای حزب توده از جمله کیانوری و مریم فیروز، توسط سپاه به اتهام جاسوسی دستگیر و راهی زندان توحید شدند. در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲، در موج دستگیری دوم بخش زیادی از اعضا حزب توده دستگیر شدند. اعترافات تلویزیونی ضبط شده‌ای در زندان از این افراد در سال ۶۲ پخش شد.

یک یا چند نفر شاید که با آگاهی بر علوم اسلامی و جا زدن خود را در بین توده‌ها و قشرهای مردم پاکدل و علاقه مند نمودن آنان را به خویش و ضربه مهلک زدن به حوزه‌های اسلامی و اسلام عزیز و کشور در موقع مناسب می‌باشد. و می‌دانیم که قدرتهای بزرگ چپاولگر در میان جامعه‌ها افرادی به صورتهای مختلف از ملیگراها و روشنفکران مصنوعی و روحانی نمایان که اگر مجال یابند از همه پرخطرتر و آسیب رسانترند ذخیره دارند که گاهی سی - چهل سال با مشی اسلامی و مقدس مآبی یا «پان ایرانیسم» و وطن پرستی و حيله‌های دیگر، با صبر و بردباری در میان ملت‌ها زیست می‌کنند و در موقع مناسب مأموریت خود را انجام می‌دهند. و ملت عزیز ما در این مدت کوتاه پس از پیروزی انقلاب نمونه‌هایی از قبیل «مجاهد خلق» و «فدایی خلق» و «توده‌ای» ها و دیگر عناوین دیده‌اند، و لازم است همه با هوشیاری این قسم توطئه را خنثی نمایند و از همه لازم‌تر حوزه‌های علمیه است که تنظیم و تصفیه آن با مدرسین محترم و افاضل سابقه‌دار است با تأیید مراجع وقت. و شاید تز «نظم در بی‌نظمی» است از القاءات شوم همین نقشه ریزان و توطئه گران باشد.

در هر صورت وصیت اینجانب آن است که در همه اعصار خصوصاً در عصر حاضر که نقشه‌ها و توطئه‌ها سرعت و قوّت گرفته است، قیام برای نظام دادن به حوزه‌ها لازم و ضروری است؛ که علما و مدرسین و افاضل عظیم الشان صرف وقت نموده و با برنامه دقیق صحیح حوزه‌ها را و خصوصاً حوزه علمیه قم و سایر حوزه‌های بزرگ و با اهمیت را در این مقطع از زمان از آسیب حفظ نمایند. و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درس‌هایی که مربوط به فقاقت است و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریقه مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقتها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیقها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند و...

امام خمینی (ره)

صحیفه امام خمینی

جلد ۲۱ - صفحه ۴۲۵

خاطره آیت الله ری شهری از محاکمات رهبران حزب توده

آیت الله محمد ری شهری وزیر سابق اطلاعات در جلد دوم خاطرات خود نحوه رسیدگی به اتهامات ناخدا بهرام افضلی فرمانده وقت نیروی دریایی ارتش به اتهام ارتباط و جاسوسی با حزب توده و شوروی سابق را تشریح کرد. شرح دادگاه ناخدا یکم بهرام افضلی صفحات ۹۵ تا ۱۲۹ جلد دوم خاطرات محمد ری شهری (به عنوان رییس دادگاه) را در برمی گیرد که به شرح ذیل است:

بنده پس از تلاوت قرآن به عنوان حاکم شرع و ریاست دادگاه انقلاب ارتش مطالبی را که به ذهنم می رسید، به عنوان مقدمه بیان کردم. محاکمه اعضای حزب توده از محاکمات تاریخی انقلاب اسلامی ایران و بلکه از محاکمات تاریخی جهان بود و بنا به عللی، از تمامی محاکمات پس از انقلاب اسلامی اهمیت بیشتری داشت. بدین علت درچند محور به مطالب ذیل اشاره کردم:

۱- دستگیری کادر رهبری و اعضای مخفی حزب توده، به رغم سازمان پیچیده ای که داشتند، از جمله عنایات بزرگ الهی بود و می توان آن را

یکی از معجزات بزرگ این انقلاب الهی به شمار آورد. در واقع، کشف و انهدام چنین حزب سازمان‌یافته و هدایت‌شده‌ای، در عمل از عهده بزرگ‌ترین و نیرومندترین دستگاه‌های ضدجاسوسی جهان نیز خارج بود اما دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی- درحالی که چندان انسجامی نیافته بود و نیروهای آن تمام ورزیدگی و تجربه شغلی خود را ظرف یک یا دو سال پس از انقلاب به دست آورده بودند - به کشف چنان دستگاه جاسوسی و سازمان مخفی پیچیده‌ای موفق شد.

۲- اعترافات اعضای حزب پس از دستگیری از کشف شبکه مخفی آن مهم‌تر بود. در واقع معجزاتی نظیر اعترافات اعضای حزب توده در مصاحبه‌ها با مغز مادی قابل تحلیل نیست. این در حالی بود که برخی تحلیل‌گران رسانه‌های وابسته ، همزمان تبلیغ می‌کردند که دستگیر شدگان با تزریق دارو اعتراف کرده‌اند و با صدای افراد دیگر روی فیلم آنها گذاشته شده است. پس از ذکر این نکته، به ضدانقلابیون داخلی و خارجی هشدار دادم که آگاه باشند صاحب انقلاب اسلامی شخص دیگری است که از آن حفاظت خواهد کرد و چنانکه تا این زمان تمامی

توطئه‌ها به لطف خداوند و توجهات خاص امام زمان - عجل‌اله تعالی فرجه‌الشریف - خنثی شده است، پس از این نیز خنثی خواهد شد . همچنین متذکر شدم که وابستگان به خارج از کشور در هر لباس ، موقعیت و شغل رسوا و گرفتار دادگاه عدل الهی خواهند شد .

۳- دستگیری سران حزب توده، بارزترین تجلی شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" بود. این نشانه‌ها و تحقق شعار فوق، گویای رد ادعای هر دو ابرقدرت بر نقش دیگری در تحقق انقلاب اسلامی بود زیرا همان دادگاهی که نوکران غرب را محاکمه کرد، بدون هیچ ملاحظه و قایل بودن به تفاوتی ، نوکران شرق را نیز محاکمه نمود.

۴- در دادگاه حزب توده ، یک حزب و عده‌ای از فعالان حزبی و سیاسی محاکمه نشدند. بلکه - چنان که روشن شد- عده‌ای جاسوس که تحت عنوان حزب به فعالیت جاسوسی می‌پرداختند، محاکمه گردیدند.

۵- اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان مخفی حزب توده در زمره نظامیان بودند و من لازم می‌دانستم از حیثیت نظامیان درمقدمه دادگاه دفاع کنم . بنابراین تاکید کردم که شمار نظامیانی که با حزب

همکاری داشتند، اندک بوده است و به رغم تلاش‌های بسیار حزب توده برای جذب افراد بیشتر از ارگان‌های ارتش، در مجموع کمتر از ۲۰۰ نفر را در تمامی ارگان‌های نظامی و انتظامی - اعم از ژاندارمری، شهربانی و ارتش - جذب نموده که ما آنها را به عنوان افراد نظامی و ارتش به رسمیت نمی‌شناسیم.

در اینجا مثال مشهور مرحوم "آیت‌اله سیدابوالحسن اصفهانی" را ذکر کردم. مشهور است که به ایشان اطلاع دادند که طلبه‌ای سرقت کرده است، ایشان فرمودند: "نگویید طلبه‌ای مرتکب سرقت شده است، بگویید یک دزد طلبه شده است" منظورم از ذکر این مثال تاکید بر برائت نظامیان از اقدامات مخرب حزب توده بود و یادآوری کردم که ما این قبیل نظامی‌ها را افراد نابابی می‌شناسیم که ملبس به لباس نظامیان شده‌اند اما نظامی نیستند زیرا فرد نظامی به وطن خود خیانت نمی‌کند. علاوه بر این آمار اندک نظامیان نفوذی حزب توده نشان داد که بدنه نیروهای مسلح سازمان سالم و محکمی است زیرا افراد جذب شده بسیار قلیل و انگشت‌شمار بودند.

۶- در پایان این مقدمه متذکر شدم که محاکمه سران حزب توده از محاکمه سران سازمان مخفی حزب توده آغاز می‌شود زیرا اولاً پرونده سران و اعضای کادر مرکزی حزب در آن زمان تکمیل نگردیده و به دادگاه تحویل نشده بود و ثانیاً اولویت محاکمه سران سازمان مخفی حزب توده، ناشی از ماهیت برانداز این حزب بود و بصیرت کافی را برای محاکمات بعدی برای دادگاه فراهم می‌ساخت به طوری که پس از آن این امکان فراهم می‌آمد که محاکمه سران و اعضای کادر مرکزی آغاز شود.

پس از این محاکمه افضلی را آغاز کردم. موضوع اتهامات علیه امنیت ملی از طریق جاسوسی و عضویت و فعالیت در تشکیلات مخفی با هدف براندازی بود. بهرام افضلی در سال‌های ۱۳۳۲-۳۳ با مسایل سیاسی آشنا شده و فعالیت خود را در ارتباط با "سازمان جوانان حزب توده" آغاز کرده بود. پس از مدتی در حین نوشتن شعار، دستگیر و اندک زمانی بعد آزاد شده بود. بعد از آزادی، او فعالیت سیاسی خود را قطع کرده و در پایان تحصیلات دوران متوسطه وارد ارتش شده بود

و پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره با حزب توده تماس گرفته و به عضویت تشکیلات درآمده بود. وی فعالیت خود را در شبکه مخفی نظامی تشکیلاتی با نام مستعار آرش و تحت مسوولیت "جوادی" (سیدمحمد معزز) و "خسرو" (محمد مهدی پرتوی) آغاز کرده بود.

افضلی قرارهایی را اجرا و برخی جلسات تشکیلاتی را در منزل خود و یکی از افراد تشکیلات مخفی همراه مسولان تشکیلاتی خود برگزار کرده بود. همچنین اطلاعات بسیاری را درباره مسایل مختلف سیاسی محرمانه و سری از طریق تماس با مقامات به دست می‌آورد و این اطلاعات را در اختیار جاسوسان شوروی سابق- مستقر در ایران- قرار می‌داد. در ضمن وی یک بار با "کیانوری" نیز دیدار کرده بود.

افزون بر این، پرداخت ماهیانه ۲۰۰۰ تومان، حق عضویت و کمک مالی مستقل به مبلغ ۲۰ هزار تومان و دادن کوپن نفت و بنزین به تشکیلات از جمله اتهامات او بود.

اظهارات مسئول تشکیلات مخفی

پیش از آنکه افضلی از خود دفاع کند، از محمدمهدی پرتوی (خسرو) مسئول سازمان مخفی حزب خواستم که در باره سازمان مخفی حزب، زمان تشکیل و اهداف آن صحبت کند.

پرتوی (با نام مستعار خسرو) اظهارکرد که سابقه تشکیلات مخفی حزب به سال‌های قبل از پیروز انقلاب بازمی‌گردد. بنا به گفته‌هایش، او از سال ۱۳۵۲ به اتفاق چند نفر- که از زندان شاه آزاد شده بودند- در جست‌وجوی راهی برای مبارزه با رژیم شاه از طریق "رادیو پیک ایران" با خط مشی حزب توده آشنا می‌شوند و در جهت شعارها و روش‌های پیشنهادی حزب که از طریق رادیو منتشر می‌شد، عمل می‌کنند. بدین ترتیب بتدریج گروهی به نام "سازمان نوید" پدید می‌آید و در سال‌های پیش از انقلاب فعالیت خود را گسترش می‌دهد. مهم‌ترین عرضه فعالیت این گروه ظاهراً انتشار نشریه مخفی "نوید" بوده است و در عین حال ارتباطات محدودی با مرکزیت و رهبری حزب توده در خارج از کشور نیز داشتند که عمدتاً برای گرفتن رهنمودهای سیاسی و تبادل

اسناد و نشریات حزبی صورت می‌گرفت و این روال تا هنگام پیروزی انقلاب ادامه داشت.

پرتوی اظهار کرد که پس از پیروزی انقلاب و بازگشت رهبری حزب توده به داخل کشور، کیانوری به این تشکیلات - که در حکم تشکیلات مخفی حزب توده فعالیت می‌کرد - اعلام کرد که پلنوم شانزدهم، در روزهای نخستین پیروزی انقلاب، در خارج از کشور تشکیل و در آن بر مخفی ماندن تشکیلات نوید تاکید شده است زیرا برخورداری از نیروی دخیله مخفی به علت جلوگیری از ضربات احتمالی به حزب تا زمان تثبیت انقلاب لازم است البته به گفته "پرتوی" بعدها مشخص شد که مسئله به همان ترتیب که کیانوری به آنها منتقل کرده بود؛ نبود و این تصمیم نه در پلنوم شانزدهم، بلکه به دستور مستقیم اربابان حزبی شوروی سابق اتخاذ شده بود.

پرتوی همچنین توضیح داد که پس از پیروزی انقلاب تا هنگام دستگیری گسترده اعضای حزب توده، تشکیلات به فعالیت و عضوگیری به منظور کسب خبر از ارگان‌ها و نهادهای گوناگون می‌پرداخت. وی

اعتراف کرد که کسب خبر هدف مرحله‌ای و کوتاه مدت این تشکیلات و در درازمدت هدف آن ادامه کار در شرایط ایراد ضربه احتمالی به حزب بوده است. درضمن وی به جمع‌آوری و اختفای سلاح‌های تحت اختیار اعضای حزب اشاره کرد. این سلاح‌ها در جریان انقلاب، از پادگان‌ها به دست حزب رسیده بود. پرتوی به موارد دیگری نیز نظیر ایجاد چاپخانه مخفی، تدارک رده‌های خروج از مرز برای فرار احتمالی رهبران حزب در شرایط دشوار و نیز ایجاد خانه‌های امن برای نگهداری و اختفای رهبران حزب در شرایط تعقیب قانونی اشاره کرد.

سپس پرتوی درباره وابستگی نیروهای نظامی حزب به تشکیلات مخفی توضیح داد. وی سابقه این جریان را به اوایل سال ۱۳۵۸ مربوط دانست. در آن زمان گروهی از افراد ارتشی که تحت تاثیر تبلیغات و شعارهای حزب قرار گرفته و هوادار حزب بودند، به دفتر حزب مراجعه یا از طریق رابطین حزبی تقاضای عضویت کرده بودند. از این رو "کیانوری" در سال ۱۳۵۸ برخی از قراردادهای ارتباط این افراد ارتشی را بر عهده پرتوی گذاشت و او نیز مجموعه این قراردادها را به زیرمجموعه

خود محول می‌کرد. افضلی از جمله اشخاصی بود که تماسهایی با حزب تماس برقرار کرد. این گونه ارتباطات در سال ۱۳۵۸ محدود بود و در عین حال مسولان تشکیلات مخفی، به صورت پراکنده با ارتشی‌ها، افسران، درجه‌داران، همافران و نیروهای شهربانی و ژاندرمری ارتباط برقرار می‌کردند. به گفته پرتوی در اوایل سال ۱۳۵۹ به دستور کیانوری قرار بر این شد که برای ازدیاد تدریجی افراد ارتش در تشکیلات مخفی، تشکیلات جداگانه‌ای برای آنها ایجاد شود. به اعتراف پرتوی منظور از ایجاد تشکیلات مستقل برای ارتشی‌ها مخفی‌تر شدن فعالیت‌ها و ضمانت بیشتر برای حفظ این نیروها بود. بدین ترتیب از آغاز سال ۱۳۵۹ برخی از کادرهای با سابقه تشکیلات مخفی، که پیش از انقلاب فعالیت می‌کردند، از تشکیلات مخفی جدا شدند و در یک یا دو شاخه مجزا مسئولیت افراد ارتشی را به عهده گرفتند. ترکیب درشاخه مجزای ارتش تحت مسئولیت عده‌ای از کادرهای غیرنظامی در تشکیلات مخفی تا هنگام دستگیری ادامه داشت. در عین حال _ چنانکه «پرتوی» توضیح داد _ از جمله وظایف اساسی و جاری بخش ارتش تشکیلات مخفی، گسترش فعالیت‌ها بود که از دو طریق صورت می‌گرفت:

الف) از طریق انتقال افراد مراجعه‌کننده به دفتر حزب یا کسانی که از طریق آشنایان خود در تشکیلات علنی حزب با حزب تماس می‌گرفتند، به تشکیلات مخفی

ب) از طریق اعضای ارتش شاخه مخفی که زمینه‌های مساعدی برای جذب نیروهای جدید داشتند.

در ادامه، «پرتوی» مکانیسم‌های حفاظتی تشکیلات مخفی را در برقراری ارتباطات تشکیلات تشریح کرد. وی اشاره کرد که رهنمودهای امنیتی خاصی برای حفظ تشکیلات و اعضای آن داده می‌شد. ارتباطات تمامی اعضا به صورت انفرادی برقرار می‌شد و هر عضو ارتش تحت نظر یکی از کادرهای حزبی غیرارتشی فعالیت می‌کرد.

ظاهراً رهنمودهای مسئولان تشکیلات مخفی به نحوه پنهان کردن عقاید مارکسیستی و تظاهر منافقانه به اسلام مربوط بوده است؛ به طوری که نیروهای نظامی بتوانند در محل شغلی خود موقعیت‌شان را تثبیت کنند و حتی موقعیت‌های تازه‌ای به دست بیاورند. بنابراین اهداف مرحله‌ای و کوتاه مدت تشکیلات مخفی، در قالب نوعی کار

اطلاعاتی منظم برآورده می‌شد. اطلاعات موردنظر از درون ارتش از طریق مناصب شغلی و تماس با ارتشی‌ها یا از طریق بریخ از مقامات سیاسی کشور - که افراد نظامی امکان تماس با آنها را داشتند - جمع‌آوری می‌شد. طبق اعترافات «پرتوی»، وی تمامی این گونه اطلاعات را به «کیانوری» ارایه می‌داد. علاوه بر این، نیروهای شوروی سابق برخی اطلاعات نظامی خاص را نیز به طور مستقیم از حزب می‌خواستند که به دستور «کیانوری»، «پرتوی» در چندین مرحله به نیروهای آنها تحویل می‌داد.

ادامه صحبت‌های «پرتوی» به اهداف درازمدت تشکیلات مخفی مربوط می‌شد. او با اشاره به صحبت‌های دادستان، درباره بخشی از مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم صحبت کرد و اشاره کرد که به طور کلی مارکسیسم در آن چه قانونمندی‌های عینی تکامل جامعه انسانی در مسیر نیل به سوسیالیسم از آن یاد می‌شود، شکست خورده است. به عبارت دیگر، تجربه نشان داده است که این گونه قانونمندی‌ها تخیلاتی بیش نیستند که به دلیل اشتباهات واضح تئوریک، در بدو شکل‌گیری

این ایدئولوژی و نیز بعدها به دلیل مقاصد سیاسی خاصی که جنبش کمونیستی جهانی تعقیب می‌کرد، به آنها تاکید شده است. «پرتوی» ذکر کرد که به دلیل عینی نبودن این قانونمندی‌ها و ماهیت تخیلی آنها، خود به خود در نیل به مقاصد غایی ایدئولوژی مارکسیسم، زور جانشین قانونمندی‌ها شده است و از جمله مهمترین اهرم‌ها در کاربرد زور، نیروهای مسلح است. وی تاکید مداوم کمونیست‌ها، طی چند دهه روی تئوری پردازی برای توجه به ارتش در کشورهای مختلف _ به ویژه در جهان سوم _ و قایل بودن به نقش سرنوشت ساز برای ارتش را نشانه رواج این دیدگاه در حزب کمونیست شوروی عنوان کرد. «پرتوی» عمل حزب توده را دنباله این سیستم فکری و در پیروی از تئوری پردازی‌های شوروی معرفی کرد و هدف درازمدت از گسترش فعالیت‌ها در ارتش را _ مبنی بر این دیدگاه _ ایجاد سازمانی مخفی و قدرتمند ذکر کرد که در درازمدت و در لحظه‌ای مناسب بتواند با واردکردن ضربه‌ای خاص، قدرت را به دست بگیرد. البته «پرتوی» مدعی بود که زمان مشخصی را برای انجام این عمل مدنظر نداشته‌اند و یا او اطلاع نداشته است. سپس او وضعیت ایران را با افغانستان مقایسه

کرد و چشم‌انداز طراحی شده از سوی شوروی سابق را مشابه آن دانست. در عین حال یادآوری کرد که چنین شبیه‌سازی به فاجعه‌ای بزرگ برای کشور منجر می‌شد و در صورت وقوع، صدمات بسیاری وارد می‌کرد. همچنین «پرتوی» اضافه کرد که احتمال و امکان بروز چنین حرکاتی به واسطه عمق و وسعت نفوذ انقلاب در میان مردم وجود نداشته است؛ زیرا اول اینکه به رغم کوشش‌های حزب توده، نیروهای جذب شده از ارتش، گروه اندک و ناچیزی را شامل می‌شدند که در عمل قادر به براندازی نبودند و دوم این که حتی در صورت برخورداری از چنین نیرویی در ارتش، امکان موفقیت چنین اقدامی وجود نداشت. او اذعان کرد که اکثریت قریب به اتفاق نیروهای ارتشی در رده‌های مختلف، به ویژه بدنه ارتش، هوادار انقلاب و اسلام است و سایر نیروهای مسلح – از جمله سپاه و بسیج – و به طور کلی مردم اجازه چنین اقدامی را نمی‌دادند. «پرتوی» این مسئله را نیز از جمله فرضیات «ورشکست‌شده» مارکسیسم برشمرد که به فرض موفقیت نیز به بهای خون میلیون‌ها نفر از مردم مبارز که در برابر آن می‌ایستادند، تمام می‌شد.

پس از آنکه توضیحات «پرتوی» به پایان رسید، از «کیانوری» خواستم که درباره تشکیلات مخفی توضیحاتی را ارایه دهد.

«کیانوری» هرگونه اطلاعی را اضافه بر اطلاعات ارایه شده از سوی «پرتوی» انکار کرد و حتی اظهار کرد که با توجه به اینکه مسئولیت سازمان مخفی با «پرتوی» بود، از بسیاری جزئیات تا هنگام بازداشت خبر نداشت و نظر به آماری که در آبان ماه از «پرتوی» گرفته بود، حدس می زد که نیروهای ارتشی سازمان مخفی، بیش از ۱۰۰ نفر نبوده اند، اما بعدها متوجه شده که بیش از این تعداد بوده است. وی همچنین درباره اهداف سازمان مخفی و افسران ادعا کرد که در فکر او و سایر افراد رهبری احتمال توطئه براندازی علیه جمهوری اسلامی واقعا وجود نداشته است؛ بلکه تشکیلات مخفی فقط با این هدف شکل گرفته بود که در صورت وقوع تحولات دامنهدار و بحران های اجتماعی غیر قابل پیش بینی، حزب از نیروهایی برخوردار باشد که قادر باشد «عملی» را انجام بدهد و نیز ادعا کرد که حدود آن عمل نیز پیش بینی نشده بود.

همچنین او افزود با نیرویی که در اختیار حزب توده بوده است، هیچ چیز قابل پیش‌بینی وجود نداشت و گفت: «ما با چشم خودمان می‌دیدیم که روز به روز جمهوری اسلامی قوی‌تر و عمیق‌تر در جامعه ریشه پیدا می‌کند.»

در ادامه، «کیانوری» به جمله‌ای از «استاد شهید مطهری» در کتاب «علل گرایش به مادیگری» اشاره کرد و آن را جمله‌ای گویا برای تمامی طرفداران مارکسیسم ذکر کرد. آنچه «کیانوری» بدان اشاره کرد تحلیل «شهید مطهری» بود، مبنی بر اینکه ماتریالیست‌های دوران نوین دو مسئله را در ایران مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند: اول قدرت فلسفه الهی و نیروی عملی آن و دوم نفوذ عمیق مذهب در توده‌های زحمت‌کش مردم _ به ویژه در میان دهقانان و کارگران _ که گرایش‌های مذهبی عمیق‌تری دارند. «کیانوری» اعتراف کرد که ماتریالیست‌های ایران این دو مسئله را به حساب نیاوردند و بدین سبب گمان می‌کردند که خواهند توانست مذهب‌یون را با شعارهای سیاسی _ اجتماعی از میدان به در کنند. او تحلیل شهید «مطهری» را ارزیابی دقیقی از تاریخچه

فعالیت مارکسیسم دانست و اذعان کرد که به واسطه سابقه این گونه افکار مغشوش، حزب مجموعه تخلفات عظیمی را مرتکب شده است که مهمترین آنها جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی برای شوروی است. او حزب توده را در مقابل جمهوری اسلامی مقصر دانست.

از «کیانوری» پرسیدم که آیا پیشینه تشکیل سازمان مخفی به زمانی پیشتر از تاریخ ذکر شده در دفاع «پرتوی» باز نمی‌گردد؟

«کیانوری» اظهار داشت که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده هیچ گونه تشکیلات مشخصی در ایران نداشته است و به «تشکیلات تهران» حزب توده، که توسط ساواک و به وسیله «عباس شهریاری» ایجاد شده بود، اشاره کرد. «کیانوری» معترف بود که حزب توده در خارج از کشور مضحکه تشکیلات تهران شده بود و تصور می‌کرد که واقعا سازمانی مخفی در ایران دارد؛ در حالی که تمامی جریان‌ها تحت کنترل و کارگردانی ساواک پیش می‌رفت. به گفته «کیانوری»، از سال ۱۳۵۶ و آغاز فعالیت انقلابی در ایران - و حتی گاه پیش از آن در سالهای ۵۴ و ۱۳۵۳ - افراد مختلفی با حزب تماس گرفته، تقاضای برقراری

ارتباط می‌کردند و حزب با توجه به تجربه تشکیلات تهران و «عباس شهبازی»، با سوءظن به این گونه موارد برخورد می‌کرده است و بیشتر در صدد شناخت ارتباط گیرندگان بر می‌آمد.

بدین ترتیب نخستین گروه جدی مورد اعتماد مرکزیت حزب توده گروه «نوید» بود و در کنار آن برخی گروه‌های کوچک دانشجویی نیز با حزب تماس می‌گرفتند که برای فعالیت به گروه «نوید» معرفی می‌شدند. علاوه بر گروه «نوید»، در ظاهر گروه دیگر دارای وزن و اعتبار، گروهی منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق بود. این گروه نخست با سازمان «نوید» تماس می‌گیرد و سپس از چریک‌های فدایی خلق منفک و به حزب توده می‌پیوندد. گروه مزبور، که به گفته «کیانوری» ۱۸ - ۲۰ تا نفر - از جمله «معزز» - را شامل می‌شد، به طور کامل به سازمان علنی متصل می‌شود. در این اثنا، از «پرتوی» خواستم که مسئولان شاخه‌های نظامی را معرفی کند. «پرتوی» توضیح داد که در اوایل سال ۱۳۵۹ دو شاخه مجزای نظامی به وجود آمد که شاخه اول تحت مسئولیت «شاهرخ جهانگیری» و شامل افراد ارتشی در نیروی

هوایی و نیروی دریایی بود و شاخه دوم تحت مسئولیت «محمد معزز» و افراد وابسته به نیروی زمینی، شهربانی و ژاندارمری را شامل می‌شد. او همچنین افزود که علاوه بر این دو نفر، چند تن از کادرهای باسابقه تشکیلات نیز زیر مسئولیت آنها فعالیت می‌کردند.

آغاز فعالیت افضلی در تشکیلات مخفی

من درباره زمان آغاز فعالیت «افضلی» در تشکیلات مخفی و نوع فعالیت‌های او از «پرتوی» توضیح خواستم. «پرتوی» اظهار کرد که او نخستین بار، در اواسط سال ۱۳۵۸ با واسطه «کیانوری» با افضلی ارتباط پیدا کرده و افضلی نیز این ارتباط را به «معزز» واگذار کرده است. تا اوایل سال ۱۳۵۹ «پرتوی» نیز یک یا دو بار با وی ملاقات می‌کند. سپس یک مرتبه، ترتیب ملاقات «افضلی» با «کیانوری» می‌برد و «کیانوری» طی نیم ساعت، در اتومبیل درباره مسایلی نظیر حفظ موقعیت شغلی «افضلی»، ضرورت ارایه اخبار و اطلاعاتی از محیط کار و ارتباطات شخصی، و نیز شاید جذب افراد دیگری به حزب با «افضلی» صحبت می‌کند.

در ضمن، «پرتوی» تشریح کرد که نسبت به عضویت «افضلی» در سالهای ۳۲ و ۱۳۳۳ در سازمان جوانان حزب توده _ که در کیفرخواست ذکر شده بود _ بی اطلاع بوده است. از اوایل سال ۱۳۵۹، پرتوی به طور مستقیم با افضلی در تماس بوده است ولی به علت دستگیری پرتوی این ارتباط مدتی متوقف و از دی ماه ۵۹ با آزادی پرتوی دوباره برقرار می شود.

با توجه به مجموعه ابهاماتی که در گفته های کیانوری و پرتوی وجود داشت، از پرتوی خواستم که به طور دقیق درباره نحوه ارتباط با افضلی با توجه به موقعیت شغلی او توضیح دهد. پرتوی ابراز کرد که پیش از آنکه افضلی به مرتبه ناخدا یکمی برسد، یکی از معاونین نیروی دریایی بود و به علت پایین تر بودن منصبش ارتباط با او آسان تر بود.

وی توضیح داد که افضلی پیش از احراز پست فرماندهی با اتومبیل خود بر سر قرار حاضر می شد، پرتوی و معزز را در یک خیابان فرعی سوار کرده حدود نیم ساعت در خیابان گشت می زدند و اطلاعات ارائه می شد. پس از احراز منصب فرماندهی نیروی دریایی ارتش توسط

افضلی در این ارتباطات وضع تازه‌ای پدید آمد؛ زیرا رفت و آمدهای افضلی به وسیله اتومبیل ارتش و همراه با محافظین ارتش صورت می‌پذیرفت بنابراین افضلی ابتکاری نشان می‌دهد به این صورت که وی با اتومبیل مخصوص و نگهبانان به خانه پدرزن یا خواهرزن خود می‌رود، سپس از آنجا خارج شده در یکی از کوچه‌های فرعی سوار بر اتومبیل معزز شده به خانه مورد نظر می‌آید. شب هنگام نیز در حوالی خانه اقوام یا خانه خود پیاده می‌شد.

در ادامه پرتوی اشاره کرد که دیدارها با ناخدا افضلی، به صورت هفتگی صورت می‌پذیرفت و در این جلسات درباره اطلاعات یا اخبار مختلف کسب شده در طول هفته به طور شفاهی توضیح داده می‌شد. پرتوی ادعا کرد که سران تشکیلات مخفی از افضلی نمی‌خواستند که اطلاعات خود را مکتوب سازد. او مجموعه اطلاعات دریافتی را درباره مسایل کاری او فعالیتها، مشکلات کاری، اطلاعات موجود در محیط نیروی دریایی، مسایل مربوط به خلیج فارس، مشکلات نظامی موجود در خلیج فارس، عبور کشتی‌ها، فعالیت‌های نظامی عراق در خلیج فارس و مسایل

دیگری از قبیل گفتگوها و ارتباطاتی که با مقامات مختلف جمهوری اسلامی به مقتضای کار افضلی برقرار می‌شد، عنوان کرد. پرتوی اطلاعات به دست آمده از ارتباطات افضلی با مقامات جمهوری اسلامی را دارای جنبه سیاسی و مشخص کننده دیدگاه های آن مقامات توصیف کرد که برای حزب اهمیت داشت.

همچنین وی افزود که گاه اطلاعاتی از بولتن های مختلف ادارات ذیربط به طور شفاهی داده می شد. پرتوی توضیح داد که پس از ارائه اطلاعات درباره آنها بحث می کردند و درباره موارد سیاسی مهم برخی رهنمودهای عملی به افضلی می داد. در ظاهر بیشتر این رهنمودها بر این مبنا بود که افراد ارتشی عضو حزب باید در محیط کار خود نمونه باشند و به درستی کار کنند. البته پرتوی مدعی بود که در آن زمان خط رهنمودهای حزبی حول حمایت از جمهوری اسلامی بود و چنین اظهار می کرد که شکست انقلاب را به معنای بازگشت آمریکا و نیروهای راستگرا قلمداد می کردند. وی این مسئله را دلیل رهنمودهای حزب دال بر فعالیت مجدانه نیروهای ارتشی حزب در ارتش عنوان کرد.

همچنین او به دلیل دیگری اشاره کرد که واقعیت بیشتری داشت و آن اینکه لازم بود نیروهای نفوذی حزب در ارتش خود را هر چه بیشتر تثبیت نمایند تا شاید بتوانند موقعیت بهتری کسب نموده در درازمدت منویات حزب را برآورده سازند. علاوه بر این فعالیت نفوذی‌های حزب در ارتش، زمینه های بیشتری را برای کسب اطلاعات فراهم می‌ساخت. پرتوی اظهار کرد که عناوین اخبار و اطلاعات به دست آمده از طریق افضلی را یادداشت و طی دیدارهای هفتگی که در خیابان انجام می‌شد به طور شفاهی به اطلاع کیانوری می‌رساند.

پرسیدم که برای تغذیه افضلی چه برنامه هایی داشتید؟

پرتوی تغذیه افضلی را در دو بخش توضیح داد. او گفت: آنچه مربوط به فعالیت های شغلی افضلی در محیط کار بود گاه در صورت لزوم و بروز موارد خاص، کیانوری و در امور روزمره و جاری، خود وی تذکر می‌داد و گاه نیز در جلسات سه نفری درباره آن نتیجه گیری می‌شد. در ابعاد ایدئولوژیک نیز افضلی با توجه به موقعیت خود نمی‌توانست نشریات و کتب حزبی را به خانه خود ببرد و از این رو در جلسات

هفتگی یک ساعت به مطالعه نشریات جاری و داخلی حزب می‌پرداخت. وی افزود که یکی دو بار نیز معزز، افضلی را به منزل خود برده و امکان بیشتری برای مطالعه نشریات فراهم آورده است.

اظهارات معزز

در اینجا معزز را خطاب قرار دادم و برنامه ارتباط او با افضلی را پرسیدم. معزز چنان که پرتوی نیز اشاره کرده بود، گفت که رابطه خود را با افضلی در سال ۵۸ آغاز کرده است. من درباره نحوه تماس پرسش کردم و معزز پاسخ داد که ارتباطش با افضلی به صورت قرار خیابانی یا در منزل افضلی بود. او اظهار داشت که گاه به منزل افضلی رفته به مدت نیم ساعت تا یک ساعت رهنمودهای حزبی را به وی ابلاغ می‌کرد در مقابل افضلی نیز اطلاعات خود را به معزز ارائه می‌داد که از طریق معزز به پرتوی می‌رسید. پس از ارتباط چند ماهه معزز، پرتوی به طور مستقیم مسئولیت ارتباط را بر عهده می‌گیرد و پس از زندانی و آزاد شدن پرتوی نیز- که مقطع توقف تماس با افضلی بود- شرح ماوقع را مطابق اظهارات پرتوی تأیید می‌کند.

پس از استماع گفته‌های پرتوی، معزز و کیانوری، از افضلی درباره آغاز ارتباط با حزب نحوه فعالیت‌هایش و گفته‌های دیگران درباره وی توضیح خواستم. ناخدا افضلی (با نام مستعار آرش) اظهارات سایرین را در باب تماس خود با حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی تأیید کرد. وی انگیزه اصلی خود را از پیوستن به تشکیلات مخفی حزب توده چنین عنوان کرد که در رژیم گذشته با پوست و گوشت و استخوان خود فساد، ظلم، جور و محرومیت را در جامعه ایران احساس نموده برای خود چنین تحلیل کرده است که برای فایق آمدن بر مشکلات و برای حرکت جامعه ایران به سوی تعادل و قسط، وجود یک حزب چپ با انگیزه های خدمات اجتماعی یکسان برای افراد جامعه ضروری است؛ هرچند که مارکسیستی هم نباشد.

او وجود چنین حزبی را از این رو ضروری دانست تا با مطرح کردن فشارهای مردم، اعلام نقاط ضعف و ارائه راهکارهای برون‌رفت از مشکلات خدماتی را به جامعه ارائه بدهد. افضلی این انگیزه را به دوران

نوجوانی خود و پایین بودن سطح خانواده خود مربوط دانست. سپس او درباره سوابق خود گفت و ابراز داشت که در دوران ملی شدن صنعت نفت همانطور که سایر مردم با سیاست آشنا می شدند محصل سال اول و دوم دبیرستان بود. در این زمان باشعارهای ملی شدن نفت آشنا شد و به تدریج پس از کودتای ۲۸ مرداد سمپات سازمان جوانان حزب توده گشت. وی ظاهراً در جریان ماجرای ۳۰ تیر ۱۳۳۲ همراه یکی از اقوام خود به نام اکبر خ در حال شعارنویسی دستگیر می شوند. افضلی پس از چند روز با ضمانت آشنایان و اقوام از بازداشت خارج می شود. وی اظهار کرد که پدرش پس از آزادی وی از زندان او را به روستایی فرستاد. پس از بازگشت محل تحصیل او را از دبیرستان حکیم نظامی به دبیرستان رازی تغییر داد و بدین ترتیب تماس های او با آشنایان حزبی قطع شد.

افضلی مدعی بود که عقده حقارت شخصی و احساس او نسبت به رژیم گذشته او را پس از انقلاب به همکاری با حزب توده واداشت. پس

از پیروزی انقلاب نیز ظاهراً با اکبر.خ پس از بیست و چند سال در منزل یکی از آشنایان ملاقات و پس از چند ماه اکبر.خ او را به همکاری با حزب دعوت می‌کند. افزای فرصت می‌خواهد و به گفته خودش بنا به انگیزه اصلی‌اش جواب مساعد به اکبر.خ می‌دهد. افزای چنین ادعا می‌کرد: هدف من فقط خدمت بود و فکر می‌کردم که به این طریق می‌توانم به مملکت به انقلاب و به مردم ایران خدمت بکنم.

او نسبت به وقایع درون حزب و مرکزیت و نیز گذشته آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد و اظهار می‌کرد که نمی‌دانست نام اصلی خسرو، مهدی پرتوی و نام اصلی جوادی، محمد معزز بوده است. وی منظور خود را از ارائه اطلاعات به حزب در اختیار گذاشتن داده‌ها و اطلاعات صحیح عنوان کرد؛ به طوری که حزب توده به کمک تحلیل سیاسی صحیح، اشتباه منافقین را مرتکب نشود و مانند آن‌ها تعداد زیادی شهید و کشته - « که بلاخره جوانان این مملکت بودند»- به جمهوری اسلامی تحمیل نشود.

دفاع افضلی از اتهام جاسوسی

در ادامه افضلی به اتهام جاسوسی پرداخت و هرگونه اتهامی را تا حوالی عید ۱۳۶۲ انکار کرد و اظهار داشت که در آن هنگام چند سوال طرح شده از جانب حزب شک وی را بر می‌انگیزد. بنابر ادعای او پس از مصاحبه حجت اسلام موسوی تبریزی که مسئله جاسوسی در روزنامه‌ها و تلویزیون طرح می‌شود احساس کرد که از حسن‌نیت، آمال خوب و میل به خدمتگذاری او سوءاستفاده شده و مشی او مورد استفاده نامشروع قرار گرفته است. او در این باره ادعا کرد که در سفر رئیس جمهور برای بازدید از کارخانجات بندر عباس در ۷ فروردین ۱۳۶۲ از ایشان اجازه بازنشستگی و ترخیص از خدمت ارتش را خواسته است. البته افضلی به پاسخ رئیس جمهور اشاره‌ای نکرد و مشخص نکرد که چرا به مرجع رسیدگی به درخواست بازنشستگی مراجعه نکرده است.

آخرین رهنمودهای حزب به افضلی

افضلی درباره آخرین رهنمودهای حزب در سال آخر اظهار کرد که سران تشکیلات مخفی از وی خواسته بودند با علمای قم تماس بگیرد تا

دریابد که در سطوح بالای جمهوری اسلامی چه تغییرات و تحولاتی در جریان است. او منظور حزب از این درخواست را چنین بیان کرد که حزب قصد داشت متوجه شود که در ایران گرایش به راست بیشتر حاکم است یا جمهوری اسلامی ایران به شعار «نه شرقی، نه غربی» پایبند خواهد بود؟

به گفته او حزب می خواست درباره موضوع نخست وزیری آقای عسکراولادی و تصمیماتی که نظام در مورد حزب اتخاذ می کند مطلع شود. افضلی اظهار داشت که باتوجه به اینکه در سطح بالای تصمیم گیری نظام، مسایل بسیار روشن و توسط شخص امام و دو سه نفر دیگر اخذ می شد به مطلب ارزشمندی دسترسی نیافته بود. همچنین ابراز داشت که آلت دست و سوءاستفاده قرار گرفته است و خود را مقصر می داند و از مردم و رهبران ایران ریاست محترم دادگاه و از امام درخواست کرد که به واسطه بیش از چهار سال خدمت به نظام جمهوری اسلامی از اشتباهتش چشم پوشی و بخشوده شود.

طبقه بندی اطلاعات انتقال یافته از سوی افصلی

نظر به اینکه افصلی مدعی شده بود بخش اعظم اطلاعاتی که به حزب داده است جنبه سری نداشته است من در این باره مجدداً از او سوال کردم او تأکید کرد که اطلاعات انتقال یافته جنبه ارزشمند نظامی نداشته است. در عین حال گفت که نظام طبقه بندی اسناد، مکاتبات و موضوعات در ارتش، بیشتر شکل سلیقه‌ای دارد و گاه اطلاعات عادی در رده محرمانه، اطلاعات محرمانه در رده خیلی محرمانه، اطلاعات خیلی محرمانه در رده سری یا اطلاعات سری در رده به کلی سری قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب افصلی طبقه‌بندی را به نحوی زیر سوال می‌برد که هر نوع معیار قابل قبولی برای تشخیص نوع اطلاعات انتقال یافته به حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی سابق را مردود می‌شمرد. فرافکنی و پاسخ مبهم او مرا واداشت که توضیح او را خارج از مورد سوال قلمداد کنم و دوباره تکرار کنم که آیا کلیه اطلاعات انتقال یافته به حزب توده سری بود یا برخی سری و برخی غیرسری بوده است؟

افضلی در پاسخ گفت نوع اطلاعاتی که در اختیار حزب می گذاشت، متفاوت بود. پرسیدم: بنابراین اطلاعات سری را نیز به حزب می دادید؟ او پاسخ داد که تا جایی که به یاد دارد هیچگاه اطلاعات سری را منتقل نکرده و اطلاعاتی که به حزب داده است در نهایت رده‌بندی خیلی محرمانه داشته است. من تکرار کردم بنابراین طبقه بندی شده بودند. او گفت: می توان درباره موضوع بحث کرد.

رو به پرتوی کردم و نظر او را درباره اطلاعات دریافتی از افضلی پرسیدم. پرتوی نخست اظهارات افضلی را درباره ارتباط یک طرفه حزب با وی و بی‌اطلاعی او از نام حقیقی پرتوی و معزز تأیید کرد.

در ادامه توضیح داد که اعضای نظامی تشکیلات مخفی فقط می‌دانستند که با یک تشکیلات مخفی در ارتباطند و اطلاع نداشتند که غیر از خودشان عده بیشتری نیز با تشکیلات مخفی ارتباط دارند. بدین ترتیب آنها متوجه نمی‌شدند که تشکیلات مخفی گسترده‌ای وجود دارد بلکه گمان می‌کردند که فقط خودشان با حزب تماس مخفی دارند.

وی عنوان کرد که حدس‌های بعدی اعضای ارتشی تشکیلات مخفی امری جداگانه بود و تأکید کرد که به طور رسمی اطلاعی به آنها داده نشد. «پرتوی» اطلاعاتی را که افضلی به حزب داده بود، دارای جنبه‌های متنوع توصیف کرد و برخی از آنها را سیاسی و برخی دیگر را نظامی نامید. او اطلاعات نظامی دریافت شده از «افضلی» را بیشتر _ چنانکه خود وی نیز اظهار کرده بود _ مربوط به وقایع رخ داده وصف کرد و این گونه اطلاعات را، با توجه به حوزه کاری «افضلی»، بیشتر با مسایل خلیج فارس و حملات عراق به این منطقه مرتبط دانست.

در ضمن، اضافه کرد که درباره طبقه‌بندی اطلاعات در ارتش اطلاعی ندارد؛ اما گمان می‌کند که اطلاعات دریافتی سری _ بدان معنا که امنیت کشور را در معرض مخاطره قرار دهد _ نبوده است.

وی افزود که مطالب دریافت شده مطلقاً اطلاعاتی نبود که به کار براندازی بیاید و تأکید کرد که مسئله براندازی، هیچ گاه، در این دوره برای حزب مطرح نبود و هدفی درازمدت برای آینده بود. **همچنین** **«پرتوی» مواردی را که «افضلی» می‌خواست خصوصی با من درباره آنها**

صحبت کند، مربوط به درخواست عوامل شوروی سابق از حزب توصیف کرد و اضافه کرد که آن گونه اطلاعات به درد حزب نمی‌خورد و فقط مورد نیاز شوروی بود. در ضمن گفت که پاسخ‌های «افضلی» را به درخواست این اطلاعات، در موقع لازم به من توضیح خواهد داد.

«پرتوی» گفت: اطلاعاتی که در سایر مسایل از «افضلی» اخذ می‌شد، شامل اطلاعات روز در ارتش و خارج از ارتش در سطح بالای کشور بود. ظاهراً «پرتوی» به توصیه موکد «کیانوری» اطلاعاتی را از «افضلی» برای حزب می‌گرفت تا از اوضاع کشور و موضع‌گیری‌ها و گرایش‌های شخصیت‌های طراز اول کشور آگاه شود و تحلیل‌های حاصل از این اطلاعات در داخل حزب استفاده شود و سپس به اتحاد جماهیر شوروی ارایه گردد. «پرتوی» همچنین تصریح کرد که «افضلی» از تحلیل‌های ناشی از اطلاعاتی که به حزب می‌داد، آگاهی نداشته است.

مسیر دفاع «افضلی» و «پرتوی» به سویی متمایل بود که اطلاعات ارایه شده از سوی «افضلی» به حزب بی‌ارزش جلوه داده شود. بر این اساس، من به صراحت پرسیدم که به فرض آنکه این اطلاعات به درد

براندازی نمی‌خورد، برای روس‌ها که کاربرد داشته است؟ «پرتوی» در مواجهه با این پرسش دوباره درصدد نوعی فرافکنی و کوچک کردن محدوده کاربرست اطلاعات ارایه شده از سوی «افضلی» بر آمد و افزود که فقط در دو سه مورد خاص، شوروی درخواست اطلاعات رسمی کرده و حزب بدون اعلام کاربرد این اطلاعات، آنها را از «افضلی» درخواست کرده است؛ اما در عین حال گفت که «افضلی» از نوع درخواست، می‌توانست تشخیص دهد که آن اطلاعات کاربرد حزبی ندارد و جنبه استراتژیک و امنیتی دارد. در ضمن، وی گفت که خودش هم به طور دقیق نمی‌دانست که کدام اطلاعات به شوروی داده می‌شود و «کیانوری» در این زمینه مختار و مطلع انحصاری بوده است. «کیانوری» مجموعه اطلاعات جمع‌آوری شده از تشکیلات مخفی غیرارتشی و ارتشی و نیز شبکه علنی حزب را در اختیار داشت و خود تصمیم می‌گرفت که کدام اطلاعات را در اختیار عوامل شوروی قرار دهد. دست آخر دوباره گفت که اطلاعاتی که به طور اختصاصی برای روس‌ها اخذ شده بود، شامل اطلاعات سیاسی و سیاسی - نظامی می‌شد که به ادعای او حتی در صورت عدم وابستگی حزب به شوروی نیز

می‌توانست در حزب کاربرد داشته باشد. من برای چندمین بار از «افضلی» پرسیدم که مسایل و اطلاعاتی که از بولتن‌های اداره دوم ارتش به دست می‌آورد، جنبه سری داشت یا خیر؟

او گفت: «خیلی محرمانه بود» در واقع او واژه «سری» را که من مطرح کرده بودم، در معنای خاص طبقه بندی اطلاعات مورد پاسخگویی قرار داد؛ حال آنکه روشن بود که منظور من محرمانگی اطلاعات در هر رده از طبقه‌بندی است. من این ترفند کلامی او را تکرار کردم:

«پس بولتن‌های اداره دوم سری نیست؛ خیلی محرمانه است؟!»

او بار دیگر تکرار کرد: «بله، خیلی محرمانه است.»

من از آنجا که به محتوای اطلاعات تبادل شده واقف بودم، پرسش بعدی را به محتوای یکی از این اطلاعات ربط دادم و اشاره وار از او درباره توصیه‌ای که به روس‌ها درباره افغان‌ها کرده بود، توضیح خواستم. «افضلی» در پاسخ گفت که واحدهای نظامی افغانستان که در نزدیکی مرز ایران قرار دارند، با یکدیگر در جنگ و گریزند و اداره دوم، اطلاعاتی را از طریق استراق سمع از این واحدها جمع‌آوری کرده بود

که در بولتن اداره دوم به محتوای این اطلاعات _ از جمله مشخصات گردان‌های درگیر، محل زد و خوردها و آمار کشته‌ها، زخمی‌ها و دستگیرشدگان افغان _ اشاره می‌شد و او مجموعه این اطلاعات را به حزب توده منتقل کرده بود. «افضلی» از طریق رابطین حزب توده به نیروهای شوروی توصیه کرده بود که در صورت قرار دادن دستگاه ساکروفون روی ادوات مخابراتی، پیام‌ها برای جمهوری اسلامی قابل دستیابی نخواهد بود.

من از «پرتوی» نیز در این باره توضیح خواستم و او ماقع را چنین توصیف کرد که «افضلی» گفته بود، مجموعه اطلاعاتی در بولتن اداره دوم درباره حرکت واحدهای مرزی نیروهای افغانستان، ارتش افغانستان و واحدهای نظامی جدیدالتاسیس وجود دارد که مرتبط با مجاهدین افغان است و از طریق استراق سمع سیستم مخابراتی آنها به دست آمده است. سپس «افضلی» توصیه می‌کند که مسئله به اطلاع افغان‌ها برسد. طبیعتاً منظور او رساندن اطلاع به افغان‌ها توسط شوروی بود؛ زیرا اطلاعات مذکور به افغان‌های متحد شوروی مربوط

می‌شد. در مقابل، «پرتوی» به منظور پنهان ساختن رابطه حزب با شوروی به «افضلی» اظهار می‌کند که حزب تماسی با شوروی ندارد و در پاسخ لبخندی از «افضلی» دریافت می‌کند. پس از آن که «پرتوی» توصیه «افضلی» را با «کیانوری» در میان می‌گذارد، «کیانوری» نمونه‌ای از اطلاعات بولتن را که از طریق استراق سمع حاصل شده بود، درخواست می‌کند و «افضلی» نیز چند مورد از اطلاعات را منتقل می‌کند تا اطمینان عوامل شوروی جلب شود.

در اینجا به مورد دیگری از اطلاعات تبادل شده که در پرونده، مذکور بود ارجاع دادم و درباره نقشه برخی موشک‌ها و ناو غرق شده حامل آنها از «افضلی» سوال کردم.

«افضلی» به انتقال اطلاعات ذکر شده به حزب اذعان داشت و گفت: مطلبی که قصد داشت به صورت خصوصی با من مطرح کند، همین موضوع بوده است. وی اظهار داشت که اطلاعات انتقال یافته، اطلاعاتی است که در نیروی دریایی وجود دارد و مدعی شد که درباره ناو اطلاعات خاصی ارایه نداده است، اما در عین حال گفت موضوع را

برای «پرتوی» بسط و درباره غرق شدن ناو مزبور و محل آن توضیح داده است و همچنین تصریح کرد که محل غرق شدن ناو به گونه‌ای بود که در تیررس ایران و عراق - هر دو - قرار داشت و دسترسی هیچ یک از طرفین به آن ممکن نبود. او تأکید کرد که عوامل شوروی می‌توانند آن را از خلیج فارس خارج کرده به نقشه موشک دست یابند. البته وی مدعی بود که اطلاعات انتقال یافته در اختیار عراقی‌ها نیز بود تا اهمیت اطلاعات یاد شده را کمتر از ارزش واقعی آن جلوه دهد.

با توجه به تصریح «پرتوی» نسبت به اطلاع «افضلی» از ارتباط حزب با شوروی، من به ادعای «افضلی» اشاره کردم که در دفاع پیشین خود گفته بود که قصدی جز خدمت نداشته است. من به وضوح از «افضلی» پرسیدم: **«وقتی که شما به دوستان حزبی خود توصیه می‌کنید که بروند**

اطلاعات را برای استفاده عوامل به شوروی بگویند، به نظر شما جاسوسی برای شوروی خدمت به انقلاب به حساب می‌آید؟»

«افضلی» طفره رفت و به مسئله پیشنهاد استعفای خود به رئیس جمهور اشاره کرد و این مسایل را مربوط به زمستان ۱۳۶۲ دانست.

من تکرار کردم: من عرض می‌کنم که شما می‌دانستید؟ این عبارات خود شماست که از آن استفاده می‌شود. شما نه تنها می‌دانستید که رابطین حزب، جاسوس شوروی هستند، بلکه اطلاع داشتید که منبع اطلاعاتی و جاسوس شوروی هستید. این از عبارات خودتان استخراج می‌شود. جواب حرف‌های خودتان را بدهید! می‌فرمائید که «من لا اقل در مورد این دو مسئله توصیه کردم که اطلاعات را به شوروی برسانید.» «افضلی» مدعی شد که فقط در این باره حدس می‌زد که دوستان حزبی او از اطلاعات سوء استفاده کنند(!)

منبع : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

«امام خامنه‌ای»

«در یک برهه از زمان و در همان اوایل انقلاب همه چیز در تیول حزب توده بود. چنین حالتی را من و هر کسی در اوایل انقلاب حس می‌کرد که توده‌ای‌ها و جریان چپ، به خصوص حزب توده بر همه چیز مسلط بودند و اصلاً حرکت انقلاب را می‌خواستند منحرف کنند»

منبع : نامه مردم، شماره ۴۰۲، ۴ خرداد ماه ۱۳۷۲

امام خمینی علیه السلام:

ما در جنگ برای
یک لحظه هم نادم و
پشیمان از عملکرد
خود نیستیم. ما در جنگ
ابته ابر قدرت‌ها را
شکستیم.

صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۴

کتاب هشتم به یک - ناصر کاوه